

منابع و مآخذ آیات و احادیث

در

کتاب ایقان شریف

با اعراب و ترجمه و توضیحات

تالیف: ولی‌اله کفاشی

فهرست مطالب

۱	مقدمه
۵	متن ایقان شریف
۱۱۰	منابع و مآخذ آیات و احادیث
۱۷۶	کتاب شناسی

متون دیانت بابی و بهائی مملو از اشعار شعرای ایرانی و عرب و قصه‌ها و ضرب‌المثل‌ها و آیات کتب مقدسه مانند تورات انجیل و قرآن و احادیث و روایت‌ها و فرازهایی از ادعیه اسلامی است استناد به این موارد به منظور روشن شدن مطلب و فهم آن توسط مخاطب و یا مطالعه‌کننده است که موضوع را بهتر متوجه شود و برای اثبات مطلب یا موضوع شاهد آورده نشده است زیرا میزان، متون بهائی و نصوص و بیانات طلعات مقدسه بهائی است نه روایت‌ها و آیات کتب قبل چنانچه بسیاری از روایت‌ها و آیات کتب مقدسه قبل در ظاهر با تبیینات امر بهائی مغایرت دارند اگر گفته‌های ادیان گذشته مطابق با نصوص بهائی باشند صحیح و درست است و الا به آن مفاهیم نمی‌توان اعتماد کرد تا چه رسد به احادیث و روایت‌ها، و اثبات عقاید بهائی با توجه به آیات و روایت‌های قبلی صحیح نیست بلکه اگر آنها با نصوص و عقاید بهائی مطابق باشند می‌توان اطمینان حاصل کرد که آن روایت‌ها از طلعات مقدسه قبل صدور یافته است و الا قابل اعتنا نیستند و هیچ حجیتی برای یک فرد بهائی ندارند و اگر حجت هم باشند برای مومنان ظهورات قبلی است حضرت باب در دلائل سبعة می‌فرمایند که شما در روایت‌هایی که با ظهور حضرت شان مطابق است نظر کنید و اگر روایتی با ظهور مبارک مطابق نباشد آن حدیث یا جعلی است یا باید تبیین و تفسیر شود مانند قیام به شمشیر که در جهان فعلی معنائی ندارد چنانچه در میان اهل فن نیز محقق است که بسیاری از روایت‌ها جعلی و در طول تاریخ ساخته و پرداخته شده‌اند و جعل روایت از دوران پیامبر اسلام آغاز شده تا آنجا که فرموده برای شناخت روایت صحیح از غیر صحیح، آن را با قرآن تطبیق دهید اگر مطابق با قرآن بود آنها را بپذیرید و الا باطل و جعلی بوده و آنها را دور بیندازید.

و از طرف دیگر، این موضوع را می‌توان دریافت که حقایق مسائل در همه ادیان یکی بوده ولی در گذشته به علت عدم استعداد مردم مطالب به وضوح بیان نشده به عنوان مثال همه ادیان به ظاهر یوم قیامت را پایان حیات در روی زمین و یا یوم الآخر دانند ولی در امر بهائی یوم قیامت نه تنها

پایان دنیا و حیات تعریف نشده بلکه از آن به عنوان آغاز و شروع دوران جدید نام برده شده است و به جای یوم الآخر، یوم اخذ ثمره و کمال دوران قبل و بلوغ ادیان استفاده شده ولی برای روشن شدن ذهن مخاطب اشاره به آیات و روایت‌های قبل نیز می‌شود آنجا که حضرت مسیح فرمود: من حیات و قیامت هستم و یا اینکه یکی از القاب موعود ساعت و قیامت است برای فرد بهائی بیان حضرت باب و یا حضرت بهاء الله حجت است که فرمودند یوم قیامت یوم ظهور جدید است نه آیات انجیل و روایت‌های اسلامی و اینها از یک طرف می‌تواند هدایت‌گر مومنان قبلی باشند که از این کلام حضرت بهاء الله شوکه نشوند که حرف عجیبی و غریبی فرموده و از طرفی هم تعبیر بهائی از این اصطلاح با حقیقت کتب و ادیان قبلی مغایرتی نداشته و همه ادیان به یک حقیقت اشاره کرده‌اند. در متون بهائی آیات قرآنی از آنجا که از منبع وحی الهام گرفته در نقل آنها رعایت لفظ ظاهری هم شده است به عنوان نمونه در کتاب مبارک ایقان (۱۶۲) آیه قرآنی نقل شده است که عینا به لفظ قرآن در ایقان ثبت شده‌اند.

و اما احادیث، در ایقان شریف بیش از (۵۰) حدیث روایت شده که از اینها چهار حدیث به فارسی روایت شده مثل (روزی شخصی از حضرت صادق سوال کرد بند ۱۴۲) و (منم آدم بند ۱۷۲) و یا (بودم با الف آدم بند ۱۷۹) و یا (الف فاطمه نکاح نمودم بند ۱۷۸) که جای بحث ندارند

الباقی احادیث عربی است که به عربی در ایقان نقل شده و از اینها به جز چند حدیث بقیه به عین الفاظ روایت شده و بقیه احادیث نیز نقل به معنی بوده یعنی حضرت بهاء الله مفاهیم آنها را در قالب الفاظ جدید بیان فرموده‌اند مانند (فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی بند ۲۸۲) که در کتب روایی هم نبی، و هم رسل و به جای (علامة)، (سُنَّة و شَبَه) آمده و یا حدیث (اکثر اعدائه العلماء بند ۲۷۱) که باز نقل به معنی بوده که در کتب روایی (اکثر اعدائه مقلدة العلماء) آمده است.

و نیز گاهی احادیثی که مورد تحریف و اصلاح ناشرین قرار گرفته آن را به صورت اصلی و صحیح روایت کرده مانند (فی سنة الستین بند ۲۸۱) که در کتب قدیمی موجود است ولی بعدها آن را به (فی شُبُهة لیستین) تغییر داده اند حتی در ترجمه کتب عربی نیز این تغییرات را اعمال کرده اند که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

و نیز گاهی احادیثی که مفهوم روشنی نداشته و یا در کتب، متفاوت نقل شده آنها را با توجه به روایت های دیگر اصلاح فرموده مانند (یظهر بآثار مثل القرآن) که در کتب روایی علامت قائم از حضرت محمد را قیام به (سیف) و یا (تبیین آثار محمد) روایت کرده اند و حضرت بهاء الله از طرفی مفهوم سیف و قدرت را که قبلاً تبیین به قدرت روحانی فرموده بودند نقل نمی فرمایند و نیز (یبیین آثار محمد) یعنی آثار محمد را تبیین می کند نیاورده شاید برای خواننده مفهوم (تبیین) روشن نباشد لذا به جای آن (یظهر بآثار مثل قرآن) یعنی به آثاری مثل قرآن ظاهر می شود را بیان فرموده (تبیین) یعنی کتابی که در تاویل قرآن نوشته شده یعنی قائم کتابی با خود می آورد یا اینکه قائم صاحب کتاب جدیدی است. البته احادیث زیادی در این زمینه روایت شده که قائم با کتاب جدیدی ظاهر خواهد شد که با کتاب تفسیر سوره یوسف حضرت باب که در بین مردم به قرآن جدید و یا قرآن بابی معروف بود صدق پیدا می کند و در متن قرآن نیز تبیین برای رسولان الهی بکار رفته مانند (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ مَائِدَة آیه ۱۵)

و نیز گاهی مصداق حدیث که به ظاهر غیر ممکن و غیر منطقی بوده آن را تصحیح فرموده مثل حدیث زوراء در روضه کافی که آمده (۸۰) هزار نفر در زورا کشته می شوند که (۸۰) نفر از آنها از بنی هاشم هستند. و این غیر ممکن است که در چند روز ۸۰ هزار نفر قتل عام شوند حال حضرت بهاء الله در نقل این حدیث شاید (۸۰) هزار نفر را حذف و فقط (۸۰) نفر را طبق حدیث نقل فرمودند

و از آنجایی که روایت‌ها وحی الهی نبوده و از طرفی صحت و سقم آنها نیز معلوم نبوده لذا می‌توان گفت که حضرت بهاءالله احادیث را عیناً به لفظ در آثار مبارکه به کار نبرده‌اند و بالآخره نظر کسانی را که انتظار دارند که برای همه احادیث به عین لفظ مآخذی پیدا شود به این حدیث جلب می‌کنیم که فرموده‌اند:

[بصائر الدرجات] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ ابْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَوْ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا تُكْذِبُوا بِحَدِيثِ آتَاكُمْ أَحَدٌ فَإِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّهُ مِنَ الْحَقِّ فَتُكْذِبُوا اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ.

[ترجمه] بصائر الدرجات: ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: حدیث هیچ کس را تکذیب نکنید، زیرا شما نمی‌دانید، شاید آن حدیث حق باشد و در نتیجه خداوند را در بالای عرش تکذیب کرده باشید. (بصائرالدرجات)

جزوه حاضر بر مبنای کتاب ایقان چاپ آلمان تهیه شده و توضیحات طبق نمره‌ای که در انتهای آیات و روایت‌ها نوشته شده مرتب شده که با کلیک بر روی نمره، خواننده به بخش منابع هدایت می‌شود تا یافتن مطلب به آسانی میسر شود و در ضمن متن و ترجمه آیات قرآنی از سایت پارس قرآن گرفته شده و روایت‌ها نیز از مجموعه نرم افزارهای احادیث و کتب اسلامی که در سایت‌های مختلف منتشر بوده و نیز از کتب چاپی استفاده شده است و بالآخره از مجموعه قاموس ایقان علامه اشراق خاوری بهره وافر برداشته ایم.

قابل ذکر است که مواردی که ذکر شد کلاً نظر و برداشت شخصی بوده و برای کسی سندیت ندارد.

ولی‌اله کفاشی ۱۴۰۳/۰۴/۱۱

کتاب ایقان شریف

بسم ربنا العلیّ الاعلی

۱- الباب المذكور فی بیان أنّ العباد لن يصلوا إلى شاطئ بحر العرفان إلا بالانقطاع الصّرف عن کلّ من فی السّموات والأرض . قدّسوا أنفسکم یا أهل الأرض لعلّ تصلنّ إلى المقام الذی قدّر الله لکم و تدخلنّ فی سرادق جعله الله فی سماء البیان مرفوعا .

۲- جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین کئوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدّس نمایند، یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلّقه به سبحات جلال و روح را از تعلّق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکّلین علی الله و متوسّلین الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلّیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حقّ و اولیای او قرار دهد هرگز به رضوان معرفت ربّ العزّه داخل نشود و به سر منزل بقا نرسد و از جام قرب و رضا مرزوق نگردد .

۳- ناظر به ایام قبل شوید که چقدر مردم از اعالی و ادانی همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیّه بوده اند به قسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر بودند و دعاها و تضرّعها می نمودند که شاید نسیم رحمت الهیه به وزیدن آید و جمال موعود از سرادق غیب به عرصه ظهور قدم گذارد . و چون ابواب عنایت مفتوح می گردید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر می شد جمیع تکذیب می نمودند و از لقاء او که عین لقاء الله است احتراز می جستند چنانچه تفصیل آن در جمیع کتب سماویّه مذکور و مسطور است .

۴- حال قدری تأمل نمائید که سبب اعتراض ناس بعد از طلب و آمال ایشان چه بود . و به قسمی هم اعتراض می نمودند که زبان و بیان و تقریر و تحریر همه از ذکر آن عاجز و قاصر است . و احدی از مظاهر قدسیّه و مطالع احدیه ظاهر نشد مگر آنکه به اعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا گشت .

چنانچه می فرماید: « يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ » (۱) و در مقام دیگر می فرماید: « وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ » (۲)

۵- و هم چنین کلمات منزله که از غمام قدرت صمدانیّه و سماء عزّت ربّانیّه نازل شده زیاده از حدّ احصاء و احاطه عباد است و اولوا الأفتدّه و صاحبان بصر را سوره هود کفایت می کند. قدری در آن سوره مبارکه تأمل فرمائید و به فطرت اصلیّه تدبّر نمائید تا قدری بر بدائع امور انبیاء وردّ و تکذیب کلمات نفی اطلاع یابید، شاید ناس را از موطن غفلت نفسانیّه به آشیان وحدت و معرفت الهیّه پرواز دهید و از زلال حکمت لایزال و اثمار شجره علم ذی الجلال بیاشامید و مرزوق گردید. این است نصیب انفس مجرّده از مائده منزله قدسیّه باقیه.

۶- اگر بر ابتلای انبیاء و علّت و سبب اعتراضات عباد بر آن شمس هوّیه آگاه شوید بر اکثری از امور اطلاع یابید و دیگر هر چه اعتراضات مردم را بر مشارق شمس صفات احدیّه بیشتر ملاحظه کنید در دین خود و امرالله محکم تر و راسخ تر شوید. لهذا بعضی از حکایات انبیاء مجملا در این الواح ذکر می شود تا معلوم شود و مبرهن آید که در جمیع اعصار و اقران بر مظاهر قدرت و مطالع عزّت وارد می آوردند آنچه را که قلم از ذکرش خجل و منفعل است. شاید این ادکار سبب شود که بعضی از ناس از اعراض و اعتراض علماء و جهّال عصر مضطرب نشوند و بلکه بر ایقان و اطمینانشان بیفزاید.

۷- و از جمله انبیاء نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود. و در هر یوم به قدری ایذاء و اذیت بر آن وجود مبارک وارد می آوردند که یقین بر هلاکت او می نمودند. و چه مراتب سخریّه و استهزاء و کنایه که بر آن حضرت وارد شد چنانچه می فرماید: « وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ » (۳) و بعد از مدّت ها چند مرتبه وعده انزال نصر به اصحاب خود فرمودند به وعده معین و در هر مرتبه بدا شد. و بعضی از آن اصحاب معدوده به علّت ظهور بدا

اعراض می نمودند چنانچه تفصیل آن در اکثر کتب مشهوره ثبت شده و البته بنظر عالی رسیده یا می رسد. تا آنکه باقی نماند از برای آن حضرت مگر چهل نفس و یا هفتاد و دو نفس چنانچه در کتب و اخبار مذکور است. تا آنکه بالاخره نداء « رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا » (۴) از جان برکشید.

۸- حال قدری تأمل باید که سبب چه بود در این مدت آن عباد به این قسم اعتراض نمودند و احتراز جستند و از قمیص نفی به خلع اثبات مفتخر و فائز نشدند؟ و دیگر چرا در وعده های الهی بدا شد که سبب ادبار بعضی مقبلین شود؟ بسیار تأمل باید تا بر اسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی گلستان حقیقی بوئی برید و تصدیق نمائید که امتحانات الهیه همیشه در ما بین عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت و خار از گل ممتاز و معلوم شود. چنانچه فرمود: « الْم أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ » (۵)

۹- و بعد از نوح جمال هود از مشرق ابداع مشرق شد و قریب هفتصد سنه او ازید به اختلاف اقوال، مردم را به رضوان قرب ذی الجلال دعوت نمود. و چه مقدار بلایا که به مثل غیث هاطل بر آن حضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت اعراض شد و شدت اهتمام علت شدت اغماض گردید. « وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا » (۶)

۱۰- و بعد هیکل صالحی از رضوان غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را به شریعه قرب باقیه دعوت نمود و صد سنه او ازید امر به او امر الهی و نهی از مناهی می فرمود، ثمری نبخشید و اثری ظاهر نیامد. و چند مرتبه غیبت اختیار فرمود. با آنکه آن جمال ازلی ناس را جز به مدینه احدیه دعوت نمی نمود. چنانچه می فرماید: « وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ » « إلى آخر القول: « قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا

وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ «۷» و هیچ فائده نبخشید تا آنکه به صیحه‌ای جمیع به نار راجع شدند.

۱۱- و بعد جمال خلیل کشف نقاب نمود و علم هدی مرتفع شد و اهل ارض را به نور تقوی دعوت فرمود. هر چه مبالغه در نصیحت فرمود جز حسد ثمری نیاورد و غیر غفلت حاصلی نبخشید إلا الذین هم انقطعوا بکلهم إلى الله و عرجوا بجناحی الإیقان إلى مقام جعله الله عن الإدراک مرفوعا. و تفصیل آن حضرت مشهور است که چه مقدار اعداء احاطه نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض افروخته شد. و بعد از حکایت نار، آن سراج الهی را از بلد اخراج نمودند چنانچه در همه رسائل و کتب مذکور است.

۱۲- و بعد زمان او منقضی شد تا نوبت به موسی رسید و آن حضرت به عصای امر و بیضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثعبان قدرت و شوکت صمدانیّه از سینای نور به عرصه ظهور ظاهر شد و جمیع من فی الملک را به ملکوت بقا و اثمار شجره وفا دعوت نمود. و شنیده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراض‌ها نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجره طیبه وارد آمد. تا به حدی که فرعون و ملأ او همت گماشتند که آن نار سدره ربانیّه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمود نمایند. و غافل از اینکه نار حکمت الهیه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربانیّه از بادهای مخالف خاموشی نپذیرد. بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و باد علت حفظ لو انتم بالبصر الحدید تنظرون و فی رضی الله تسلکون. و چه بیانی خوش فرمود مؤمن آل فرعون چنانچه حکایت او را ربّ العزه برای حبیب خود می‌فرماید: « وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدْكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ » (۸) و بالاخره امر به جائی کشید که همین مؤمن را به نهایت عذاب شهید نمودند. « أَلَا لعنة الله على القوم الظالمين » (۹)

۱۳- حال قدری در این امورات تأمل فرمائید که چه سبب این گونه اختلافات بوده که هر ظهور حقی که در امکان از افق لامکان ظاهر می شد این گونه فساد و اغتشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر و هویدا می گشت؟ با اینکه جمیع انبیاء در حین ظهور خود مردم را بشارت می دادند به نبی بعد، و علامتی از برای ظهور بعد ذکر می فرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است. با وجود طلب و انتظار ناس به مظاهر قدسیه و ذکر علامات در کتب، چرا باید این گونه امور در عالم رو دهد که جمیع انبیاء و اصفیاء را در هر عهد و عصر این گونه ظلم و جبر و تعدی نمایند؟ چنانچه می فرماید: «**أَفْكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسِكُمْ اسْتَكَبَرْتُمْ فَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ**» (۱۰) می فرماید هر زمان و عهد که آمد به سوی شما رسولی از جانب پروردگار به غیر هوای نفس شما، تکبر نمودید و موقن نشدید و گروهی از آن انبیاء را تکذیب نمودید و گروهی را می کشتید.

۱۴- آخر تأمل فرمائید که سبب این افعال چه بود که به این قسم با طلعات جمال ذی الجلال سلوک می نمودند؟ و هر چه که در آن از مننه سبب اعراض و اغماض آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده. و اگر بگوئیم حجج الهیه کامل و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد، این کفری است صراح. لأجل آنکه این به غایت از فیض فیاض دور است و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از میان جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و به او حجّت کافیّه و افیه عطا نفرماید و مع ذلک خلق را از عدم اقبال به او معدّب فرماید. بلکه لم یزل جود سلطان وجود بر همه ممکنات به ظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد. پس نیست این امورات محدثه مگر از انفس محدوده که در وادی کبر و غرور حرکت می نمایند و در صحراهای بعد سیر می نمایند و به ظنونات خود و هر چه از علمای خود شنیده اند همان را تأسی می نمایند. لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند. و این معلوم است نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدّس می نمودند

البته از جمال الهی محروم نمی ماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیه ممنوع نمی گشتند. و چون در هر زمان حجت را به معرفت خود که از علمای خود شنیده بودند میزان می نمودند و به عقول ضعیفه آنها موافق نمی آمد لهذا از این گونه امور غیر مرضیه از ایشان در عالم ظهور به ظهور می آمد.

۱۵- و در همه اوقات سبب صد عباد و منع ایشان از شاطی بحر احدیه علمای عصر بوده اند که زمام آن مردم در کف کفایت ایشان بود. و ایشان هم بعضی نظر به حب ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت، ناس را منع می نمودند. چنانچه همه انبیاء به اذن و اجازه علمای عصر سلسبیل شهادت را نوشیدند و به اعلی افق عزت پرواز نمودند. چه ظلم ها که از رؤسای عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد شد. و به این ایام محدوده فانیه قانع شدند و از ملک لایفنی باز ماندند چنانچه چشم را از مشاهده انوار جمال محبوب بی نصیب نمودند و گوش را از بدائع نغمات و رقاء مقصود محروم ساختند. این است که در جمیع کتب سماویه ذکر احوال علمای هر عصر شده، چنانچه می فرماید: « يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ » (۱۱) و هم چنین می فرماید: « يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ » (۱۲) و در مقام دیگر می فرماید: « قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ » (۱۳) و این معلوم است که اهل کتابی که صد نموده اند مردم را از صراط مستقیم، علمای آن عهد بوده اند چنانچه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور است و از اکثر آیات و اخبار مستفاد می شود لو انتم بطرف الله تنظرون.

۱۶- پس قدری به دیده بصیرت الهیه در آفاق علم ربانی و انفس کلمات تامه صمدانیه تعقل فرمائید تا جمیع اسرار حکمت روحانیه بی سبحات جلال از خلف سرادق فضل و افضال ظاهر و هویدا شود. و کلیه اعتراض مردم و احتجاجات ایشان از عدم ادراک و عرفان حاصل شده. مثلا بیاناتی که طلعات جمال حق در علامات ظهور بعد فرمودند آن بیانات را ادراک نمودند و به حقیقت آن واصل نشدند لهذا علم فساد برافراختند و رایات فتنه برپا نمودند. و این معلوم است که تأویل کلمات حمامات ازلیه را جز هیاکل ازلیه ادراک ننمایند و نغمات و رقاء معنویه را جز سامعه

اهل بقا نشنود. هرگز قبطی ظلم از شراب سبطی عدل نصیب ندارد و فرعون کفر از بیضای موسی اطلاع نیابد. چنانچه می‌فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (۱۴) مع ذلک تأویل کتاب را از اهل حجاب مستفسر شدند و علم را از منبع او اخذ نمودند.

۱۷- مثلاً چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است باید مروج و مکمل شرایع تورات باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح الله می‌نامد حکم طلاق و سبت را که از حکم‌های اعظم موسی است نسخ نموده. و دیگر آنکه علائم ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است. چقدر از مظاهر قدس احدیه و مطالع نور ازلیه که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز یهود به حجابات نفسیه شیطانیه و ظنونات افکیه نفسانیه محتجب بوده و هستند و منتظرند که هیکل مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده‌اند کی ظاهر خواهد شد. کذلک اخذهم الله بدنهم و اخذ عنهم روح الایمان و عذبهم بنار کانت فی هاویه الجحیم. و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در تورات را که در علائم ظهور بعد نوشته شده. چون به حقیقت آن پی نبردند و به ظاهر هم چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و به لقاء الله فائز نگشتند و کانوا من المنتظرین. و لم یزل و لا یزال جمیع امم به همین جعلیات افکار نالائقه تمسک جسته و از عیون‌های لطیفه رقیقه جاریه خود را بی بهره و بی نصیب نمودند.

۱۸- و در کشف این اسرار بعضی از عبارات انبیاء، به بدائع نغمات حجازی در الواح مسطوره قبل که برای یکی از احباب نوشته شده بود مذکور گشت و حال هم به تغنیات خوش عراقی نظر به خواهش آن جناب در این اوراق مجدداً ذکر می‌نمائیم که شاید تشنگان صحراهای بعد را به بحر قرب دلالت نماید و گمگشتگان بیابان‌های هجر و فراق را به خیام قرب و وصال رساند، تا غمام ضلالت مرتفع شود و آفتاب جهانتاب هدایت از افق جان طالع گردد. و علی الله اتکل و به استعین

لعلّ یجری من هذا القلم ما یحیی به افئدة الناس لیقومنّ الكلّ عن مراقد غفلتهم ویسمعنّ اطوار ورفات الفردوس من شجرکان فی الرّوضة الاحدیّة من ایدی القدرة یاذن الله مغروسا.

۱۹- بر اولی العلم معلوم و واضح بوده که چون نار محبّت عیسوی حجابات حدود یهود را سوخت و حکم آن حضرت فی الجملة جریان بر حسب ظاهر یافت، روزی آن جمال غیبی به بعضی از اصحاب روحانی ذکر فراق فرمودند و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که « من می روم و بعد می آیم » (۱۵) و در مقام دیگر فرمودند: « من می روم و می آید دیگری تا بگوید آنچه من نگفته ام و تمام نماید آنچه را که گفته ام » (۱۵) (۱۶) و این دو عبارت فی الحقیقه یکی است لو اتم فی مظاهر التّوحد بعین الله تشهدون.

۲۰- و اگر به دیده بصیرت معنوی مشاهده شود فی الحقیقه در عهد خاتم، هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد. در مقام اسم که خود حضرت فرمود: (منم عیسی) و آثار و اخبار و کتاب عیسی را هم تصدیق فرمود که من عند الله بوده. در این مقام نه در خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان غیریتی ملحوظ زیرا که هر دو قائم به امر الله بودند و هم ناطق به ذکر الله و کتاب هر دو هم مشعر بر او امر الله بود. از این جهت است که خود عیسی فرمود: « من می روم و مراجعت می کنم » به مثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید من شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حدود یومی که غیر آنم صادق است. و هم چنین در ایام ملاحظه نمائید که اگر گفته شود که کلّ یک شیء اند صحیح و صادق است و اگر گفته شود که به حدود اسمی و رسمی غیر هم اند آن هم صادق است. چنانچه می بینی با اینکه یک شیء اند با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ می شود که در غیر آن نمی شود. و به همین بیان و قاعده، مقامات تفصیل و فرق و اتّحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن مبدع اسماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی و واقف گردی و جواب مسأله خود را در موسوم نمودن آن جمال ازلی در هر مقام خود را به اسمی و رسمی بتمامه بیابی.

۲۱- و بعد اصحاب و تلامیذ آن حضرت استدعا نمودند که علامت رجعت و ظهور چیست و چه وقت این ظاهر خواهد شد؟ و در چند مقام این سؤال را از آن طلعت بی مثال نمودند و آن حضرت در هر مقام علامتی ذکر فرمودند چنانچه در اناجیل اربعه مسطور است.

۲۲- و این مظلوم یک فقره آن را ذکر می‌نمایم و نعمت‌های مکنونه سدره مخزونه را لوجه الله بر عبادالله مبذول می‌دارم تا هیاکل فانیه از اثمار باقیه محروم نمانند که شاید به ریحی از انهار بی زوال حضرت ذی الجلال که در دار السلام بغداد جاری شده فائز شوند بی آنکه اجر و مزدی طلب نمایم. « إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوْجِهَ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا » (۱۷) و این طعامی است که ارواح و افئده منیره به او حیات باقیه یابند و این همان مائده‌ای است که می‌فرماید: « رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ » (۱۸) و این مائده هرگز از اهلش مقطوع نشود و نفاذ نجوید و در کلّ حین از شجره فضل می‌روید و از سماوات رحمت و عدل نازل می‌شود. چنانچه فرموده است: « مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ » (۱۹)

۲۳- حیف است که انسان از این عطیة لطیفه خود را منع نماید و از این نعمت باقیه و حیات دائمه خود را محروم سازد. پس قدر این مائده معنوی را دانسته که بلکه از الطاف بدیعه آن شمس حقیقی اجسادهای مرده حیات تازه یابند و ارواح پژمرده به روح بی اندازه فائز شوند. ای برادر من، جهدی باید تا ایام باقی است از اکواب باقی چشمیم. همیشه نسیم جان از مصر جانان نوزد و همیشه نهرهای تبیان در جریان نه و مدام ابواب رضوان مفتوح نماند. آید وقتی که عندلیبان جنان از گلستان قدسی به آشیان‌های الهی پرواز نمایند، دیگر نه نغمه بلبل شنوی و نه جمال گل بینی. پس تا حمامه ازلی در شور و تغنی است و بهار الهی در جلوه و تزین غنیمت شمرده گوش قلب را از سروش او بی بهره مکن. این است نصیحت این عبد آن جناب و احبای خدا را. فمن شاء فليقبل ومن شاء فليعرض. إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَنِيًّا عَنْهُ وَعَمَّا يَشَاهِدُ وَيُرَى.

۲۴- و این است نعمات عیسی بن مریم که در رضوان انجیل به الحان جلیل در علائم ظهور بعد فرموده. در سفر اول که منسوب به متی است در وقتی که سؤال نمودند از علامات ظهور بعد جواب فرمود: «وَلِلْوَقْتِ مِنْ بَعْدِ ضِيْقِ تِلْكَ الْأَيَّامِ تُظْلَمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا يُعْطَى ضَوْؤُهُ وَالْكَوَاكِبُ تَتَسَاقَطُ مِنَ السَّمَاءِ وَقُوَّةُ الْأَرْضِ تَرْتَجُّ. حِينَئِذٍ تَظْهَرُ عَلَامَاتُ ابْنِ الْإِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ وَيُنْوَحُ كُلُّ قَبَائِلِ الْأَرْضِ وَيَرُونَ ابْنَ الْإِنْسَانِ آتِيًا عَلَى سَحَابِ السَّمَاءِ مَعَ قُوَّةٍ وَمَجْدٍ كَبِيرٍ وَيُرْسِلُ مَلَائِكَتَهُ مَعَ صَوْتِ السَّافُورِ الْعَظِيمِ» (۲۰) انتهى. ترجمه آن بفارسی این است که بعد از تنگی و ابتلا که همه مردم را احاطه می نماید شمس از افاضه ممنوع می شود یعنی تاریک می گردد و قمر از اعطای نور باز می ماند و ستاره های سماء بر ارض نازل می شوند و ارکان ارض متزلزل می شود. در این وقت ظاهر می گردد نشانه های پسر انسان در آسمان، یعنی جمال موعود و ساذج وجود بعد از ظهور این علامات از عرصه غیب به عالم شهود می آید. و می فرماید: در آن حین جمیع قبيله ها که در ارض ساکن اند نوحه و ندبه می نمایند و می بینند خلائق آن جمال احدیه را که می آید از آسمان در حالتی که سوار بر ابر است با قوت و بزرگی و بخششی بزرگ و می فرستد ملائکه های خود را با صدای سافور عظیم انتهى. و در اسفار ثلاثه دیگر که منسوب به لوقا و مرقس و یوحنا است همین عبارات مذکور است و چون در الواح عربیه به تفصیل مذکور شد دیگر در این اوراق متعرض ذکر آنها نشدیم

۲۵- و اکتفا به یکی از آنها نمودیم. و علمای انجیل چون عارف به معانی این بیانات و مقصود مودعه در این کلمات نشدند و به ظاهر آن متمسک شدند لهذا از شریعه فیض محمدیه و از سحاب فضل احمدیه ممنوع گشتند. و جهال آن طائفه هم تمسک به علمای خود جسته، از زیارت جمال سلطان جلال محروم ماندند زیرا که در ظهور شمس احمدیه چنین علامات که مذکور شد به ظهور نیامد. این است که قرن ها گذشت و عهدها به آخر رسید و آن جوهر روح به مقر بقای سلطنت خود راجع شد و نفخه دیگر از نفس روحانی در صور الهی دمیده شد و نفس های مرده از قبور غفلت و ضلالت به ارض هدایت و محلّ عنایت محشور شدند و هنوز آن گروه در انتظار که کی این علامات

ظاهر شود و آن هیکل معهود به وجود آید تا نصرت نمایند و مال‌ها در راهش انفاق کنند و جان‌ها در سیلش ایثار. چنانچه امم دیگر هم به همین ظنون از کوثر معانی رحمت نامتناهی حضرت باری دور مانده‌اند و به خیال خود مشغولند.

۲۶- و از این عبارت گذشته، بیان دیگر در انجیل هست که می‌فرماید: «السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ تُزُولَانِ وَ لَكِنَّ كَلَامِي لَا يَزُولُ» (۲۱) که معنی آن به فارسی این است که آسمان و زمین ممکن است که زائل و معدوم شوند اما کلام من هرگز زائل نمی‌شود و همیشه باقی و ثابت میانه ناس خواهد بود. و از این راه است که اهل انجیل می‌گویند که حکم انجیل هرگز منسوخ نمی‌شود و هروقت و زمان که طلعت موعود با همه علامت‌ها ظاهر شود باید شریعت مرتفعه در انجیل را محکم و ثابت نماید تا در همه عالم دینی باقی نماند مگر این دین. و این فقره از مطالب محققه مسلمه است نزد ایشان. و چنان اعتقاد کرده‌اند که اگر نفسی هم مبعوث شود به جمیع علامات موعوده و برخلاف حکم ظاهر در انجیل حکم نماید البته اذعان نکنند و قبول ننمایند بلکه تکفیر نمایند و استهزاء کنند. چنانچه در ظهور شمس محمدیه مشهود شد. حال اگر معانی این کلمات منزله در کتب را که جمیع ناس از عدم بلوغ به آن، از غایت قصوی و سدره منتهی محجوب شده‌اند از ظهورات احدیه در هر ظهور به تمام خضوع سؤال می‌نمودند البته به انوار شمس هدایت مهتدی می‌شدند و به اسرار علم و حکمت واقف می‌گشتند.

۲۷- حال این بنده ریحی از معانی این کلمات را ذکر می‌نمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی آن به جمیع تلویحات کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی واقف شوند تا از هیمنه کلمات از بحر اسماء و صفات ممنوع نشوند و از مصباح احدیه که محل تجلی ذات است محجوب نگردند. قوله: «مِنْ بَعْدِ ضَيْقِ تِلْكَ الْأَيَّامِ»،

۲۸- یعنی وقتی که ناس در سختی و تنگی مبتلا شوند، و این در وقتی است که آثار شمس حقیقت و اثمار سدره علم و حکمت از میان مردم زائل شود و زمام ناس بدست جهال افتد و ابواب توحید و

معرفت که مقصود اصلی از خلق انسانی است مسدود شود و علم به ظنّ تبدیل گردد و هدایت به شقاوت راجع شود. چنانچه الیوم مشاهده می‌شود که زمام هر گروهی به دست جاهلی افتاده و به هر نحو که اراده کنند حرکت می‌دهند و در میان ایشان از معبود جز اسمی و از مقصود جز حرفی نمانده. و به قسمی بادهای هوی و نفس غالب شده که سراج‌های عقل و فؤاد را در قلوب خاموش نموده، با اینکه ابواب علم الهی به مفاتیح قدرت ربّانی مفتوح گشته و جواهر وجود ممکنات به نور علمی و فیوضات قدسی منور و مهتدی گشتند به قسمی که در هر شیء بابی از علم بازگشته و در هر ذره آثاری از شمس مشهود شده. و با همه این ظهورات علمی که عالم را احاطه نموده هنوز باب علم را مسدود دانسته‌اند و امطار رحمت را مقطوع گرفته‌اند. به ظنّ تمسک جسته، از عروة الوثقای محکم علم دور مانده‌اند. و آنچه از ایشان مفهوم می‌شود گویا به علم و باب آن بالفطره رغبتی ندارند و در خیال ظهور آن هم نیستند زیرا که در ظنّ و گمان، ابوابی برای نان یافته‌اند و در ظهور مظهر علم، جز انفاق جان چیزی نیافته‌اند. لهذا البتّه از این گریزانند و به آن متمسک. و با اینکه حکم الهی را یک می‌دانند از هر گوشه‌ای حکمی صادر می‌شود و از هر محلی امری ظاهر. دو نفس بر یک حکم ملاحظه نمی‌شود زیرا جز هوی الهی نجویند و به غیر از خطا سیلی نخواهند. ریاست را نهایت وصول به مطلوب دانسته‌اند و کبر و غرور را غایت بلوغ به محبوب شمرده‌اند. تزویرات نفسانی را مقدّم بر تقدیرات ربّانی دانند. از تسلیم و رضا گذشته‌اند و به تدبیر و ریا اشتغال نموده‌اند و به تمام قوّت و قدرت حفظ این مراتب را می‌نمایند که مبادا نقصی در شوکت راه یابد و یا خللی در عزّت بهم رسد. و اگر چشمی از کحل معارف الهی روشن شود ملاحظه می‌کند سبعی چند را که بر مردارهای نفوس عباد افتاده‌اند.

۲۹- حال کدام ضیق و تنگی است که ازید از مراتب مذکوره باشد که اگر نفسی طلب حقّی و یا معرفتی بخواهد نماید نمی‌داند نزد کدام رود و از که جويا شود، از غایت اینکه رأی‌ها مختلف و سبیل‌ها متعدّد شده. و این تنگی و ضیق از شرایط هر ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس

حقیقت نشود زیرا که صبح ظهور هدایت بعد از لیل ضلالت طالع می شود. این است که در روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کفر عالم را فرو می گیرد و ظلمت احاطه می نماید و امثال اینها چنانچه مذکور شد. و این عبد بواسطه شهرت این احادیث و اختصار دیگر متعرض ذکر عبارات حدیث نشده ام.

۳۰- حال اگر مقصود از این ضیق را همچو ادراک نمایند که عالم ضیق به هم رساند و یا امورات دیگر که به خیال خود توهم نمایند هرگز مشهود نگردد و البته گویند که این شرط ظهور نیافته چنانچه گفته اند و می گویند. باری، مقصود از ضیق، ضیق از معارف الهیه و ادراک کلمات ربانیه است که در ایام غروب شمس و مرایای او عباد در تنگی و سختی افتند و ندانند به که توجه نمایند چنانچه مذکور شد. کذلک نعلّمک من تأویل الاحادیث و نقلی علیک من اسرار الحکمة لتطلع بما هو المقصود و تكون من الذین هم شربوا من کأس العلم و العرفان.

۳۱- و قوله: « تَظَلَّمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا يُعْطَى نُورُهُ وَ الْكَوَاكِبُ تَسَاقُطُ مِنَ السَّمَاءِ » مقصود از شمس و قمر که در کلمات انبیاء مذکور است منحصر به این شمس و قمر ظاهری نیست که ملاحظه می شود. بلکه از شمس و قمر معانی بسیار اراده فرموده اند که در هر مقام به مناسبت آن مقام معنی اراده می فرمایند. مثلاً یک معنی از شمس، شمس های حقیقت اند که از مشرق قدم طالع می شوند و بر جمیع ممکنات ابلاغ فیض می فرمایند. و این شمس حقیقت، مظاهر کلیه الهی هستند در عوالم صفات و اسمای او. و هم چنانکه شمس ظاهری تربیت اشیاى ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و فواکه و معادن و دون ذلک از آنچه در عالم ملک مشهود است، به امر معبود حقیقی به اعانت اوست، هم چنین اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق تجرید و گل های علم و ایقان و ریاحین حکمت و بیان از عنایت و تربیت شمس های معنوی ظاهر می شود. این است که در حین اشراق این شمس، عالم جدید می شود و انهار حیوان جاری می گردد و ابحر احسان به موج می آید و سحاب فضل مرتفع می شود و نسیمات جود بر هیاکل موجودات می وزد و از حرارت این شمس های الهی و

نارهای معنوی است که حرارت محبت الهی در ارکان عالم احداث می‌شود و از عنایت این ارواح مجرّده است که روح حیوان باقیه بر اجساد مردگان فانیه مبذول می‌گردد. و فی الحقیقه این شمس ظاهری یک آیه از تجلی آن شمس معنوی است و آن شمسی است که از برای او مقابلی و شبهی و مثلی و ندی ملاحظه نمی‌شود و کلّ به وجود او قائمند و از فیض او ظاهر و به او راجع. منها ظهرت الاشياء و إلى خزائن امرها رجعت و منها بدئت الممكنات و إلى کنائز حکمها عادت.

۳۲- و اینکه در مقام بیان و ذکر، تخصیص داده می‌شوند به بعضی از اسماء و صفات چنانچه شنیده‌اید و می‌شنوید، نیست مگر برای ادراک عقول ناقصه ضعیفه و إلا لم یزل و لا یزال مقدّس بوده‌اند از هر اسمی و منزّه خواهند بود از هر وصفی. جواهر اسماء را به ساحت قدسشان راهی نه و لطائف صفات را در ملکوت عزّشان سبیلی نه. فسبحان الله من ان يعرف اصفیاءه بغیر ذواتهم او یوصف اولیاءه بغیر انفسهم. فتعالی عما یذکر العباد فی وصفهم و تعالی عما هم یعرفون.

۳۳- و اطلاق شمس بر آن انوار مجرّده در کلمات اهل عصمت بسیار شده، از آن جمله در دعای ندبه می‌فرماید: «أَيْنَ الشُّمُوسِ الطَّالِعَةِ؟ أَيْنَ الْأَقْمَارِ الْمُنِيرَةِ؟ أَيْنَ الْأَنْجُمِ الزَّاهِرَةِ؟» (۲۲) پس معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام اولیّه انبیاء و اولیاء و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم غیب و شهود روشن و منور است.

۳۴- و در مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم، علمای ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد موجودند و زمام دین مردم در دست ایشان است. و اگر در ظهور شمس اخری به ضیای او منور گشتند لهذا مقبول و منیر و روشن خواهند بود و الا حکم ظلمت در حق آنها جاری است اگر چه به ظاهر هادی باشند زیرا که جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت منوط به تصدیق آن شمس معنوی الهی است. بر هر نفسی از علماء حکم ایمان از مبدأ عرفان در یوم تغابن و احسان جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان درباره او صادق است و الا حکم جهل و نفی و کفر و ظلم در حق او جریان یابد.

۳۵- و این بر هر ذی بصری مشهود است که هم چنانکه نور ستاره محو می شود نزد اشراق شمس ظاهره، همین قسم شمس علم و حکمت و عرفان ظاهره نزد طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو و تاریک می شود.

۳۶- و اطلاق شمس بر آن علماء به مناسبت علو و شهرت و معروفیت است. مثل علمای مسلم عصر که مشهور بلاد و مسلم اند بین عباد. و اگر حاکی از شمس الهی باشند از شمس عالیه محسوبند و إلاً از شمس سجین چنانچه می فرماید: « الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ » (۲۳) و معنی شمس و قمر هم که در آیه مذکوره هست البتّه شنیده اید، احتیاج به ذکر نیست. و هر نفسی هم که از عنصر این شمس و قمر باشد یعنی در اقبال به باطل و اعراض از حقّ، البتّه از حسابان ظاهر و به حسابان راجع خواهد شد.

۳۷- پس ای سائل، باید به عروة الوثقی متمسک شویم که شاید از شام ضلالت به نور هدایت راجع گردیم و از ظلّ نفی فرار نموده در ظلّ اثبات درآئیم و از نار حسابان آزاد شده به نور جمال حضرت منان منور گردیم والسلام. کذلک نعطیکم من اثمار شجرة العلم لتکوننّ فی رضوان حکمة الله لمن المحبرین.

۳۸- و در مقامی هم مقصود از اطلاقات شمس و قمر و نجوم، علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است مثل صلوات و صوم که در شریعت فرقان بعد از اخفای جمال محمدی از جمیع احکام محکم تر و اعظم تر است. چنانچه احادیث و اخبار مشعر بر آن است و به علت شهرت، احتیاج ذکر نیست. بلکه در هر عصری حکم صلوات محکم و مجری بوده.

۳۹- چنانچه از انوار مشرقه از شمس محمدیه ماثور است که بر جمیع انبیاء در هر عهده حکم صلوات نازل شده، نهایت آنکه در هر عصر به اقتضای وقت به قسمی و آدابی جدید مخصوص گشته. و چون در هر ظهور بعد، آداب و عادات و علوم مرتفعه محکمه مشرقه واضحه ثابت در ظهور

قبل منسوخ می شود لهذا تلویحا به اسم شمس و قمر ذکر نموده اند. « لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا »

(۲۴)

۴۰- و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم و صلوات شده چنانچه می فرماید: (الصَّوْمُ ضِيَاءٌ وَ الصَّلَاةُ نُورٌ) (۲۵) و لکن روزی در محلی نشسته بودم شخصی از علمای معروف وارد شد و به مناسبتی این حدیث را ذکر نمود و فرمود: چون صوم حرارت در مزاج احداث می نماید لهذا به ضیاء که شمس باشد تعبیر یافته و صلوات لیل چون برودت می طلبد لهذا به نور که قمر باشد معبر گشته. ملاحظه نمودم که آن فقیر به قطره‌ای از بحر معانی موفق نشده و به جدوه‌ای از نار سدره حکمت ربّانی فائز نگشته. بعد از مدّتی در نهایت ادب اظهار داشتم که جناب، آنچه فرمودید در معنی حدیث، در السن و افواه ناس مذکور است ولیکن گویا مقصود دیگر هم از حدیث مستفاد می شود. بیان آن را طلب نمود. ذکر شد که خاتم انبیاء و سیّد اصفیاء دین مرتفع در فرقان را تشبیه به سماء فرموده‌اند به علّت علوّ و رفعت و عظمت و احاطه آن بر جمیع ادیان. و چون در سماء ظاهره دورکن اعظم اقوم مقرر شده است که نیرین باشد و به شمس و قمر نامیده، هم چنین در سماء دین هم دو نیر مقدر گشته که صوم و صلوات باشد. الإسلام سماء و الصّوم شمسها و الصّلوة قمرها. باری، این است مقصود از تلویحات کلمات مظاهر الهی.

۴۱- پس اطلاق شمس و قمر در این مراتب بر این مقامات مذکوره به آیات نازله و اخبار وارده محقق و ثابت شد. این است که مقصود از ذکر تاریکی شمس و قمر و سقوط انجم، ضلالت علماء و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعت است که مظهر آن ظهور به این تلویحات اخبار می دهد. و جز ابرار را از این کأس نصیبی نیست و جز اخیار را قسمتی نه. « إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا » (۲۶)

۴۲- و این مسلم است که در هر ظهور بعد، شمس علوم و احکام و اوامر و نواهی که در ظهور قبل مرتفع شده و اهل آن عصر در ظلّ آن شمس و قمر معارف و اوامر منور و مهتدی می شدند تاریک

می‌شود، یعنی حکمش و اثرش تمام می‌گردد. و حال ملاحظه فرمائید که اگر امت انجیل مقصود از شمس و قمر را ادراک می‌نمودند و یا از مظهر علم الهی مستفسر می‌شدند بدون اعتراض و لجاج، البتّه معانی آن واضح می‌گشت و این گونه در ظلمت نفس و هوئی مبتلا و گرفتار نمی‌شدند. بلی، چون علم را از مبدأ و معدنش اخذ نمودند لهذا در وادی مهلک کفر و ضلالت به هلاکت رسیده‌اند و هنوز مشعر نشده‌اند که علامات کلّ ظاهر شد و شمس موعود از افق ظهور اشراق نمود و شمس و قمر علوم و احکام و معارف قبل تاریک شد و غروب نمود.

۴۳- حال به چشم علم یقین و جناحی عین یقین به صراط حقّ یقین قدم گذار، « قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ » (۲۷) تا از اصحابی محسوب شوی که می‌فرماید: « إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ » (۲۸) تا جمیع این اسرار را به بصر خود مشاهده فرمائی.

۴۴- ای برادر من، قدم روح بردار تا بادیه‌های بعیده بعد و هجر را به آنی طیّ فرمائی و در رضوان قرب و وصل در آئی و در نفسی به انفس الهیه فائز شوی. و به قدم جسد هرگز این مراحل طیّ نشود و مقصود حاصل نیاید. والسّلام علی من اتّبع الحقّ بالحقّ و کان علی صراط الامر فی شاطئ العرفان باسم الله موقوفا.

۴۵- این است معنی آیه مبارکه که می‌فرماید: « فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ » (۲۹) زیرا که از برای هر شمسی از این شمس مذکوره محلّ اشراق و غروب است. و چون علمای تفسیر بر حقیقت این شمس‌های مذکوره اطلاع نیافتند لهذا در تفسیر این آیه مبارکه معطل شدند. و بعضی ذکر نمودند که چون آفتاب در هر روز از نقطه‌ای طلوع می‌نماید غیر از نقطه یوم قبل لهذا به لفظ جمع ذکر فرموده. و بعضی دیگر نوشته‌اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از محلی طالع می‌شود و به محلی غروب می‌نماید لهذا مشارق و مغارب ذکر شده. این است مراتب علم عباد. و با وجود این به جواهر علم و لطائف حکمت چه جهل‌ها و عیوب‌ها که نسبت می‌دهند.

۴۶- و هم چنین از این بیانات واضحه محکمه متقنه غیر متشابه تفسّر سماء را که از علائم ساعت و قیامت است ادراک نما. این است که می فرماید: « إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ » (۳۰) مقصود سماء ادیان است که در هر ظهور مرتفع می شود و به ظهور بعد شکافته می گردد، یعنی باطل و منسوخ می شود. قسم به خدا که اگر درست ملاحظه شود تفسّر این سماء اعظم است از تفسّر سماء ظاهری. قدری تأمل فرمائید. دینی که سال ها مرتفع شده باشد و جمیع در ظلّ آن نشو و نما نموده باشند و به احکام مشرقه آن مدّت ها تربیت یافته و از آباء و اجداد جز ذکر آن را نشنیده، به قسمی که چشم ها جز نفوذ امرش را ادراک نکرده و گوش ها جز احکامش را استماع ننموده، بعد نفسی ظاهر شود و جمیع این ها را به قوّت و قدرت الهی تفریق نماید و فصل کند بلکه همه را نفی فرماید. حال فکر نما که این اعظم است یا آنچه این همج رعاع گمان نموده اند از تفسّر سماء؟

۴۷- و دیگر زحمت و مرارت آن طلعات را ملاحظه نما که بی ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض اقامه حدود الله می فرمایند. با آن همه ایذاء که بر آن وجودهای مبارکه لطیفه رقیقه وارد می شود و با کمال قدرت صبر می فرمایند و با نهایت غلبه تحمل می نمایند.

۴۸- و هم چنین معنی تبدیل ارض را ادراک نما که غمام رحمت آن سماء بر قلبی که نیشان مکرمت مبذول داشت، تبدیل شد اراضی آن قلوب به ارض معرفت و حکمت. و چه ریاحین توحید که در ریاض قلوبشان انبات شده و چه شقایق های حقایق علم و حکمت که از صدور منیرشان روئیده. و اگر ارض قلوبشان تبدیل نمی شد چگونه رجالی که حرفی تعلیم نگرفته اند و معلّم را ندیده اند و به هیچ دبستانی قدم نگذاشته اند به کلمات و معارفی تکلم می نمایند که احدی ادراک نتواند نمود؟ گویا از تراب علم سرمدی سرشته شده اند و از آب حکمت لدنی عجین گشته اند. این است که می فرماید: (الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ) (۳۱) و این نحو از علم است که ممدوح بوده و هست. نه علوم محدوده که از افکار محجوبه کدره احداث شده و آن را گاهی از هم سرقت می نمایند و بر دیگران افتخار می کنند.

۴۹- ای کاش صدرهای عباد از نقوش این تحدیدات و کلمات مظلّمه پاک و مقدّس می شد که لعلّ به تجلّی انوار شمس علم و معانی و جواهر اسرار حکمت لدنّی فائز می گشت. حال ملاحظه نما، اگر این اراضی جزّره وجود تبدیل نمی شد چگونه محلّ ظهور اسرار احدیّه و بروز جواهر هوّیه می شد؟ این است که می فرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» (۳۲)

۵۰- و از نسّمات جود آن سلطان وجود ارض ظاهره هم تبدیل یافته لو انتم فی اسرار الظهور تتفکرون.

۵۱- و دیگر معنی این آیه را ادراک نما که می فرماید: «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۳۳) مضمون آن این است که همه زمین اخذ شده، در دست اوست روز قیامت و آسمان پیچیده شده، در دست راست اوست. حال قدری انصاف می خواهد که اگر مقصود این است که مردم ادراک نموده اند چه حسن بر آن مرتّب می شود؟ وانگهی این مسلم است که حقّ منیع، دستی که مرئی شود به بصر ظاهر و مرتکب این امورات شود منسوب به ذات نیست بلکه کفری است محض و افکی است صرف اقرار بر چنین امری. و اگر بگوئی مظاهر امر او هستند که در قیامت به این امر مأمور می شوند این هم به غایت بعید است و بی فائده. بلکه مقصود از ارض، ارض معرفت و علم است و از سماوات، سماوات ادیان. حال ملاحظه فرما که چگونه ارض علم و معرفت که از قبل مبسوط شده بود به قبضه قدرت و اقتدار قبض نمود و ارض منیعه تازه در قلوب عباد مبسوط فرمود و ریاحین جدیده و گل های بدیعه و اشجار منیعه از صدور منیره انبات نمود.

۵۲- و هم چنین ملاحظه کن که سماوات ادیان مرتفعه در قبل چگونه در یمین قدرت پیچیده شد و سماء بیان به امرالله مرتفع گشت و به شمس و قمر و نجوم اوامر بدیعه جدیده تزین یافت. این است اسرار کلمات که بی حجاب کشف و ظاهر گشته تا ادراک صبح معانی فرمائی و سراج های

ظنون و وهم و شک و ریب را به قوّت توکل و انقطاع خاموش نمائی و مصباح جدید علم و یقین در مشکات قلب و دل برافروزی.

۵۳- و از جمیع این کلمات مرموزه و اشارات ملغزه که از مصادر امریه ظاهر می شود مقصود امتحان عباد است چنانچه مذکور شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیده منیره از اراضی جززه فانیه. و همیشه این از سنت الهی در میان عباد بوده چنانچه در کتب مسطور است.

۵۴- و هم چنین آیه قبله را ملاحظه فرمائید که بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطحا به یثرب، رو به بیت المقدس توجه می فرمودند در وقت صلوات، تا آنکه یهود بعضی سخن های ناشایسته بر زبان راندند که ذکرش شایسته این مقام نیست و سبب تطویل کلام می شود. باری، آن حضرت بسیار مکدر شدند و به لحاظ تفکر و تحیر در سماء نظر می فرمودند. بعد جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود: « قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا » (۳۴) تا آنکه در یومی آن حضرت با جمعی اصحاب به فریضه ظهر مشغول شدند و دو رکعت از نماز به جا آورده بودند که جبرئیل نزول نمود و عرض کرد: « قَوْلٌ وَجْهِكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ » در اثنای نماز حضرت از بیت المقدس انحراف جسته به کعبه مقابل شدند. فی الحین تزلزل و اضطراب در میان اصحاب افتاد به قسمی که جمعی نماز را برهم زده اعراض نمودند. این فتنه نبود مگر برای امتحان عباد و الا آن سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر هم بیت المقدس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی سلب ننماید.

۵۵- چنانچه در عهد اکثری انبیاء که بعد از موسی مبعوث به رسالت شدند مثل داود و عیسی و دون آنها از انبیای اعظم که ما بین این دو نبی آمدند هیچ حکم قبله تغییر داده نشد و همه این مرسلین از جانب رب العالمین مردم را به توجه همان جهت امر می فرمودند. و نسبت همه اراضی هم به آن سلطان حقیقی یکی است مگر هر ارضی را که در ظهور مظاهر خود تخصیص به امری دهد. چنانچه می فرماید: « وَ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَاَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ » (۳۵) با وجود تحقق این امور چرا

تبدیل شد که سبب جزع و فزع عباد شود و علت تزلزل و اضطراب اصحاب گردد؟ بلی، این گونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است واقع نمی‌شود مگر برای آنکه کلّ به محکّ امتحان الله در آیند تا صادق و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابد. اینست که بعد از اختلاف ناس می‌فرماید: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ» (۳۶) که مضمون آن این است: ما نگردانیدیم و برهم نزدیکیم قبله را که آن بیت المقدّس باشد مگر آنکه بدانیم که متابعت تو می‌نماید و که راجع بر عقبیه می‌شود، یعنی اعراض می‌نماید و اطاعت نمی‌کند و صلوات را باطل نموده فرار می‌نماید. «حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» (۳۷)

۵۶- اگر قدری تأمل رود در همین مطلب و بیان، ابواب‌های معانی و تبیان مفتوح بینید و جمیع علم و اسرار آن را بی حجاب مشاهده فرمائید. و نیست این امور مگر برای تربیت و خلاصی نفوس از قفس نفس و هوی و الا آن سلطان حقیقی لم یزل به ذات خود غنیّ بوده از معرفت موجودات و لا یزال به کینونت خود مستغنی خواهد بود از عبادت ممکنات. یک نسیم از غنای او جمیع عالم را به خلع غنا مفتخر نماید و یک قطره از بحر جود او همه هستی را به حیات باقیه مشرف فرماید. ولیکن چون مقصود امتیاز حقّ از باطل و شمس از ظلّ است، این است که در کلّ حین امتحان‌های منزله از جانب ربّ العزّه چون غیث هاطل جاری است.

۵۷- اگر قدری در انبیای قبل و ظهور ایشان تعقل رود امر بسیار بر اهل دیار سهل شود به قسمی که از افعال و اقوالی که مخالف نفس و هوی است محتجب نمی‌مانند و همه حجبات را به نار سدره عرفان محترق نمایند و بر عرش سکون و اطمینان مستریح شوند. مثلاً موسی بن عمران که یکی از انبیای معظّم و صاحب کتاب بود در اوّل امر، قبل از بعثت، روزی در سوق می‌گذشت. دو نفر با یکدیگر معارضه می‌نمودند. یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست. آن حضرت او را اعانت نموده مدّعی را به قتل رسانید چنانچه در کتاب مسطور است و ذکر تفصیل، مایه تعویق و تعطیل مقصود می‌شود. و این خبر در مدینه اشتهار یافت و آن حضرت را خوف غالب شد چنانچه نصّ

کتاب است. تا آنکه به خبر « إِنَّ الْمَلَائِئَةَ يَأْتُمِرُونَ بِكَ لِيُقْتُلُوكَ » (۳۸) مخبر شد و از مدینه بیرون تشریف بردند و در مدین در خدمت شعیب اقامه فرمودند. و در مراجعت، در وادی مبارکه که بریّه سینا باشد وارد شد و تجلی سلطان احدیه را از شجره لاشرقیه و لاغریه مشاهده نمود و ندای جان فزای روحانی را از نار موقده ربّانی استماع فرمود و مأمور به هدایت انفس فرعونی گشت تا مردم را از وادی نفس و هوی نجات داده، به صحراهای دل فزای روح و هدی وارد نماید و از سلسیل انقطاع جمیع من فی الإبداع را از حیرت بعد به دارالسلام قرب رساند. و چون در منزل فرعون وارد شد و تبلیغ نمود به آنچه مأمور بود فرعون زبان به بی ادبی گشود و گفت: آیا تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی؟ مثل اینکه ربّ العظمه خبر داد از لسان فرعون که به موسی عرض نمود: « وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالِ فَعَلْتَهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ » (۳۹)

۵۸- حال تفکر در فتنه‌های الهی و بدایع امتحان‌های اوکن که نفسی که معروف است به قتل نفس و خود هم اقرار بر ظلم می‌نماید چنانچه در آیه مذکور است و سی سنه او اقل هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون تربیت یافته و از طعام و غذای او بزرگ شده، یک مرتبه او را از ما بین عباد برگزیده و به امر هدایت کبری مأمور فرمود. و حال آنکه آن سلطان مقتدر قادر بر آن بود که موسی را از قتل ممنوع فرماید تا به این اسم در بین عباد معروف نباشد که سبب وحشت قلوب شود و علت احتراز نفوس گردد.

۵۹- و هم چنین در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت کبری از عظمت امر و تحیر، آرزوی عدم فرمود چنانچه مستفاد از آیه مبارکه می‌شود که بعد از تولد عیسی، مریم ناله نمود و به این کلمه زبان گشود: « يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا » (۴۰) که ترجمه آن این است: ای کاش مرده بودم قبل از ظهور این امر و بودم از فراموش شدگان. قسم به خدا که کبدها از استماع این سخن می‌گدازد و روان‌ها می‌ریزد. و این اضطراب و حزن نبود مگر از شماتت اعداء و اعتراض اهل کفر و

شقا. آخر تفکر نمائید که مریم چه جواب با مردم می‌گفت؟ طفلی که پدر او معین نباشد چگونه می‌توان به مردم معین نمود که این از روح القدس است؟ این بود که آن مخدّره بقا آن طفل را برداشته به منزل مراجعت فرمود. تا چشم قوم بر او افتاد گفتند: «يَا أُخْتِ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا» (۴۱) مضمون آن این است که ای خواهر هارون، نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو بدکار. حال ناظر به این فتنه کبری و امتحان اعظم شوید.

۶۰- و از همه گذشته، همان جوهر روح که در میان قوم به نسبت بی پدری معروف بوده او را پیغمبری بخشید و حجّت خود نمود بر کلّ اهل سماوات و ارض.

۶۱- حال مشاهده فرمائید که چقدر امور مظاهر ظهور مغایر نفس و هوای عباد از سلطان ایجاد ظاهر می‌شود. و چون بر این جواهر اسرار مطلع شوی به مقصود آن نگار اطلاع یابی و اقوال و افعال آن ملیک با اقتدار را مثل هم ملاحظه نمائی به قسمی که آنچه در افعال او مشاهده شود در کلمات او هم ملاحظه گردد و هرچه در کلمات او ملاحظه گردد در افعال او به نظر آید. این است که این افعال و اقوال در ظاهر نعمت‌اند برای فجّار و در باطن رحمت‌اند برای ابرار. اگر به دیده قلب ملاحظه رود کلمات منزله از سماء مشیّت با امور مظهره از ملکوت قدرت یک شیء مشاهده شود و بر یک قسم ادراک گردد چنانچه مذکور شد.

۶۲- حال ای برادر ملاحظه نما اگر در این عهد چنین اموری ظاهر شود و چنین حکایت بروز نماید چه خواهند نمود؟ قسم به مربّی وجود و منزل کلمات که در حین، بی تکلم حکم بر کفر و امر بر قتل نمایند. کجا گوش می‌دهند که گفته شود که عیسی از نفخه روح القدس ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم مأمور گشته. اگر صد هزار خروش بر آری به گوش احدی نرود که بی پدری مبعوث به رسالت گشته و یا قاتلی از شجره نار، اِنّی انا الله آورده. چشم انصاف اگر باز شود

۶۳- از جمیع این بیانات مشهود می‌گردد که مظهر همه این امور و نتیجه همه الیوم ظاهر است. با اینکه امثال این امور در این ظهور واقع نشده با وجود این متمسک به ظنونات انفس مردوده شده، چه نسبت‌ها که داده‌اند و چه بلایا که وارد آورده‌اند که در ابداع شبه آن به ظهور نیامده.

۶۴- الله اکبر، بیان که به این مقام رسید رائجة روحانی از صبح صمدانی مرور نمود و صبای صبحگاهی از مدینه سبای لایزالی وزید و اشارتش جان را بشارت تازه بخشید و روح را فتوحی بی اندازه. بساط جدیدی مبسوط نمود و ارمغان بی شمار بی کران از آن یار بی نشان آورد که خلعت ذکر از قد لطیفش بسی قاصر است و رداء بیان از قامت منیرش بس کوتاه. بی لفظ رمز معانی کشف می‌نماید و بی لسان اسرار تبیان می‌گوید و بلبل‌های شاخسار هجر و فراق را ناله و افغان می‌آموزد و قاعده و رسوم عشق و عاشقی و رمز دل‌دادگی تعلیم می‌نماید و گل‌های بدیع رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه‌گری تلقین می‌نماید و اسرار حقایق بر شقایق بستان عشق می‌بخشد و دقایق رموز و رقایق آن را در صدر عشاق ودیعه می‌گذارد. به قسمی عنایت در این ساعت فرموده که روح القدس به غایت حسرت می‌برد. قطره را امواج بحری داده و ذره را طراز خورشیدی عنایت نموده. الطاف به مقامی رسیده که جعل قصد نافه مشک نموده و خفّاش در مقابل آفتاب مقرر گزیده. مردگان را به نفخه حیات از قبور جسد مبعوث نموده و جاهلان را بر صدر علم منزل داده و ظالمان را بر فراز عدل محلّ معین نموده.

۶۵- و عالم هستی به جمیع این عنایات حامله گشته، تا کی اثر این عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شود و تشنگان از پا افتاده را به کوثر زلال محبوب رساند و گم‌گشتگان صحرای بعد و نیستی را به سراق قرب و هستی معشوق فائز گرداند و در ارض قلوب که این حبه‌های قدس انبات نماید و از ریاض نفوس که شقایق‌های حقایق غیبی بشکفتد. باری، نه چنان سدره عشق در سینای حبّ مشتعل شده که به آب‌های بیان افسرده گردد و یا اتمام پذیرد. عطش این حوت را بحور نشانند و این سمندر ناری جز در نار روی یار مقرر نگزیند. پس ای برادر، سراج روح را در مشکات قلب به

دهن حکمت بر افروز و به زجاج عقل حفظش نما تا نفس های انفس مشرکه آن را خاموش نکند و از نور باز ندارد. کذلک نورنا افق سماء البیان من انوار شمس الحکمة و العرفان لیطمئن بها قلبک و تكون من الذین طاروا باجنحة الإیقان فی هواء محبة ربهم الرحمن.

۶۶- و قوله: « حِينَئذٍ تَظْهَرُ عَلَامَةُ ابْنِ الْإِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ » می فرماید: بعد از کسوف شمس معارف الهیه و سقوط نجوم احکام مشته و خسوف قمر علم که مربی عباد است و انعدام اعلام هدایت و فلاح و ظلمت صبح صدق و صلاح، ظاهر می شود علامت ابن الانسان در آسمان. و مقصود از سماء، سماء ظاهره است که قریب ظهور آن فلک سماوات معدلت و جریان فلک هدایت بر بحر عظمت، در آسمان نجمی بر حسب ظاهر پیدا می شود که مبشر است خلق سماوات را به ظهور آن نیر اعظم. و هم چنین در آسمان معنی نجمی ظاهر می شود که مبشر است اهل ارض را به آن فجر اقوم اکرم. و این دو علامت در سماء ظاهره و سماء باطنه قبل از ظهور هر نبی ظاهر گشته چنانچه شنیده اند.

۶۷- از جمله خلیل الرحمن که قبل از ظهور آن حضرت، نمرود خوابی دید و کهنه را خواست. اخبار دادند بر طلوع نجمی در سماء. و هم چنین شخصی در ارض ظاهر شد که مردم را بشارت می داد به ظهور آن حضرت.

۶۸- و بعد از او حکایت کلیم الله بود که کهنه آن زمان فرعون را خبر دادند که کوکبی در سماء طالع شده که دالّ است بر انعقاد نطفه ای که هلاک تو و قوم تو بر دست اوست. و هم چنین عالمی پیدا شد که شبها بنی اسرائیل را بشارت و تسلی می فرمود و اطمینان می داد چنانچه در کتب مسطور است. و اگر تفصیل این امور ذکر شود این رساله کتابی می شود. و دیگر آنکه دوست ندارم حکایات واقعه قبل را ذکر نمایم. و خدا شاهد حال است که این بیان هم که می شود نیست مگر از کمال حبّ به آن جناب که شاید جمعی فقرای ارض بر شاطی غنا وارد شوند و یا گروهی از جاهلان بر

بحر علم وارد کردند و یا تشنگان معرفت بر سلسبیل حکمت واصل آیند. و الا این عبد اشتغال به این مقالات را ذنبی عظیم می دانم و عصیانی کبیر می شمرم.

۶۹- و هم چنین نزدیک ظهور عیسی شد، چند نفر از مجوس که اطلاع یافتند بر ظهور نجم عیسی در سماء، به اثر آن نجم آمدند تا داخل شدند به شهری که مقر سلطنت هیروُدس بود. و در آن ایام سلطنت آن ممالک در قبضه تصرف او بود.

۷۰- و کانوا « قائلین آینَ هُوَ الْمَوْلُودُ مَلِكُ الْيَهُودِ؟ لِأَنَّا قَدْ رَأَيْنَا نَجْمَهُ فِي الْمَشْرِقِ وَوَأَفِينَا لِنَسْجَدَ لَهُ » (۴۲) و بعد از تفحص معلوم نمودند که در بیت اللحم یهودا آن طفل متولد شد. این علامت در سماء ظاهره. و علامت در سماء باطنه که سماء علم و معانی باشد ظهور یحیی بن زکریا بود که مردم را بشارت می داد به ظهور آن حضرت. چنانچه می فرماید: « إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا » (۴۳) مقصود از کلمه، حضرت عیسی است که یحیی مبشر به ظهور او بود. و در الواح سماوی هم مسطور است: « كَانَ يُوحَنَّا يَكْرِزُ فِي بَرِّيَّةِ يَهُودَا قَائِلًا ثُوبُوا فَقَدْ اقْتَرَبَ مَلَكُوتُ السَّمَوَاتِ » (۴۴) و مقصود از یوحنا، یحیی است.

۷۱- و هم چنین قبل از ظهور جمال محمدی آثار سماء ظاهره ظاهر شد. و آثار باطنه که مردم را در ارض بشارت می دادند به ظهور آن شمس هویه چهار نفر بودند واحدا بعد واحد. چنانچه روزه که موسوم به سلمان شد به شرف خدمتشان مشرف بود و زمان وفات هر یک می رسید روزه را نزد دیگری می فرستاد تا نوبت به چهارم رسید و او در حین موت فرمود: ای روزه، بعد از تکفین و تدفین من برو به حجاز که شمس محمدی اشراق می نماید و بشارت باد تو را به لقای آن حضرت.

۷۲- تا رسید به این امر بدیع منیع. و اکثر از منجمان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهره داده اند. و هم چنین در ارض هم نورین نیرین، احمد و کاظم، قدس الله تربتهما.

۷۳- پس، از این معانی مبرهن شد که قبل از ظهور هر یک از مرایای احدیه علامات آن ظهور در آسمان ظاهر و آسمان باطن که محل شمس علم و قمر حکمت و انجم معانی و بیان است ظاهر

می‌شود و آن ظهور انسان کامل است قبل از هر ظهور برای تربیت و استعداد عباد از برای لقای آن شمس هویّه و قمر احدیّه.

۷۴- و قوله: « وَ يُنُوحُ كُلُّ قَبَائِلِ الْأَرْضِ وَيَرُونَ ابْنَ الْإِنْسَانِ آتِيًا عَلَى سَحَابٍ السَّمَاءِ مَعَ قُوَّةٍ وَمَجْدٍ

كَبِيرٍ » تلویح این بیان این است: یعنی در آن وقت نوحه می‌کنند عباد از جهت فقدان شمس جمال الهی و قمر علم و انجم حکمت لدنی و در آن اثنا مشاهده می‌شود که آن طلعت موعود و جمال معبود از آسمان نازل می‌شود در حالتی که برابر سوار است، یعنی آن جمال الهی از سماوات مشیّت ربّانی در هیکل بشری ظهور می‌فرماید. و مقصود از سماء نیست مگر جهت علوّ و سموّ که آن محلّ ظهور آن مشارق قدسیّه و مطالع قدمیه است. و این کینونات قدیمه اگر چه به حسب ظاهر از بطن امّهات ظاهر می‌شوند ولیکن فی الحقیقه از سماوات امر نازلند و اگر چه بر ارض ساکن اند ولیکن بر ررف معانی متکأند و در حینی که میان عباد مشی می‌نمایند در هواهای قرب طائرند. بی حرکت رجل در ارض روح مشی نمایند و بی پر به معارج احدیّه پرواز فرمایند. در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طی فرمایند و در هر آنی ملکوت غیب و شهاده را سیر نمایند. بر عرش "لا یشغله شأن عن شأن" واقف اند و بر کرسی «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (۴۵) ساکن. از علوّ قدرت سلطان قدم و سموّ مشیّت ملیک اعظم مبعوث می‌شوند. این است که می‌فرماید: از آسمان نازل می‌شود.

۷۵- و لفظ سماء در بیانات شمس معانی بر مراتب کثیره اطلاق می‌شود. مثلاً سماء امر و سماء مشیّت و سماء اراده و سماء عرفان و سماء ایقان و سماء تبیان و سماء ظهور و سماء بطون و امثال آن. و در هر مقام از لفظ سماء معنی اراده می‌فرماید که غیر از واقفین اسرار احدیّه و شاربین کؤوس ازلیّه احدی ادراک ننماید. مثلاً می‌فرماید: « وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ » (۴۶) و حال آنکه رزق از ارض انبات می‌نماید و هم چنین: "الْأَسْمَاءُ تُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ"، با اینکه از لسان عباد اسماء ظاهر می‌شود. اگر قدری مرآت قلب را از غبار غرض پاک و لطیف فرمائی جمیع تلویحات کلمات کلمه جامعه ربویّه را در هر ظهوری ادراک می‌نمائی و بر اسرار علم واقف می‌شوی. ولکن تا حجابات

علمیه را که مصطلح بین عباد است به نار انقطاع نسوزانی به صبح نورانی علم حقیقی فائز نگردی. ۷۶- و علم به دو قسم منقسم است: علم الهی و علم شیطانی. آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات انفس ظلمانی باهر. معلّم آن حضرت باری و معلّم این وساوس نفسانی. بیان آن « اتَّقُوا اللَّهَ يَعْلَمَ كُمْ اللَّهُ » (۴۷) و بیان این (العلم حجاب الأکبر) (۴۸). اثمار آن شجر، صبر و شوق و عرفان و محبت، و اثمار این شجر، کبر و غرور و نخوت. و از بیانات صاحبان بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ رائحه این علوم ظلمانی که ظلمت آن همه بلاد را فرا گرفته استشمام نمی شود. این شجر جز بغی و فحشاء ثمری نیورد و جز غلّ و بغضاء حاصلی نبخشد. ثمرش سمّ قاتل است و ظلّش نار مهلک. فنعم ما قال:

"تَمَسَّكَ بِأَذْيَالِ الْهَوَىٰ فَاخْلَعَ الْحَيَاءَ
وَحَلَّ سَبِيلَ النَّاسِكِينَ وَإِنْ
جَلُّوا. " (۴۹) (۴۹)

۷۷- پس باید صدر را از جمیع آنچه شنیده شده پاک نمود و قلب را از همه تعلّقات مقدّس فرمود تا محلّ ادراک الهامات غیبی شود و خزینة اسرار علوم ربّانی گردد. این است که می فرماید: (السَّالِكُ فِي النَّهْجِ الْبَيْضَاءِ وَالرُّكْنِ الْحَمْرَاءِ لَنْ يَصِلَ إِلَىٰ مَقَامٍ وَطَنِهِ إِلَّا بِالْكَفِّ الصَّفْرَعَمَّا فِي أَيِّدِي النَّاسِ) (۵۰) این است شرط سالک. درست تفکر و تعقل فرموده تا بی حجاب بر مقصود کتاب واقف شوی.

۷۸- باری، از مطلب دور ماندیم اگر چه همه ذکر مطلب است ولیکن قسم به خدا آنچه می خواهیم اختصار نمایم و به اقلّ کفایت کنم می بینم زمام قلم از دست رفته و با وجود این چقدر از لثالی بی شمار که ناسفته در صدف قلب مانده و چه مقدار حوریّات معانی که در غرف های حکمت مستور گشته که احدی مسّ آنها ننموده، « لَمْ يَطْمِئِنُّنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ » (۵۱) با همه این بیانات گویا حرفی از مقصود ذکر نشد و رمزی از مطلوب مذکور نیامد، تا کی محرمی یافت شود و احرام حرم دوست بندد و به کعبه مقصود واصل گردد و بی گوش و لسان اسرار بیان بشنود و بیابد.

۷۹- پس، از این بیانات محکمه واضحه لائحہ مقصود از سماء در آیه منزله معلوم شد و مفهوم گشت. و اینکه می فرماید: با ابر و غمام نازل می شود مقصود از ابر آن اموری است که مخالف نفس و هوای ناس است. چنانچه ذکر شد در آیه مذکوره: « أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ » (۵۲) مثلا از قبیل تغییر احکام و تبدیل شرائع و ارتفاع قواعد و رسوم عادیه و تقدّم مؤمنین از عوام بر معرضین از علماء. و هم چنین ظهور آن جمال ازلی بر حدودات بشریه از اکل و شرب و فقر و غنا و عزّت و ذلّت و نوم و یقظه و امثال آن، از آن چیزهائی که مردم را به شبهه می اندازد و منع می نماید. همه این حجبات به غمام تعبیر شده.

۸۰- و این است آن غمامی که سماوات علم و عرفان کلّ من فی الارض به آن می شکافد و شقّ می گردد چنانچه می فرماید: « يَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ » (۵۳) و هم چنانکه غمام، ابصار ناس را منع می نماید از مشاهده شمس ظاهری، همین قسم هم این شئون مذکوره مردم را منع می نماید از ادراک آن شمس حقیقی. چنانچه مذکور است در کتاب از لسان کفار: « وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا » (۵۴) مثل اینکه ملاحظه می شد از انبیاء فقر ظاهری و ابتلای ظاهری و هم چنین ملزومات عنصری جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث امکانیه. چون این مراتب از آن هیاکل قدسیّه ظاهر می شد مردم در صحراهای شکّ و ریب و بیابان های وهم و تحیر، متحیر می ماندند که چگونه می شود نفسی از جانب خدا بیاید و اظهار غلبه نماید بر کلّ من علی الارض و علّت خلق موجودات را به خود نسبت دهد چنانچه فرموده: (لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ) (۵۵) و مع ذلک به این قسم ها مبتلا به امور جزئیّه شود؟ چنانچه شنیده اند از ابتلای هر نبیّ و اصحاب او از فقر و امراض و ذلّت، چنانچه سرهای اصحاب ایشان را در شهرها به هدیه می فرستادند و ایشان را منع می نمودند از آنچه به آن مأمور بودند و هر کدام در دست اعدای دین مبتلا بودند به قسمی که بر ایشان وارد می آوردند آنچه اراده می نمودند.

۸۱- و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع می‌شود همان غمامی است تیره که حائل می‌شود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق هوایه اشراق فرموده. زیرا که سال‌ها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و به آداب و طریقی که در آن شریعت مقرر شده تربیت یافته‌اند، یک مرتبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریه با ایشان یکسان است و مع ذلک جمیع آن حدودات شرعیّه که در قرن‌های متواتره به آن تربیت یافته‌اند و مخالف و منکر آن را کافر و فاسق و فاجر دانسته‌اند همه را از میان بردارد، البته این امور حجاب و غمام است از برای آنهایی که قلوبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده. و به مجرد استماع این امور چنان محتجب از ادراک آن شمس می‌مانند که دیگر بی سؤال و جواب حکم بر کفرش می‌کنند و فتوی بر قتلش می‌دهند چنانچه دیده‌اند و شنیده‌اند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد.

۸۲- پس باید جهدی نمود تا به اعانت غیبی از این حجابات ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را به نفس او بشناسیم و اگر هم حجت بخوایم به یک حجت و برهان اکتفا نمائیم تا به منبع فیض نامتناهی که جمیع فیوضات نزد او معدوم صرف است فائزگردیم نه آنکه هر روز به خیالی اعتراض نمائیم و به هوایی تمسک جوئیم.

۸۳- سبحان الله، با وجود اینکه از قبل این امورات را به تلویحات عجیبه و اشارات غریبه خیر داده‌اند تا جمیع ناس اطلاع یابند و در آن روز خود را از بحر البهور فیوضات محروم نسازند مع ذلک امر چنین واقع می‌شود که مشهود است. و این مضمونات در قرآن هم نازل شده چنانچه می‌فرماید: « هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ » (۵۶) و علمای ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده‌اند گرفته‌اند و مضمون آن این است: آیا انتظار می‌کشند مگر اینکه بیاید آنها را خدا در سایه‌ای از ابر؟ و حال آنکه این مضمون در اکثر کتب

سماوی مذکور است و در همهٔ اماکن در ذکر علامات ظهور بعد ذکر فرموده‌اند چنانچه از قبل ذکر شد.

۸۴- و هم چنین می‌فرماید: «يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۵۷) که مضمون آن این است: روزی که می‌آید آسمان به دودی آشکار و فرو می‌گیرد مردم را و این است عذاب الیم. و همین امورات را که مغایر انفس حیثه و مخالف هوای ناس است حضرت ربّ العزّه محکّم و میزان قرار داده و به آنها امتحان می‌فرماید عباد خود را و تمیز می‌دهد سعید را از شقیّ و معرض را از مقبل چنانچه مذکور شد. و اختلافات و نسخ و هدم رسومات عادیّه و انعدام اعلام محدوده را به دخان در آیهٔ مذکوره تعبیر فرموده و کدام دخان است اعظم از این دخان که فرو گرفته همهٔ ناس را و عذابی است برای آنها که هرچه می‌خواهند رفع آن نمایند قادر نیستند؟ و به نار نفس در هر حین به عذابی جدید معدّبند زیرا که هرچه می‌شنوند که این امر بدیع الهی و حکم منیع صمدانی در اطراف ارض ظاهر شده و هر روز در علوّ است ناری جدید در قلوبشان مشتعل می‌شود و آنچه ملاحظه می‌نمایند از قدرت و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز به عنایت الهی محکم‌تر و راسخ‌تر می‌شوند اضطراب تازه در نفوسشان ظاهر می‌گردد. در این ایام که به حمدالله سطوت الهی چنان غلبه فرموده که جرئت تکلم ندارند و اگر یکی از اصحاب حقّ را که صد هزار جان به دل و جان رایگان در ره دوست ایثار می‌نماید ملاقات نمایند از خوف اظهار ایمان می‌کنند و چون خلوت می‌کنند به سبّ و لعن مشغول می‌شوند. چنانچه می‌فرماید: «وَإِذَا لَقُّوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بَعْضِكُمْ إِنَّا اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (۵۸)

۸۵- و عنقریب است که اعلام قدرت الهی را در همهٔ بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی. باری، اکثر علماء چون این آیات را ادراک ننموده‌اند و از مقصود قیامت واقف نشده‌اند لهذا جمیع را به قیامت موهوم من حیث لایشعر تفسیر می‌نمایند. خدای واحد شاهد است که اگر قدری بصیرت باشد از تلویح همین دو آیه جمیع مطالب که مقصود

است ادراک می‌شود و به صبح منیر ایقان به عنایت رحمان واصل می‌گردند. کذلک تغنّ علیک حمامة البقاء علی افنان سدرة البهاء لعلّ تكونن فی مناهج العلم والحکمة بإذن الله سالکا.

۸۶- و قوله: « **يُرْسِلُ مَلَائِكَتَهُ** » إلى آخر القول. مقصود از این ملائکه آن نفوسی هستند که به قوه روحانیّه، صفات بشریّه را به نار محبت الهی سوختند و به صفات عالین و کروییین متّصف گشتند. چنانچه حضرت صادق در وصف کروییین می‌فرماید: **(قومی از شیعیان ما هستند خلف عرش)**. (۵۹) و از ذکر خلف العرش اگر چه معانی بسیار منظور بوده، هم بر حسب ظاهر و هم بر حسب باطن، ولكن در یک مقام مدلّ است بر عدم وجود شیعه. چنانچه در مقام دیگر می‌فرماید: **(مؤمن مثل کبریت احمر. ۶۰)** است و بعد به مستمع می‌فرماید: **(آیا کبریت احمر دیده‌ای)** ملتفت شوید به این تلویح که ابلاغ از تصریح است دلالت می‌کند بر عدم وجود مؤمن. این قول آن حضرت. و حال مشاهده کن چقدر از این خلق بی انصاف که رائحه ایمان نشنیده‌اند مع ذلک کسانی را که به قول ایشان ایمان محقق می‌شود نسبت به کفر می‌دهند.

۸۷- باری، چون این وجودات قدسیّه از عوارض بشریّه پاک و مقدّس گشتند و متخلّق به اخلاق روحانیین و متّصف به اوصاف مقدّسین شدند لهذا اسم ملائکه بر آن نفوس مقدّسه اطلاق گشته. باری، این است معنی این کلمات که هر فقره آن به آیات واضح و دلیل های متقنه و براهین لائحه اظهار شد.

۸۸- و چون امم عیسیٰ به این معانی نرسیدند و این علامات بر حسب ظاهر چنانچه خود و علمای ایشان ادراک نموده‌اند ظاهر نشد لهذا به مظاهر قدسیّه از آن یوم تا به حال اقبال نمودند و از جمیع فیوضات قدسیّه محروم شدند و از بدایع کلمات صمدانیّه محجوب گشتند. این است شأن این عباد در یوم معاد. و این قدر ادراک نمودند که اگر در هر عصری علائم ظهور مطابق آنچه در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر شود دیگر که را یارای انکار و اعراض می‌ماند و چگونه میان سعید و شقیّ و مجرم و متقی تفصیل می‌شود؟ مثلا انصاف دهید اگر این عبارات که در انجیل مسطور است بر

حسب ظاهر ظاهر شود و ملائکه با عیسی بن مریم از سماء ظاهره با ابری نازل شوند دیگر که یارای تکذیب دارد و یا که لایق انکار و قابل استکبار باشد؟ بلکه فی الفور همه اهل ارض را اضطراب به قسمی احاطه می‌کند که قادر بر حرف و تکلم نیستند تا چه رسد به ردّ و قبول. و نظر به عدم ادراک این معانی بود که جمعی از علمای نصاری به آن حضرت معارضه نمودند که اگر تو آن نبی موعودی چرا با تو نیستند آن ملائکه که در کتب ما مسطور است که باید با جمال موعود بیایند تا او را اعانت نمایند در امر او و منذر باشند برای عباد؟ چنانچه ربّ العزّه از لسان ایشان خبر داده: «لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا» (۶۱) که مضمون آن این است: چرا فرو فرستاده نشد با محمد ملکی پس باشد با او بیم دهنده و ترساننده مردمان را.

۸۹- این است که در همه اعهاد و اعصار این گونه اعتراضات و اختلافات در میان مردم بوده. و همیشه ایام مشغول به زخارف قول می‌شدند که فلان علامت ظاهر نشد و فلان برهان باهر نیامد. و این مرضها عارض نمی‌شد مگر آنکه تمسک به علمای عصر می‌جستند در تصدیق و تکذیب این جواهر مجرّده و هیاکل الهیه. و ایشان هم، نظر به استغراق در شئونات نفسیه و اشتغال به امورات دنیّه فانیه، این شمس باقیه را مخالف علم و ادراک و معارض جهد و اجتهاد خود می‌دیدند و معانی کلمات الهیه و احادیث و اخبار حروفات احدیه را هم بر سبیل ظاهر به ادراک خود معنی و بیان می‌نمودند لهذا خود و جمیع ناس را از نیشان فضل و رحمت ایزدی مأیوس و مهجور نمودند با اینکه خود مدعن و مقرّند به حدیث مشهور که می‌فرماید: (حَدِيثُنَا صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ) و در جای دیگر می‌فرماید: إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ. (۶۲) و مسلم است نزد خود ایشان که هیچ یک از این ثلاثه در حق ایشان صادق نیست. دو قسم اول که واضح است و اما ثالث، هرگز از امتحانات الهی سالم نماندند و در ظهور محکّ الهی جز غش چیزی از ایشان به ظهور نرسید.

۹۰- سبحان الله، با وجود اقرار به این حدیث، علمائی که در مسائل شرعیّه هنوز در ظنّ و شکّ اند چگونه در غوامض مسائل اصول الهیّه و جواهر اسرار کلمات قدسیّه اظهار علم می نمایند و می گویند فلان حدیث که از علائم ظهور قائم است هنوز ظاهر نشده با اینکه رائحه معانی احادیث را ابدا ادراک ننموده اند و غافل از اینکه جمیع علامات ظاهر شد و صراط امر کشیده گشت و المؤمنون كالبرق عليه يمرّون وهم لظهور العلامة ينتظرون، قل يا ملأ الجّهال فانظروا كما كان الّذين من قبلکم لمن المنتظرین. و اگر از ایشان سؤال شود از شرائط ظهور انبیای بعد که در کتب قبل است،

۹۱- از جمله آنها علامات ظهور و اشراق شمس محمدی است چنانچه مذکور شد و بر حسب ظاهر هیچ یک ظاهر نشد، مع ذلک به چه دلیل و برهان نصاری و امثال آنها را ردّ می نمائید و حکم بر کفر آنها نموده اید، چون عاجز از جواب می شوند تمسک به این نمایند که این کتب تحریف شده و من عندالله نبوده و نیست و حال آنکه خود عبارات آیه شهادت می دهد بر اینکه من عندالله است. و مضمون همین آیه در قرآن هم موجود است، لو انتم تعرفون. برآستی می گویم مقصود از تحریف را در این مدّت ادراک ننموده اند.

۹۲- بلی، در آیات منزله و کلمات مرایای احمدیّه ذکر تحریف عالین و تبدیل مستکبرین هست، ولکن در مواضع مخصوصه ذکر شده. و از آن جمله حکایت ابن صوریاست در وقتی که اهل خیبر در حکم قصاص زنای محصن و محصنه از نقطه فرقان سؤال نمودند و آن حضرت فرمود حکم خدا رجم است، و ایشان انکار نمودند که در تورات چنین حکمی نیست. حضرت فرمود از علمای خود که را مسلّم و کلام او را مصدّقید؟ ابن صوری را قبول نمودند و حضرت او را احضار نمود و فرمود:

(أُقْسِمُكَ بِاللّهِ الَّذِي فَلَقَ لَكُمْ الْبَحْرَ وَأَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْمَنِّ وَظَلَّلَ لَكُمْ الْغَمَامَ وَنَجَّاكُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ وَفَضَّلَكُمْ عَلَى النَّاسِ بِأَنْ تَذَكَّرْنَا مَا حَكَمَ بِهِ مُوسَىٰ فِي قِصَاصِ الزَّانِي الْمُحْصَنِ وَالزَّانِيَةِ الْمُحْصَنَةِ) (۶۳) که مضمون آن این است که آن حضرت ابن صوری را به این قسم های مؤکّد قسم دادند که در تورات حکم قصاص در زناى محصن چه نازل شده؟ عرض نمود: یا محمد، رجم

است. آن حضرت فرمود پس چرا این حکم میان یهود منسوخ شده و مجری نیست؟ عرض نمود: چون بخت النَّصْرَبیت المقدَّس را بسوخت و جمیع یهود را به قتل رساند، دیگر یهودی در ارض باقی نماند الا معدودی قلیل. و علمای آن عصر نظر به قَلت یهود و کثرت عمالقه به مشاوره جمع شدند که اگر موافق حکم تورات عمل شود آنچه از دست بخت النَّصْر نجات یافتند به حکم کتاب مقتول می‌شوند و به این مصالح حکم قتل را از میان بالمره برداشتند. باری، در این بین جبرئیل بر قلب منیرش نازل شد و این آیه را عرض نمود: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» (۶۴) این یک موضع بود که ذکر شد.

۹۳- و در این مقام مقصود از تحریف نه چنان است که این همج رعاع فهم نموده‌اند چنانچه بعضی می‌گویند که علمای یهود و نصاری آیتی را که در وصف طلعت محمدیه بود از کتاب محو نمودند و مخالف آن را ثبت کردند. این قول نهایت بی‌معنی و بی‌اصل است. آیا می‌شود کسی که معتقد به کتابی گشته و من عندالله دانسته آن را محو نماید؟ و از این گذشته، تورات در همه روی ارض بود، منحصر به مکه و مدینه نبود که بتوانند تغییر دهند و یا تبدیل نمایند. بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان به آن مشغولند، و آن تفسیر و معنی نمودن کتاب است بر هوئی و میل خود. و چون یهود در زمان آن حضرت آیات تورات را که مدلل بر ظهور حضرت بود به هوای خود تفسیر نمودند و به بیان آن حضرت راضی نشدند لهذا حکم تحریف در باره آنها صدور یافت. چنانچه الیوم مشهود است که چگونه تحریف نمودند امت فرقان آیات کتاب را در علامات ظهور، به میل و هوای خود تفسیر می‌نمایند چنانچه مشهود است.

۹۴- و در مقام دیگر می‌فرماید: «وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (۶۵) و این آیه هم مدلل است بر تحریف معانی کلام الهی نه بر محو کلمات ظاهریه چنانچه از آیه مستفاد می‌شود. و عقول مستقیمه هم ادراک می‌نمایند.

۹۵- و در موضع دیگری فرماید: « فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا » (۶۶) الی آخر الآیه. و این آیه در شأن علمای یهود و بزرگان ایشان نازل شد که آن علماء به واسطه استرضای خاطر اغنیاء و استجلاب زخارف دنیا و اظهار غلّ و کفر، الواحی چند بر ردّ حضرت نوشتند و به دلائلی چند مستدلّ شدند که ذکر آنها جائز نه، و نسبت دادند ادله‌های خود را که از اسفار تورات مستفاد گشته.

۹۶- چنانچه الیوم مشاهده می‌شود که چه مقدار ردّ بر این امر بدیع، علمای جاهل عصر نوشته‌اند و گمان نموده‌اند که این مفتریّات مطابق آیات کتاب و موافق کلمات اولی الالباب است.

۹۷- باری، مقصود از این اذکار این بود که اگر بگویند این علائم مذکوره که از انجیل ذکر شد تحریف یافته و ردّ نمایند و متمسک به آیات و اخبار شوند مطلع باشید که کذب محض و افترای صرف است. بلی، ذکر تحریف به این معنی که ذکر شد در اماکن مشخصه هست چنانچه بعضی از آن را ذکر نمودیم تا معلوم و مبرهن شود بر هر ذی بصری که احاطه علوم ظاهره هم نزد بعضی از امّیین الهی هست، دیگر معارضین به این خیال نیفتند و معارضه نمایند که فلان آیه دلیل بر تحریف است و این اصحاب از عدم اطلاع ذکر این مراتب و مطالب را نموده‌اند. و دیگر آنکه اکثر آیات که مشعر بر تحریف است در باره یهود نازل شده، لو انتم فی جزائر علم الفرقان تحبرون.

۹۸- اگر چه از بعضی حمقای ارض شنیده شد که انجیل سماوی در دست نصاری نیست و به آسمان رفته، دیگر غافل از اینکه از همین قول نسبت کمال ظلم و جبر برای حضرت باری جلّ و عزّ ثابت می‌شود. زیرا بعد از آنکه شمس جمال عیسی از میان قوم غائب شد و به فلک چهارم ارتقاء فرمود و کتاب حقّ جلّ ذکره که اعظم برهان اوست میان خلق او، آن هم غائب شود دیگر آن خلق از زمان عیسی تا زمان اشراق شمس محمّدی به چه متمسک‌اند و به کدام امر مأمور؟ و دیگر چگونه مورد انتقام منتقم حقیقی می‌شوند و محلّ نزول عذاب و سیاط سلطان معنوی می‌گردند؟ از همه

گذشته انقطاع فیض فیاض و انسداد باب رحمت سلطان ایجاد لازم می‌آید. فنعود بالله عما یظنّ العباد فی حقّه، فتعالی عما هم یعرفون.

۹۹- ای عزیز، در این صبح ازلی که انوار «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۶۷) عالم را احاطه نموده و سرادق عصمت و حفظ «وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتَمَّ نُورُهُ» (۶۸) مرتفع گشته و ید قدرت «وَبِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» مبسوط و قائم شده کمر همت را محکم باید بست که شاید به عنایت و مکرمت الهی در مدینه قدسیّه «إِنَّا لِلَّهِ» وارد شویم تا به مواقع عزّ «إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» مقرر یابیم. انشاءالله باید چشم دل را از اشارات آب و گل پاک نمود تا ادراک مراتب مالانهایه عرفان نمائید و حق را اظهر از آن بینید که در اثبات وجودش به دلیلی محتاج شوید و یا به حجّتی تمسک جوئید.

۱۰۰- ای سائل محبّ، اگر در هوای روح روحانی طائری حق را ظاهر فوق کلّ شیء بینی به قسمی که جز او را نیابی. (كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ) (۶۹) و این مقام مقدّس از آن است که به دلیلی مدلل شود و یا آنکه به برهانی باهر آید. و اگر در فضای قدس حقیقت سائری کلّ اشیاء به معروفیّت او معروف اند و او بنفسه معروف بوده و خواهد بود. و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن به آنچه خود فرموده: «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ» (۷۰) این است حجّتی که خود قرار فرموده و اعظم از این حجّت نبوده و نیست: (دَلِيلُهُ آيَاتُهُ وَوَجُودُهُ إِثْبَاتُهُ) (۷۱)

۱۰۱- در این وقت از اهل بیان و عرفاء و حکماء و علماء و شهدای آن استدعا می‌نمایم که وصایای الهی را که در کتاب فرموده فراموش ننمایند و همیشه ناظر به اصل امر باشند که مبادا حین ظهور آن جوهر الجواهر و حقیقه الحقائق و نور الانوار متمسک به بعضی عبارات کتاب شوند و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان وارد آمد. چه که آن سلطان هوّیه قادر است بر اینکه جمیع بیان و خلق آن را به حرفی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا به حرفی جمیع را حیات بدیعه قدمیه بخشد و از قبور نفس و هوّی محشور و مبعوث نماید. ملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی به ایمان به او و ادراک ایام و لقای او می‌شود. «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ

الْبَرِّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (۷۲) اسمعوا يا اهل البيان ما وصّيناكم بالحقّ لعلّ تسكننّ في ظلّ كان في أيام الله ممدودا.

باب دوم

۱۰۲- الباب المذكور فی بیان آن شمس الحقیقه و مظهر نفس الله لیكوننّ سلطانا علی من فی السموات و الارض و إن لن یطیعہ احد من اهل الارض و غنیّا عن کلّ من فی الملك و إن لم یکن عنده دینار. كذلك نظهر لك من اسرار الامر و نقلی علیک من جواهر الحکمة لتطیرنّ بجناحی الانقطاع فی الهواء الّذی کان عن الابصار مستورا.

۱۰۳- لطائف و جواهر این باب آنکه بر صاحبان نفوس زکیّه و مریای قدسیّه مبرهن و واضح شود که شمس حقیقت و مریای احدیّت در هر عصر و زمان که از خیمای غیب هوّیه به عالم شهادة ظهور می فرمایند برای تربیت ممکنات و ابلاغ فیض بر همه موجودات، با سلطنتی قاهر و سطوتی غالب ظاهر می شوند. چه که این جواهر مخزونه و کنوز غیبیّه مکنونه محلّ ظهور یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید اند.

۱۰۴- و بر اولی العلم و افتدۀ منیره واضح است که غیب هوّیه و ذات احدیّه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالی است از وصف هر و اصفی و ادراک هر مدرکی. لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لا یزال به کینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود. « لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ » (۷۳) چه میان او و ممکنات، نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد و جهت و اشاره به هیچ وجه ممکن نه زیرا که جمیع من فی السموات و الارض به کلمۀ امر او موجود شدند و به ارادۀ او که نفس مشیّت است از عدم و نیستی بحت بات به عرصۀ شهود و هستی قدم گذاشتند.

۱۰۵- سبحان الله، بلکه میانه ممکنات و کلمۀ او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد بود. « وَ يُحَدِّثُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ » (۷۴) بر این مطلب برهانی است واضح (وَ كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ یَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ) و

دلیلی است لائح. چنانچه جمیع انبیاء و اوصیاء و علماء و عرفاء و حکماء بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از عرفان و وصول آن حقیقه الحقائق مقرر و مدعن اند.

۱۰۶- و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا به اقتضای رحمت واسعة **(سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ)** (۷۶) و **(وَسِعَتْ رَحْمَتِي كُلَّ شَيْءٍ)** (۷۷) جوهر قدس نورانی را از عوالم روحانی به هیاکل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج قدیمیّه. و این مرایای قدسیّه و مطالع هوّیه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت می نمایند، مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او. و ایشانند مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی چنانچه می فرماید: **(لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ إِلَّا بِأَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ)** (۷۸) و این است مقام **(أَنَا هُوَ وَهُوَ أَنَا)** (۷۹) که در حدیث مذکور است.

۱۰۷- و احادیث و اخبار مدله بر این مطلب بسیار است و این بنده نظر به اختصار متعرض ذکر آنها نشدم. بلکه آنچه در آسمانها و زمین است محالّ بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلّی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلّی در عالم ملکى هیچ شیء به خلعت هستی مفتخر نیاید و به وجود مشرف نشود. چه آفتابهای معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته. خاصّه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته. چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماء و صفات راجع به اوست. این است که فرموده: **(الْإِنْسَانُ سِرِّي وَ أَنَا سِرُّهُ)** (۸۰) و آیات متواتره که مدلّ و مشعر بر این مطلب رقیق لطیف است در جمیع کتب سماویّه و صحف الهیّه مسطور و مذکور است. چنانچه می فرماید: «**سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ**» (۸۱) و در مقام دیگر می فرماید: «**وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ**»

« ۸۲) و در مقام دیگر می‌فرماید: « لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ » (۸۳) چنانچه

سلطان بقا، روح من فی سرادق العماء فداه می‌فرماید: (مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ) (۸۴)

۱۰۸- قسم به خدا ای مخدوم من، اگر قدری در این عبارات تفکر فرمائی ابواب حکمت الهیه و مصاریع علم نامتناهی را بروجه خود گشوده یابی.

۱۰۹- باری، از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیاء حاکی از اسماء و صفات الهیه هستند. هر

کدام به قدر استعداد خود مدلل و مشعرند بر معرفت الهیه به قسمی که احاطه کرده است ظهورات

صفاتیه و اسمائیه همه غیب و شهود را. این است که می‌فرماید: (أَيُّكُونُ لِيغْيِرَكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ

لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ عُمِيَّتٌ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ) (۸۵) و باز سلطان بقا می‌فرماید: (مَا رَأَيْتُ

شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ رَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ أَوْ قَبْلَهُ أَوْ بَعْدَهُ) (۸۶) و در روایت کَمِيل (نُورٌ أَشْرَقَ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِ فَيُلُوحُ

عَلَى هَيْكَلِ التَّوْحِيدِ آثَارُهُ) (۸۷) و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اشد دلالة و اعظم حکایة

است از سائر معلومات و اکمل انسان و افضل و الطف او مظاهر شمس حقیقتند. بلکه ما سواى

ایشان موجودند به اراده ایشان و متحرکند به افاضه ایشان. (لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ) (۸۸) بلکه

کلّ در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود بحت‌اند. بلکه منزّه است ذکر ایشان از ذکر غیر و

مقدس است وصف ایشان از وصف ما سویی. و این هیاکل قدسیه مرایای اولیّه ازلیه هستند که

حکایت نموده‌اند از غیب الغیوب و از کلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت

و رحمت و حکمت و عزّت و جود و کرم.

۱۱۰- و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیه ظاهر و هویدا است. و این صفات مختصّ

به بعضی، دون بعضی نبوده و نیست. بلکه جمیع انبیای مقربین و اصفیای مقدّسین به این صفات

موصوف و به این اسماء موسوم‌اند. نهایت بعضی در بعضی مراتب اشدّ ظهورا و اعظم نورا ظاهر

می‌شوند. چنانچه می‌فرماید: « تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ » (۸۹) پس معلوم و محقق

شد که محلّ ظهور و بروز جمیع این صفات عالیه و اسمای غیر متناهیه انبیاء و اولیای او هستند،

خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریه بر حسب ظاهر، ظاهر شود و خواه نشود. نه این است که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرد ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محال صفات الهیه و معادن اسماء ربوبیه شود. لهذا بر همه این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگر چه بر حسب ظاهر به سلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند. و این فقره بر هر ذی بصری ثابت و محقق است، دیگر احتیاج برهان نیست.

۱۱۱- بلی، این عباد چون از عیون صافیة منیره علوم الهیه تفاسیر کلمات قدسیه را اخذ نموده اند لهذا تشنه و افسرده در وادی ظنون و غفلت سائرند و از بحر عذب فرات معرض شده در حول ملح اجاج طائف اند. چنانچه در وصف ایشان و رقاء هویه بیان فرموده: «وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» (۹۰)

که ترجمه آن این است: اگر ببینند راه صلاح و راستگاری را، آن را اخذ نمی نمایند و به آن اقبال نمی کنند و اما اگر راه باطل و طغیان و ضلالت را مشاهده کنند آن را برای خود راه وصول به حق قرار دهند. و این اقبال به باطل و اعراض از حق ظاهر نشد، یعنی به این ضلالت و گمراهی مبتلا نشدند، مگر به جزای آنکه تکذیب کردند آیات ما را و بودند از نزول آیات ما و ظهورات آن غفلت کنندگان.

۱۱۲- چنانچه مشاهده شد در این ظهور بدیع منبع که کرورها آیات الهیه از سماء قدرت و رحمت نازل شد با وجود این جمیع خلق اعراض نموده و تمسک بسته اند به اقوال عبادی که یک حرف از آن را ادراک نمی نمایند. از این جهت است که در امثال این مسائل واضحه شبهه نموده و خود را از رضوان علم احدیه و ریاض حکمت صمدیه محروم نموده اند.

۱۱۳- باری، راجع به مطلب می شویم که سؤال از آن شده بود که سلطنت قائم با آنکه در احادیث مأثوره از انجم مضمیئه وارد شده با وجود این اثری از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف آن تحقق یافت. چنانچه اصحاب و اولیای او در دست ناس مبتلا و محصور بوده و هستند و در نهایت ذلت و عجز

در ملک ظاهرند. بلی، سلطنتی که در کتب در حقّ قائم مذکور است حق و لاریب فیه ولیکن آن نه آن سلطنت و حکومتی است که هر نفسی ادراک نماید. و دیگر آنکه جمیع انبیای قبل که بشارت داده اند مردم را به ظهور بعد، همه آن مظاهر قبل ذکر سلطنت ظهور بعد را نموده چنانچه در کتب قبل مسطور است و آن تخصیص به قائم ندارد و در حقّ جمیع آن مظاهر قبل و بعد حکم سلطنت و جمیع صفات و اسماء ثابت و محقق است زیرا که مظاهر صفات غیبیه و مطالع اسرار الهیه اند چنانچه مذکور شد.

۱۱۴- و دیگر آنکه مقصود از سلطنت، احاطه و قدرت آن حضرت است بر همه ممکنات و خواه در عالم ظاهر به استیلائی ظاهری ظاهر شود یا نشود. و این بسته به اراده و مشیت خود آن حضرت است. ولیکن بر آن جناب معلوم بوده که سلطنت و غنا و حیات و موت و حشر و نشر که در کتب قبل مذکور است مقصود این نیست که الیوم این مردم احصاء و ادراک می نمایند. بلکه مراد از سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک از شمس حقیقت بنفسه لافیه ظاهر می شود و آن احاطه باطنیه است که به آن احاطه می نماید کلّ من فی السموات و الارض را، و بعد به استعداد کون و زمان و خلق در عالم ظاهر به ظهور می آید چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هویدا است. و در اول، امر آن حضرت آن بود که شنیدید. چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و سازج طینت وارد آوردند. چه مقدار خاشاکها و خارها که بر محلّ عبور آن حضرت ریختند. و این معلوم است که آن اشخاص به ظنون خبیثه شیطانیّه خود اذیت به آن هیکل ازلی را سبب رستگاری خود می دانستند زیرا که جمیع علمای عصر به مثل عبدالله ابیّ و ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نصر بن حارث، جمیع آن حضرت را تکذیب نمودند و نسبت به جنون و افترا دادند و نسبت هائی که نعوذ باللّه من ان یجری به المداد او یتحرک علیه القلم او یحملة الالواح. بلی، این نسبتها بود که سبب ایذای مردم نسبت به آن

حضرت شد. و این معلوم و واضح است که علمای وقت اگر کسی را ردّ و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن نفس می آید چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد.

۱۱۵- این است که آن حضرت فرمود: **(مَا أُوذِيَ نَبِيٍّ بِمِثْلِ مَا أُوذِيْتُ)** (۹۱) و در فرقان نسبت ها که دادند و اذیت ها که به آن حضرت نمودند همه مذکور است. فارجعوا إليه لعلکم بمواقع الامر تطلعون. حتی قسمی بر آن حضرت سخت شد که احدی با آن حضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمی نمود و هر نفسی که خدمت آن حضرت می رسید کمال اذیت را به او وارد می نمودند.

۱۱۶- در این موقع یک آیه ذکر می نمایم که اگر چشم بصیرت باز کنی تا زنده هستی بر مظلومی آن حضرت نوحه و ندبه نمائی. و آن آیه در وقتی نازل شد که آن حضرت از شدت بلا یا و اعراض ناس، به غایت افسرده و دلتنگ بود، جبرئیل از سدره المنتهای قرب نازل شد و این آیه تلاوت نمود: **« وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سَلْمًا فِي السَّمَاءِ »** (۹۲) که ترجمه آن این است که اگر بزرگ است بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو ادبار منافقین و ایدای ایشان، پس اگر مستطیعی و می توانی، طلب کن نقبی در زیر ارض یا نردبانی به سوی آسمان، که تلویح بیان این است که چاره نیست و دست از تو بر نمی دارند مگر آنکه در زیر زمین پنهان شوی و یا به آسمان فرار نمائی.

۱۱۷- و حال امروز مشاهده نما که چقدر از سلاطین به اسم آن حضرت تعظیم می نمایند و چقدر از بلاد و اهل آن که در ظلّ او ساکن اند و به نسبت به آن حضرت افتخار دارند، چنانچه بر منابر و گلدسته ها این اسم مبارک را به کمال تعظیم و تکریم ذکر می نمایند. و سلاطینی هم که در ظلّ آن حضرت داخل نشده اند و قمیص کفر را تجدید ننموده اند ایشان هم به بزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرر و معترف اند. این است سلطنت ظاهره که مشاهده می کنی. و این لابد است از برای جمیع انبیاء که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان به موطن حقیقی ظاهر و ثابت می شود چنانچه الیوم ملاحظه می گردد. ولیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل و لا یزال طائف حول ایشان

است و همیشه با ایشان است و آنی انفکاک نیابد و آن سلطنت باطنیه است که احاطه نموده کلّ من فی السّموات و الارض را.

۱۱۸- و از جمله سلطنت آن است که از آن شمس احدیه ظاهر شد. آیا نشنیدی که به یک آیه چگونه میانه نور و ظلمت و سعید و شقیّ و مؤمن و کافر فصل فرمود؟ و جمیع اشارات و دلالات قیامت که شنیدی از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره کلّ به تنزیل همان یک آیه هویدا شد و به عرصه شهود آمد. و هم چنین آن آیه منزله، رحمت بود برای ابرار، یعنی انفسی که در حین استماع گفتند: «رَبَّنَا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» (۹۳) و نقت شد برای فجّار، یعنی آنهایی که بعد از استماع گفتند: «سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا» (۹۴) و سیف الله بود برای فصل مؤمن از کافر و پدر از پسر. چنانچه دیده‌اید آنهایی که اقرار نمودند با آنهایی که انکار نمودند در صدد جان و مال هم برآمدند. چه پدرها که از پسرها اعراض نمودند و چه عاشق‌ها که از معشوق‌ها احتراز جستند. و چنان حادّ و برنده بود این سیف بدیع که همه نسبت‌ها را از هم قطع نمود. و از یک جهت ملاحظه فرمائید چگونه وصل نمود. مثل آنکه ملاحظه شد که جمعی از ناس که سال‌ها شیطان نفس تخم کینه و عدوان ما بین ایشان کاشته بود به سبب ایمان به این امر بدیع منیع چنان متّحد و موافق شدند که گویا از یک صلب ظاهر شده‌اند. کذلک یؤلّف الله بین قلوب الدّین هم انقطعوا إلیه و آمنوا بآیاته و کانوا من کوثر الفضل بایادی العزّمن الشّاربین. و دیگر آنکه چقدر از مردم مختلف العقائد و مختلف المذهب و مختلف المزاج که از این نسیم رضوان الهی و بهارستان قدس معنوی قمیص جدید توحید پوشیدند و از کأس تفرید نوشیدند.

۱۱۹- این است معنی حدیث مشهور (که فرموده گرگ و میش از یک محلّ می‌خورند و می‌آشامند). (۹۵) و حال نظر به عدم معرفت این جهّال فرمائید، به مثل امم سابقه هنوز منتظرند که کی این حیوانات بر یک خوان مجتمع می‌شوند. این است رتبه ناس. گویا هرگز از جام انصاف نوشیده‌اند و هرگز در سبیل عدل قدم نگذاشته‌اند. از همه گذشته این امر وقوعش چه حسنی در عالم

احداث می نماید؟ فنعم ما نزل فی شأنهم: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا» (۹۶)

۱۲۰- و دیگر آنکه ملاحظه فرمائید به تنزیل همین یک آیه منزله از سماء مشیت چگونه حساب خلاق کشیده شد که هرکس اقرار نمود و اقبال جست حسنت او بر سیئات زیادتی نمود و جمیع خطایای او معفو شد و مغفور آمد. کذلک یصدق فی شأنه بانه سریع الحساب، و کذلک یدل الله السیئات بالحسنت لو اتم فی آفاق العلم و انفس الحکمة تتفرسون. و هم چنین هرکس از جام حب نصیب برداشت از بحر فیوضات سرمدیه و غمام رحمت ابدیه، حیات باقیه ابدیه ایمانیه یافت و هر نفسی که قبول نمود به موت دائمی مبتلا شد. و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانی است. و از عدم ادراک این معنی است که عامه ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و به شمس هدایت مهتدی نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند.

۱۲۱- چنانچه وقتی که سراج محمدی در مشکات احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعث و حشرو حیات و موت فرمود. این بود که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزاء مفتوح گشت. چنانچه از زبان مشرکین، روح الامین خبر داده: «وَلَئِنْ قُلْتِ اِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (۹۷) مضمون آن این است که اگر بگوئی به این مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن، هر آینه می گویند آنهایی که کافر شده اند به خدا و آیات او، نیست این مگر سحری ظاهر و آشکار و هویدا. و در جای دیگر می فرماید: «وَ اِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ اِذَا كُنَّا تُرَابًا اَ اُنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» (۹۸) که ترجمه آن این است که می فرماید: اگر عجب می داری پس عجب است قول کافران و معرضان که می گویند: آیا ما تراب بودیم؟ و از روی استهزاء می گفتند که آیا ما ایم مبعوث شدگان؟ این است که در مقام دیگر قهرا لهم می فرماید: «اَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لُبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» (۹۹) مضمون آن این است که آیا ما عاجز و مانده شدیم از خلق اول؟ بلکه این مشرکین در شک و شبهه هستند از خلق جدید.

۱۲۲- و علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی کلمات الهیه را ادراک نمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند لهذا به قاعده نحو استدلال نمودند "اذا" که بر سر ماضی در آید معنی مستقبل افاده می شود. و بعد در کلماتی که کلمه "اذا" نازل نگشته متحیر ماندند مثل اینکه می فرماید: « وَ نُفِّخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ » (۱۰۰) که معنی ظاهر آن این است: دمیده شد در صور و آن است یوم وعید که به نظرها بسیار بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه. و در مثل این مواقع یا کلمه "اذا" را مقدّر گرفتند و یا مستدلّ شدند بر اینکه چون قیامت محقق الوقوع است لهذا به فعل ماضی ادا شد که گویا گذشته است. ملاحظه فرمائید چقدر بی ادراک و تمیزند. نفخه محمدیه را که به این صریحی می فرماید ادراک نمی کنند و از افاضه این نقره الهی خود را محروم می نمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد اوست می شوند با اینکه تحقق وجود اسرافیل و امثال او به بیان خود آن حضرت شده. قل أتستبدلون الذی هو خیر لکم فبئس ما استبدلتم بغير حقّ و کنتم قوم سوء اخسرين .

۱۲۳- بلکه مقصود از صور، صور محمدی است که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت، قیام آن حضرت بود بر امر الهی. و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند همه را به خلعت جدیده ایمانیّه مخلّع فرمود و به حیات تازه بدیعه زنده نمود. این است وقتی که آن جمال احدیه اراده فرمود که رمزی از اسرار بعث و حشر و جنّت و نار و قیامت اظهار فرماید جبرئیل وحی این آیه آورد: « فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا » (۱۰۱) یعنی زود است این گمراهان وادی ضلالت سرهای خود را از روی استهزا حرکت می دهند و می گویند چه زمان خواهد این امور ظاهر شد؟ تو در جواب بگو که شاید اینکه نزدیک باشد. تلویح همین یک آیه مردم را کافی است اگر به نظر دقیق ملاحظه نمایند.

۱۲۴- سبحان الله، چقدر آن قوم از سبل حقّ دور بودند. با اینکه قیامت به قیام آن حضرت قائم بود و علامات و انوار او همه ارض را احاطه نموده بود مع ذلک سخریه می نمودند و معتکف بودند

به تمثیلی که علمای عصر به افکار عاطل باطل جسته‌اند و از شمس عنایت ربّانیّه و امطار رحمت سبحانیّه غافل گشته‌اند. بلی، جعل از روایح قدس ازل محروم است و خفّاش از تجلّی آفتاب جهانتاب درگریز.

۱۲۵- و این مطلب در همه اعصار در حین ظهور مظاهر حقّ بوده. چنانچه عیسی می‌فرماید: «لَا بُدَّ لَكُمْ بِأَنْ تُوَلِّدُوا مَرَّةً أُخْرَى» (۱۰۲) و در مقام دیگر می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يُولَدْ مِنَ الْمَاءِ وَالرُّوحِ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَدْخُلَ مَلَكُوتَ اللَّهِ. الْمَوْلُودُ مِنَ الْجَسَدِ جَسَدٌ هُوَ وَالْمَوْلُودُ مِنَ الرُّوحِ هُوَ رُوحٌ» (۱۰۳) که ترجمه آن این است: نفسی که زنده نشده است از ماء معرفت الهی و روح قدسی عیسوی، قابل ورود و دخول در ملکوت ربّانی نیست زیرا هر چه از جسد ظاهر شد و تولّد یافت پس اوست جسد، و متولّد شده از روح که نفس عیسوی باشد پس اوست روح. خلاصه معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفخه مظاهر قدسیّه در هر ظهور متولّد و زنده شدند بر آنها حکم حیات و بعث و ورود در جنت محبّت الهیه می‌شود و من دون آن حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی است می‌شود. و در جمیع کتب و الواح و صحائف، مردمی که از جام‌های لطیف معارف نچشیده‌اند و به فیض روح القدس وقت قلوب ایشان فائز نشده، بر آنها حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع شده. چنانچه از قبل ذکر شده: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» (۱۰۴)

۱۲۶- و در مقام دیگر در انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی والدش وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود و او را دفن و کفن نموده راجع شود. آن جوهر انقطاع فرمود: «دَعِ الْمَوْتَى لِيَدْفِنُوهَا الْمَوْتَى» (۱۰۵) یعنی واگذار مرده‌ها را تا دفن کنند مرده‌ها.

۱۲۷- و هم چنین دو نفر از اهل کوفه خدمت حضرت امیر آمدند. یکی را بیتی بود که اراده بیع آن داشت و دیگری مشتری بود. و قرار بر آن داده بودند که به اطلاع آن حضرت این مبیعه وقوع یابد و قباله مسطور گردد. آن مظهر امر الهی به کاتب فرمودند که بنویس: (قَدْ اشْتَرَى مَيْتٌ عَنْ مَيْتٍ

بَيْنًا مَحْدُودًا بِحُدُودِ أَرْبَعَةٍ، حَدٌّ إِلَى الْقَبْرِ وَحَدٌّ إِلَى اللَّحْدِ وَحَدٌّ إِلَى الصِّرَاطِ، وَحَدٌّ إِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِمَّا إِلَى النَّارِ (۱۰۶) حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بودند و از قبر غفلت به محبت آن حضرت مبعوث گشته بودند البته اطلاق موت بر ایشان نمی شد.

۱۲۸- و هرگز در هیچ عهد و عصر جز حیات و بعث و حشر حقیقی مقصود انبیاء و اولیاء نبوده و نیست. و اگر قدری تعقل شود در همین بیان آن حضرت، کشف جمیع امور می شود که مقصود از لحد و قبر و صراط و جنت و نار چه بود. ولیکن چه چاره که جمیع ناس در لحد نفس محجوب و در قبر هوی مدفونند. خلاصه اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید می دانید که حیات حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد. زیرا که در حیات جسد همه ناس و حیوانات شریکند ولیکن این حیات مخصوص است به صاحبان افتدۀ منیره که از بحر ایمان شاریند و از ثمرۀ ایقان مرزوق. و این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را فنا از پی نیاید. چنانچه فرموده اند: (المؤمن حى فى الدارين) (۱۰۷) اگر مقصود حیات ظاهره جسدی باشد که مشاهده می شود موت آن را اخذ می نماید.

۱۲۹- و هم چنین بیانات دیگر که در همه کتب مذکور و ثبت شده مدلل است بر این مطلب عالی و کلمه متعالی. و هم چنین آیه مبارکه که در حق حمزه سید الشهداء و ابوجهل نازل شد برهانی است واضح و حجتی است لائح که می فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشَى بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مِثْلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» (۱۰۸) و این آیه در وقتی از سماء مشیت نازل شد که حمزه به ردای مقدس ایمان متردی شده بود و ابوجهل در کفر و اعراض ثابت و راسخ بود. از مصدر الوهیت کبری و مکن ربوبیت عظمی حکم حیات بعد از موت در باره حمزه شد و بر خلاف در حق ابوجهل. این بود که نائرة کفر در قلوب مشرکین مشتعل شد و هوای اعراض به حرکت آمد. چنانچه فریاد بر آوردند که حمزه چه زمان مرد و کی زنده شد و چه وقت این حیات بر او عرضه

گشت؟ و چون این بیانات شریفه را ادراک نمی نمودند و به اهل ذکر هم تمسک نجستند تا رشحی از کوثر معانی بر آنها مبذول فرمایند لهذا این نوع فسادها در عالم جریان یافت.

۱۳۰- چنانچه الیوم می بینی که با وجود شمس معانی، جمیع ناس از اعالی و ادانی تمسک به جعل های ظلمانی و مظاهر شیطانی بسته اند و متصل مسائل مشکله خود را از ایشان مستفسر می شوند و ایشان نظر به عدم عرفان چیزی جواب می گویند که ضرری بر اسباب ظاهره ایشان نرساند. و این معلوم و واضح است که جعل خود قسمتی از نسیم مشک بقا نبرده و به رضوان ریاحین معنوی قدم نگذاشته، با وجود این چگونه می تواند رائحه عطر به مشام دیگران رساند؟ لم یزل شأن این عباد این بوده و خواهد بود. و لن یفوز بآثار الله إلا الذینهم اقبلوا الیه و اعرضوا عن مظاهر الشیطان و كذلك اثبت الله حکم الیوم من قلم العزة علی لوح کان خلف سرادق العزم مکنونا. اگر ملتفت به این بیانات شوید و تفکر در ظاهر و باطن آن بفرمائید جمیع مسائل مشکله را که الیوم سدّی شده میان عباد و معرفت یوم التناد عارف شوی دیگر احتیاج به سؤال نخواهی داشت. انشاء الله امیدواریم که از شاطی بحر الهی لب تشنه و محروم برنگردید و از حرم مقصود لایزالی بی بهره راجع نشوید. دیگر تا همّت و مجاهده شما چه کند.

۱۳۱- باری، مقصود از این بیانات واضحه اثبات سلطنت آن سلطان السلاطین بود. حال انصاف دهید که این سلطنت که به یک حرف و بیان این همه تصرف و غلبه و هیمنه داشته باشد اکبر و اعظم است یا سلطنت این سلاطین که بعد از اعانت رعایا و فقرا، ایشان را چند صباحی مردم به حسب ظاهر تمکین می نمایند ولیکن به قلب همه معرض و مدبرند؟ و این سلطنت به حرفی عالم را مسخر نموده و حیات بخشیده و وجود افاضه فرموده. **ما للتّراب و ربّ الارباب.** (۱۰۹) چه می توان ذکر نسبت نمود که همه نسبت ها منقطع است از ساحت قدس سلطنت او. و اگر خوب ملاحظه شود خدّام درگه او سلطنت می نمایند بر همه مخلوقات و موجودات. چنانچه ظاهر شده و می شود.

۱۳۲- باری، این است یک معنی از سلطنت باطنی که نظر به استعداد و قابلیت ناس ذکر شد. و از برای آن نقطه وجود و طلعت محمود سلطنت هاست که این مظلوم قادر بر اظهار آن رتبه نیست و خلق لایق ادراک آن نه. فسبحان الله عما یصف العباد فی سلطنته و تعالی عما هم یدکرون.

۱۳۳- سؤالی می‌نمائیم از آن جناب که اگر مقصود از سلطنت، حکم ظاهر و غلبه و اقتدار ظاهر ملکی باشد که همه ناس مقهور شوند و به ظاهر مطیع و منقاد گردند تا دوستان مستریح و معزز و دشمنان مخدول و منکوب شوند، پس در حق ربّ العزّه که مسلماً سلطنت به اسم اوست و جمیع به عظمت و شوکت او معترفند این نوع از سلطنت صادق نمی‌آید. چنانچه مشاهده می‌نمائی که اکثر ارض در تصرف دشمنان اوست و جمیع بر خلاف رضای او حرکت می‌نمایند و همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه به آن امر فرموده و مقبل و فاعل اند آنچه را نهی نموده و دوستان او همیشه در دست دشمنان مبتلا و مقهورند. چنانچه همه اینها اظهر من الشمس واضح است.

۱۳۴- پس بدان ای سائل طالب که هرگز سلطنت ظاهره نزد حق و اولیای او معتبر نبوده و نخواهد بود. و دیگر آنکه اگر مقصود از غلبه و قدرت، قدرت و غلبه ظاهری باشد کار بسیار بر آن جناب سخت می‌شود. مثل آنکه می‌فرماید: «وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْعَالِبُونَ» (۱۱۰) و در مقام دیگر می‌فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (۱۱۱) و دیگر: «هو الغالب فوق كلّ شيء» (۱۱۲)

۱۳۵- مثل اینکه اکثری از فرقان صریح بر این مطلب است. و اگر مقصود این باشد که این همج رعاع می‌گویند مفری برای ایشان نمی‌ماند مگر انکار جمیع این کلمات قدسیّه و اشارات ازلیّه را نمایند. زیرا که جندی از حسین بن علی اعلی در ارض نبوده که اقرب الی الله باشد و آن حضرت بر روی ارض مثلی و شبهی نداشت. لولاه لم یکن مثله فی الملک. با وجود این شنیدید که چه واقع شد. الا لعنة الله على القوم الظالمین. (۱۱۳)

۱۳۶- حال اگر بر حسب ظاهر تفسیر کنید این آیه هیچ در حق اولیای خدا و جنود او بر حسب ظاهر صادق نمی آید چه که آن حضرت که جندیّتش مثل شمس لائح و واضح است در نهایت مغلوبیّت و مظلومیّت در ارض طفّ کأس شهادت را نوشیدند. و هم چنین در آیه مبارکه که می فرماید: «**يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ**» (۱۱۴) اگر بر ظاهر ملکی تفسیر شود هرگز موافق نیاید زیرا که همیشه انوار الهی را بر حسب ظاهر اطفاء نمودند و سراج های صمدانی را خاموش کردند. مع ذلک غلبه از کجا ظاهر می شود و منع در آیه شریفه که می فرماید: «**وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ**» (۱۱۵) چه معنی دارد؟ چنانچه ملاحظه شد جمیع انوار از دست مشرکین در محلّ امنی نیاسودند و شربت راحتی نیاشامیدند. و مظلومیّت این انوار به قسمی بود که هر نفسی بر آن جواهر وجود وارد می آورد آنچه را اراده می نمود چنانچه همه را احصاء و ادراک نمودند. مع ذلک چگونه این مردم از عهده معانی و بیان این کلمات الهی و آیات عزّ صمدانی بر می آیند؟

۱۳۷- باری، مقصود نه چنان است که ادراک نمودند بلکه مقصود از غلبه و قدرت و احاطه مقامی دیگر و امری دیگر است. مثلاً ملاحظه فرمائید غلبه ترشحات دم آن حضرت را که بر تراب ترشح نموده و به شرافت و غلبه آن دم، تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده. چنانچه هر نفسی برای استشفاء به ذره ای از آن مرزوق شد شفا یافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری از آن تراب مقدّس را به یقین کامل و معرفت ثابتّه راسخه در بیت نگاه داشت جمیع مالش محفوظ ماند. و این مراتب تأثیرات آن است در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه را ذکر نمایم البتّه خواهند گفت تراب را ربّ الارباب دانسته و از دین خدا بالمرّه خارج گشته.

۱۳۸- و هم چنین ملاحظه نما، با اینکه به نهایت ذلّت آن حضرت شهید شد و احدی نبود که آن حضرت را در ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید مع ذلک حال چگونه از اطراف و

اکناف بلاد چقدر از مردم که شدّ رحال می نمایند برای حضور در آن ارض که سر بر آن آستان بمالند. این است غلبه و قدرت الهی و شوکت و عظمت ربّانی.

۱۳۹- و همچو تصوّر نمائی که این امور بعد از شهادت آن حضرت واقع شده و چه ثمری برای آن حضرت مترتب است زیرا که آن حضرت همیشه حیّ است به حیات الهی و در رفرف امتناع قرب و سدره ارتفاع وصل ساکن. و این جواهر وجود در مقام انفاق کلّ قائم اند، یعنی جان و مال و نفس و روح همه را در راه دوست انفاق نموده و می نمایند و هیچ رتبه ای نزدشان احبّ از این مقام نیست. عاشقان جز رضای معشوق مطلبی ندارند و جز لقای محبوب منظوری نجویند.

۱۴۰- دیگر اگر بخوایم ریحی از اسرار شهادت و ثمرهای آن را ذکر نمایم البتّه این الواح کفایت نکند و به انتها نرساند. انشاء الله امیدواریم که نسیم رحمتی بوزد و شجره وجود از ربیع الهی خلعت جدید پوشد تا به اسرار حکمت ربّانی پی بریم و به عنایت او از عرفان کلّ شیء بی نیاز گردیم. تا حال نفسی مشهود نگشت که به این مقام فائز آید مگر معدودی قلیل که هیچ معروف نیستند تا بعد قضای الهی چه اقتضا نماید و از خلف سراق امضا چه ظاهر شود. کذلک نذکر لکم من بدائع امر الله و نلقى علیکم من نعمات الفردوس لعلکم بمواقع العلم تصلون و من ثمرات العلم ترزقون. پس به یقین باید دانست که این شمس عظمت اگر چه بر نقطه تراب جالس باشند بر عرش اعظم ساکن اند و اگر فلسی نزدشان موجود نباشد بر رفرف غنا طائراند و در حینی که در دست دشمنان مبتلایند بر یمین قدرت و غلبه ساکن و در کمال ذلّت ظاهره بر عرش عزّت صمدانی جالس و متکأ و در نهایت عجز ظاهری بر کرسی سلطنت و اقتدار قائم.

۱۴۱- این است که عیسی بن مریم روزی بر کرسی جالس شدند و به نعمات روح القدس بیاناتی فرمودند که مضمون آن این است: ای مردم، غذای من از گیاه ارض است که به آن سدّ جوع می نمایم و فراش من سطح زمین است و سراج من در شبها روشنی ماه است و مرکوب من پاهای منست و کیست از من غنی تر بر روی زمین؟! (۱۱۶) (۱۱۶) قسم به خدا که صد هزار غنا طائف حول

این فقر است و صد هزار ملکوت عزّت طالب این ذلّت. اگر به رشحی از بحر این معانی فائز شوی از عالم ملک و هستی درگذری و چون طیر نار در حول سراج بهّاج جان بازی.

۱۴۲- و مثل این از حضرت صادق ذکر شده که روزی شخصی از اصحاب در خدمت آن حضرت شکایت از فقر نمود. آن جمال لا یزالی فرمودند که تو غنی هستی و از شراب غنا آشامیده‌ای. آن فقیر از بیان طلعت منیر متحیر شد که چگونه غنی هستم که به فلسی محتاجم؟ آن حضرت فرمود: آیا محبّت ما را نداری؟ عرض نمود: بلی، یا ابن رسول الله. فرمود: آیا به هزار دینار این را مبیعه می‌نمائی؟ عرض نمود که به جمیع دنیا و آنچه در آن است نمی‌دهم. حضرت فرمودند: آیا نفسی که چنین چیزی نزد او باشد که او را به عالم ندهد چگونه فقیر است؟ (۱۱۷)

۱۴۳- و این فقر و غنا و ذلّت و عزّت و سلطنت و قدرت و مادون آن که نزد این همج رعاع معتبر است در آن ساحت مذکور نیست. چنانچه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ» (۱۱۸) پس مقصود از غنا، غنای از ما سوی است و از فقر، فقر بالله.

۱۴۴- و دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم را یهود احاطه نمودند و خواستند که آن حضرت اقرار فرماید بر اینکه ادّعی مسیحی و پیغمبری نمودند تا حکم بر کفر آن حضرت نمایند و حدّ قتل بر او جاری سازند. تا آنکه آن خورشید سماء معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم علمای آن عصر بود حاضر نمودند. و جمیع علما در آن محضر حضور هم رساندند و جمع کثیری برای تماشا و استهزاء و اذیت آن حضرت مجتمع شدند. و هرچه از آن حضرت استفسار نمودند که شاید اقرار بشنوند حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرّض جواب نشدند. تا آنکه ملعونی برخاست و آمد در مقابل آن حضرت و قسم داد آن حضرت را که آیا تو نگفتی که منم مسیح الله و منم ملک الملوک و منم صاحب کتاب و منم مخربّ یوم سبت؟ آن حضرت رأس مبارک را بلند نموده فرمودند: «أَمَّا تَرَى بِأَنَّ ابْنَ الْإِنْسَانِ قَدْ جَلَسَ عَنْ يَمِينِ الْقُدْرَةِ وَالْقُوَّةِ» (۱۱۹) یعنی آیا نمی‌بینی که پسر انسان جالس بر یمن قدرت و قوّت الهی است؟ و حال آنکه بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آن

حضرت موجود نبود مگر قدرت باطنیه که احاطه نموده بود کلّ من فی السموات و الارض را. دیگر چه ذکر نمایم که بعد از این قول بر آن حضرت چه وارد آمد و چگونه به او سلوک نمودند. بالاخره چنان در صدد ایداء و قتل آن حضرت افتادند که به فلک چهارم فرار نمود.

۱۴۵- و هم چنین در انجیل لوقا مذکور است که روزی دیگر آن حضرت بر یکی از یهود گذشت که به مرض فلج مبتلا شده بود و بر سریر افتاده. چون آن حضرت را دید به قرائن شناخت آن حضرت را و استغاثه نمود و آن حضرت فرمودند: «قُمْ عَنْ سَرِيرِكَ فَإِنَّكَ مَغْفُورَةٌ خَطَايَاكَ» چند یهود که در آن مکان حضور داشتند اعتراض نمودند که «هَلْ يُمْكِنُ لِأَحَدٍ أَنْ يَغْفِرَ الْخَطَايَا إِلَّا اللَّهُ» فالتفت المسيح إليهم وقال: «أَيُّمَا أَسْهَلُ أَنْ أَقُولَ لَهُ قُمْ فَاحْمِلِ سَرِيرَكَ أَمْ أَقُولُ لَهُ مَغْفُورَةٌ خَطَايَاكَ لِتَعْلَمُوا بِأَنَّ لِابْنِ الْإِنْسَانِ سُلْطَانًا عَلَى الْأَرْضِ لِمَغْفِرَةِ الْخَطَايَا» (۱۲۰) که ترجمه آن به فارسی این است: چون آن حضرت به آن عاجز مسکین فرمودند که برخیز، بدرستی که معاصی تو آمرزیده شد، جمعی از یهود اعتراض نمودند که آیا جز پروردگار غالب قادر کسی قادر بر غفران عباد هست؟ آن حضرت ملتفت به ایشان شده فرمودند که آیا کدام اسهل است نزد شما از اینکه بگویم به این عاجز فالج برخیز و برو یا آنکه بگویم آمرزیده است گناهان تو، تا آنکه بدانید که از برای پسر انسان سلطانی است در ارض برای آمرزش ذنوب مذنبان. این است سلطنت حقیقی و اقتدار اولیای الهی. همه این تفصیل که مکرر ذکر می شود از همه مقام و همه جا، مقصود این است که بر تلویحات کلمات اصفیای الهی مطلع شوید که شاید از بعضی عبارات قدم نلغزد و قلب مضطرب نشود

۱۴۶- و به قدم یقین در صراط حقّ یقین قدم گذاریم که لعلّ نسیم رضا از ریاض قبول الهی بوزد و این فانیان را به ملکوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت و امثال آن که در اخبار و آیات ذکر یافته. و دیگر آنکه بر آن جناب محقق و معلوم بوده آنچه را که یهود و نصاری به آن تمسک جسته اند و بر جمال محمدی اعتراض می نمودند بعینه در این زمان اصحاب فرقان به همان تشبّث نموده و بر نقطه بیان، روح من فی ملکوت الامر فداه اعتراض می نمایند. این بی خردان را

مشاهده فرما که حرف یهودان را الیوم می‌گویند و شاعر نیستند. فنعم ما نزل من قبل فی شأنهم: «
 ذَرَّهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» (۱۲۱) «لَعَمْرِكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» (۱۲۲)

۱۴۷- چون غیب ازلی و ساذج هوّیه، شمس محمدی را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود. بلی، طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج ملت و مذهب او را نماید تا شریعه شریعت مذکوره در تورات همه ارض را احاطه نماید. این است که از لسان آن ماندگان وادی بعد و ضلالت، سلطان احدیت می‌فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَاعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» (۱۲۳) ترجمه آن این است که گفتند یهودان دست خدا بسته شده. بسته باد دست‌های خود ایشان و ملعون شدند به آنچه افترا بستند. بلکه دست‌های قدرت الهی همیشه باز و مهیمن است، «يَدَا اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (۱۲۴)

۱۴۸- اگر چه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده‌اند و لکن بر مقصود ناظر شوید که می‌فرماید: نه چنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موسوی را خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دست‌هایش مغلول و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی. ملتفت این قول بی معنی شوید که چقدر از شریعه علم و دانش دور است. و الیوم جمیع این مردم به امثال این مزخرفات مشغول‌اند. و هزار سال پیش می‌گذرد که این آیه را تلاوت می‌نمایند و بر یهود من حیث لا یشعر اعتراض می‌نمایند و ملتفت نشدند و ادراک نمودند به اینکه خود سرّاً و جهراً می‌گویند آنچه را که یهود به آن معتقدند. چنانچه شنیده‌اید که می‌گویند جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته، دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمی‌شود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خيام غیب ربّانی هیکلی مشهود نیاید. این است ادراک این همج رعاع. فیض کلیّه و رحمت منبسطه که به هیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جائز نیست جائز دانسته و از اطراف و جوانب، کمر ظلم بسته و همّت گماشته‌اند که نار سدره را به ماء

ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از اینکه زجاج قدرت، سراج احدیه را در حصن حفظ خود محفوظ می‌دارد. و همین ذلت کافی است این گروه را که از اصل مقصود محروم ماندند و از لطیفه و جوهر امر محجوب گشتند. لاجل آنکه منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر شده لقاء الله و عرفان اوست که کلّ به آن وعده داده شده‌اند. و این نهایت فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است برای خلق او که هیچ یک از این عباد به آن مرزوق نشدند و به این شرافت کبری مشرف نگشتند. و با اینکه چقدر از آیات منزله که صریح به این مطلب عظیم و امر کبیر است مع ذلک انکار نموده‌اند و به هوای خود تفسیر کرده‌اند. چنانچه می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسُؤُونَ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۱۲۵) و هم چنین می‌فرماید: «الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۱۲۶) و در مقام دیگر: «قَالَ الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً» (۱۲۷) و در مقامی دیگر: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» (۱۲۸) و در مقامی دیگر: «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ» (۱۲۹)

۱۴۹- جمیع این آیات مدله بر لقاء را که حکمی محکم‌تر از آن در کتب سماوی ملحوظ نگشته انکار نموده‌اند و از این رتبه بلند اعلی و مرتبه ارجمند ابهی خود را محروم ساخته‌اند. و بعضی ذکر نموده‌اند که مقصود از لقاء، تجلی الله است در قیامت. و حال آنکه اگر گویند تجلی عام مقصود است این در همه اشیا موجود است. چنانچه از قبل ثابت شد که همه اشیا محلّ و مظهر تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراق شمس مجلی در مرایای موجودات موجود و لائح است. بلکه اگر انسان را بصر معنوی الهی مفتوح شود ملاحظه می‌نماید که هیچ شیء بی ظهور تجلی پادشاه حقیقی موجود نه. چنانچه همه ممکنات و مخلوقات را ملاحظه می‌نمائید که حاکی اند از ظهور و بروز آن نور معنوی. و ابواب رضوان الهی را مشاهده می‌فرمائید که در همه اشیا مفتوح گشته برای ورود طالبین در مدائن معرفت و حکمت و دخول واصلین در حدائق علم و قدرت. و در هر حدیقه‌ای عروس معانی ملاحظه آید که در غرف‌های کلمات در نهایت تزیین و تلطیف جالس‌اند. و اکثر آیات

فرقانی بر این مطلب روحانی مدلل و مشعر است. «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» (۱۳۰) شاهدی است ناطق، «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا» (۱۳۱) گواهی است صادق. حال اگر مقصود از لقاء الله، لقاء این تجلیات باشد پس جمیع ناس به لقاء طلعت لایزال آن سلطان بی مثال مشرف اند دیگر تخصیص به قیامت چرا؟

۱۵۰- و اگر گویند مقصود تجلی خاص است آن هم اگر در عین ذات است در حضرت علم ازلا، چنانچه جمعی از صوفیه این مقام را تعبیر به فیض اقدس نموده اند، بر فرض تصدیق این رتبه، صدق لقاء برای نفسی در این مقام صادق نیاید لاجل آنکه این رتبه در غیب ذات محقق است واحدی به آن فائز نشود. (السَّبِيلُ مَسْدُودٌ وَ الطَّلَبُ مَرْدُودٌ) (۱۳۲) افئده مقررین به این مقام طیران ننماید تا چه رسد به عقول محدودین و محتجبین.

۱۵۱- و اگر گویند تجلی ثانی است که معبر به فیض مقدس شده این مسلما در عالم خلق است، یعنی در عالم ظهور اولیه و بروز بدعیه. و این مقام مختص به انبیاء و اولیای اوست چه که اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود نگشته. چنانچه جمیع بر این مطلب مقرر و مدعن اند. و ایشانند محال و مظاهر جمیع صفات ازلیه و اسماء الهیه. و ایشانند مرایائی که تمام حکایت می نمایند و جمیع آنچه به ایشان راجع است فی الحقیقه به حضرت ظاهر مستور راجع. و معرفت مبدأ و وصول به او حاصل نمی شود مگر به معرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت. پس، از لقاء این انوار مقدسه لقاء الله حاصل می شود و از علمشان علم الله و از وجهشان وجه الله و از اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت این جواهر مجردة ثابت می شود از برای آن شمس حقیقت بانه «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (۱۳۳) و هم چنین سائر اسماء عالیه و صفات متعالیه. لهذا هر نفسی که به این انوار مضيئه ممتنع و شمس مشرقه لائحه در هر ظهور موفق و فائز شد او به لقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه وارد. و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است به مظهر کلیه خود.

۱۵۲- و این است معنی قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شده‌اند به آن یوم. حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگ‌تر و معظم‌تر تصور می‌شود که انسان چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات این یوم که به مثابه ابر نیسان از قبل رحمان در جریان است خود را محروم نماید؟ و بعد از آنکه به تمام دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این یوم و امری اعز از این امر نه، چگونه می‌شود که انسان به حرف متوهمین و ظانین از چنین فضل اکبر مایوس گردد؟ و بعد از همه این دلائل محکمه متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ عارفی را مفری نه آیا روایت مشهور را نشنیده‌اند که می‌فرماید: **(إِذَا قَامَ الْقَائِمُ قَامَتِ الْقِيَامَةُ؟)** (۱۳۴) و هم چنین ائمه هدی و انوار لا تطفی **« هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ »** (۱۳۵) را که مسلماً از امورات محدثه در قیامت می‌دانند به حضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده‌اند.

۱۵۳- پس ای برادر، معنی قیامت را ادراک نما و گوش را از حرف‌های این مردم مردود پاک فرما. اگر قدری به عوالم انقطاع قدم گذاری شهادت می‌دهید که یومی اعظم از این یوم و قیامتی اکبر از این قیامت متصور نیست و یک عمل در این یوم مقابل است با اعمال صد هزار سنه، بلکه استغفرالله از این تحدید زیرا که مقدس است عمل این یوم از جزای محدود. و این همج رعاع چون معنی قیامت و لقاء الهی را ادراک ننمودند لهذا از فیض او بالمره محجوب ماندند. با اینکه مقصود از علم و زحمات آن وصول و معرفت این مقام است، مع ذلک همه مشغول به علوم ظاهره شده‌اند. چنانچه آنی منفک نیستند و از جوهر علم و معلوم چشم پوشیده‌اند. گویا نمی‌ازیم علم الهی نوشیدند و به قطره‌ای از سحاب فیض رحمانی فائز نگشتند.

۱۵۴- حال ملاحظه فرمائید اگر کسی در یوم ظهور حق ادراک فیض لقاء و معرفت مظاهر حق را ننماید آیا صدق عالم بر او می‌شود اگر چه هزار سنه تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدوده ظاهریه را اخذ نموده باشد؟ و این بالبدیهه معلوم است که تصدیق علم در حق او نمی‌شود. ولکن اگر نفسی حرفی از علم ندیده باشد و به این شرافت کبری فائز شود البته او از علمای ربّانی محسوب است

۱۵۵- زیرا به غایت قصوای علم و نهایت و منتهای آن فائز گشته . و این رتبه هم از علائم ظهور است چنانچه می فرماید: **(يَجْعَلُ أَعْلَانَكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَأَسْفَلَكُمْ أَعْلَانَكُمْ) (۱۳۶)** و هم چنین در فرقان می فرماید: **« وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ » (۱۳۷)** و این مشاهده شد که ایوم چه مقدار از علماء نظر به اعراض در اسفل اراضی جهل ساکن شده اند و اسامیشان از دفتر عالین و علماء محو شده . و چه مقدار از جهّال ، نظر به اقبال ، به اعلی افق علم ارتفاع جستند و اسمشان در الواح علم و به قلم قدرت ثبت گشته . کذلک **« يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ » (۱۳۸)** این است که گفته اند: **"طَلَبُ الدَّلِيلِ عِنْدَ حُصُولِ الْمَدْلُولِ قَيْحٌ وَ الْاِسْتِغَالُ بِالْعِلْمِ بَعْدَ الْوُصُولِ إِلَى الْمَعْلُومِ مَذْمُومٌ"** (۱۳۹) قل یا اهل الارض هذا فتی ناری یرکض فی بریة الروح و یشکرکم بسراج الله و یدکرکم بالامر الذی کان عن افق القدس فی شطر العراق تحت حجابات النور بالستر مشهودا .

۱۵۶- ای دوست من ، اگر قدری در سماوات معانی فرقان طیران فرمائی و در ارض معرفت الهی که در آن مبسوط گشته تفرّج نمائی بسیار از ابواب علوم بر وجه آن جناب مفتوح شود و خواهید یقین نمود بر اینکه جمیع این امور که ایوم این عباد را منع می نماید از ورود در شاطی بحر ازلی بعینها در ظهور نقطه فرقان هم مردم آن عصر را منع نموده از اقرار به آن شمس و اذعان به آن . و هم چنین بر اسرار رجعت و بعثت مطلع شوی و به اعلی غرف یقین و اطمینان مقررایی .

۱۵۷- از جمله اینکه روزی جمعی از مجاحدان آن جمال بی مثال و محرومان از کعبه لایزال از روی استهزاء عرض نمودند: **« إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا إِلَّا نُوْمَنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِينَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ » (۱۴۰)** مضمون آن این است که پروردگار عهد کرده است به ما که ایمان نیاوریم به رسولی مگر آنکه معجزه هابیل و قابیل را ظاهر فرماید ، یعنی قربانی کند و آتشی از آسمان بیاید و آن را بسوزاند ، چنانچه در حکایت هابیل شنیده اند و در کتب مذکور است . آن حضرت در جواب فرمودند: **« قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالذِّكْرِ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » (۱۴۱)** ترجمه آن این است که آن

حضرت فرمودند: آمد به سوی شما پیش از من رسول‌های پروردگار با بیّنات ظاهرات و به آنچه شما می‌طلبید، پس چرا کشتید آن رسل پروردگار را اگر هستید راست گویان؟ حال انصاف دهید، بر حسب ظاهر آن عباد که در عصر و عهد آن حضرت بوده‌اند کجا در عهد آدم یا انبیای دیگر بودند که چند هزار سال فاصله بود از عهد آدم تا آن زمان؟ مع ذلک چرا آن جوهر صدق نسبت قتل هابیل و یا انبیای دیگر را به عباد زمان خود فرمود؟ چاره نداری یا اینکه نعوذ بالله نسبت کذب و یا کلام لغو به آن حضرت بدهی یا بگوئی آن اشقیاء همان اشقیاء بودند که در هر عصری با نبیین و مرسلین معارضه می‌نمودند تا آنکه بالآخره همه را شهید نمودند.

۱۵۸- درست در این بیان تفکر فرما تا نسیم خوش عرفان از مصر رحمان بوزد و جان را از بیان خوش جانان به حدیقه عرفان رساند. این بود که مردم غافل چون معنی این بیانات بالغه کامله را ادراک نمی‌نمودند و جواب را به گمان خود مطابق سؤال نمی‌یافتند لهذا نسبت عدم علم و جنون به آن جواهر علم و عقل می‌دادند.

۱۵۹- و هم چنین در آیه دیگر می‌فرماید تعرّضا به اهل زمان: « وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ » (۱۴۲) می‌فرماید: بودند این گروه که با کفار مجاهده و قتال می‌نمودند در راه خدا و طلب فتح می‌نمودند برای نصرت امرالله، پس چون آمد ایشان را آن کسی که شناخته بودند کافر شدند به او. پس لعنت خدا بر کافران. حال ملاحظه فرمائید که از آیه چنین مستفاد می‌شود که مردم زمان آن حضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیای قبل برای ترویج آن شریعت و ابلاغ امرالله مجادله و محاربه می‌نمودند و حال آنکه مردم عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان آن حضرت بودند. و دیگر آنکه آن کسی را که از قبل شناخته بودند موسی بود صاحب تورات و عیسی بود صاحب انجیل. مع ذلک چرا آن حضرت می‌فرماید چون آمد بسوی ایشان آن کسی که او را شناخته بودند که عیسی باشد یا موسی، به او کافر شدند؟ و حال آنکه آن حضرت نظر به ظاهر، موسوم به اسم دیگر بودند که محمّد باشد و از مدینه دیگر ظاهر

شدند و به لسان دیگر و شرع دیگر آمدند. مع ذلک چگونه حکم آیه ثابت می‌شود و ادراک می‌گردد؟

۱۶۰- حال حکم رجوع را ادراک فرما که به چه صریحی در خود فرقان نازل شده و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده. حال چه می‌فرمائید؟ اگر می‌فرمائید که آن حضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه از آیه مستفاد میشود، و هم چنین اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود، چنانچه از آیات مذکوره هم رجعت عباد قبل واضح و لائح است. و اگر انکار کنند بر خلاف حکم کتاب که حجّت اکبر است قائل شده‌اند. پس همین قسم حکم رجوع و بعث و حشر را در آیام ظهور مظاهر هوّیه ادراک نما تا رجوع ارواح مقدّسه را در اجساد صافیّه منیره به عین رأس ملاحظه فرمائی و غبارهای جهل و نفس ظلمانی را به آب رحمت علم رحمانی پاک و منزّه نمائی که شاید به قوّت یزدانی و هدایت سبحانی و سراج نورانی، سبیل صبح هدایت را از شام ضلالت تمیز دهی و فرق گذاری.

۱۶۱- و دیگر معلوم آن جناب بوده که حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه به حکم جدید و امر بدیع ظاهر می‌شوند چون این اطیّار عرش باقی از سماء مشیّت الهی نازل می‌گردند و جمیع بر امر مبرم ربّانی قیام می‌فرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند، چه جمیع از کأس محبّت الهی شاریند و از اثمار شجره توحید مرزوق. و این مظاهر حقّ را دو مقام مقرر است. یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید. و در این مقام اگر کلّ را به یک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی باسی نیست، چنانچه می‌فرماید: «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» (۱۴۳) زیرا که جمیع مردم را به توحید الهی دعوت می‌فرمایند و به کوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت می‌دهند و کلّ به خلع نبوت فائزند و به رداء مکرم مفتخر. این است که نقطه فرقان می‌فرماید: (أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَّا) (۱۴۴) و هم چنین می‌فرماید: (منم آدم اول و نوح و موسی و عیسی) (۱۴۴) (۱۴۵) و همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده‌اند. (۱۴۶) و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است از مجاری

بیانات ازلیه و مخازن لثالی علمیّه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته. و این طلعات، مواقع حکم و مطالع امرند، و امر مقدّس از حجبات کثرت و عوارضات تعدّد است. این است که می فرماید: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ» (۱۴۷) و چون امر واحد شد البتّه مظاهر امر هم واحدند. و هم چنین ائمه دین و سراج های یقین فرمودند: (أَوْلُنَا مُحَمَّدٌ وَآخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَأَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ). (۱۴۸)

۱۶۲- باری، معلوم و محقق آن جناب بوده که جمیع انبیاء هیاکل امرالله هستند که در قمائن مختلفه ظاهر شدند. و اگر به نظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بریک بساط جالس و بریک کلام ناطق و بریک امر آمر. این است اتّحاد آن جواهر وجود و شمس غیر محدود و معدود. پس اگر یکی از این مظاهر قدسیّه بفرماید: من رجوع کلّ انبیاء هستم، صادق است. و هم چنین ثابت است در هر ظهور بعد، صدق رجوع ظهور قبل. و چون رجوع انبیاء موافق و مطابق آیات و اخبار ثابت شد رجوع اولیاء هم ثابت و محقق است. و این رجوع اظهر از آن است که به دلیل و برهان محتاج شود. مثلاً ملاحظه فرمائید از جمله انبیاء نوح بود که چون مبعوث به نبوت شد و به قیام الهی بر امر قیام فرمود هر نفسی که به او مؤمن و به امر او مدعن شد او فی الحقیقه به حیات جدیده مشرف شد. و در حقّ او صادق می آمد حیات بدیع و روح جدید، زیرا که او قبل از ایمان به خدا و اذعان به مظهر نفس او کمال علائق را به اموال و اسباب متعلّقه به دنیا از قبیل زن و فرزند و اطعمه و اشربه و امثال ذلک داشته به قسمی که اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ زخارف و اسباب تعیّش داشته و همّت در تحصیل اشیای فانیه گماشته. و از این مراتب گذشته، قبل از ورود در لجه ایمان به حدودات آباء و اجداد و اتّباع آداب و شرائع ایشان چنان راسخ و محکم بود که اگر حکم به قتل او می شد شاید رضا می داد و راضی بر تغییر حرفی از امور تقلیدیّه که در میان قوم بود نمی شد. چنانچه همه قوم نداء «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ» (۱۴۹) برآوردند.

۱۶۳- و همین گروه، با همه این حجبات محدوده و حدودات مذکوره به مجرد اینکه صهبای ایمان را از کأس ایقان از ایادی مظاهر سبحان می نوشیدند بالمره تقلیب می شدند به قسمی که از زن و فرزند و اموال و ائقال و جان و ایمان بلکه از کلّ ما سوی می گذشتند و به قسمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق صمدانی ایشان را اخذ می نمود که دنیا را و آنچه در آن هست به پرکاهی ندانسته. آیا حکم خلق جدید و رجوع در اینها نمی شود؟ و هم چنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز به عنایت بدیع جدید الهی جان خود را به صد هزار حيله و تدبیر از موارد هلاکت حفظ می نمودند به قسمی که از خاری احتراز می جستند و از روپاهی فی المثل فرار می نمودند. و بعد از شرف به فوز اکبر و عنایت عظمی صد هزار جان رایگان انفاق می فرمودند، بلکه نفوس مقدّسشان از قفس تن بیزار و یک نفر از این جنود در مقابل گروهی مقاتله می نمود. مع ذلک چگونه می شود که اگر این نفوس همان نفوس قبل باشند این گونه امورات که مخالف عادات بشریّه و منافی هوای جسمانیّه است از ایشان ظاهر شود؟

۱۶۴- باری، این مطلب واضح است که بدون تغییر و تبدیل الهی محال است این قسم آثار و افعال که به هیچ وجه شباهت به آثار و افعال قبل ندارد از ایشان ظاهر شود و در عرصه کون بوجود آید. چنانچه اضطرابشان به اطمینان تبدیل می شد و ظنّ به یقین تغییر می یافت و خوف به جرئت مبادله می گشت. این است شأن اکسیر الهی که در یک حین عباد را تقلیب می فرماید.

۱۶۵- مثلاً در ماده نحاسی ملاحظه فرمائید که اگر در معدن خود از غلبه یبوست محفوظ بماند در مدت هفتاد سنه به مقام ذهبی می رسد. اگر چه، بعضی خود نحاس را ذهب می دانند که به واسطه غلبه یبوست مریض شده و به مقام خود نرسیده. (۱۵۰)

۱۶۶- باری، در هر حال اکسیر کامل، ماده نحاسی را در آنی به مقام ذهبی می رساند و منازل هفتاد ساله را به آنی طی نماید. آیا آن ذهب را بعد، می توان گفت که نحاس است و یا به عالم ذهبی نرسیده و حال آنکه محک در میان است و صفات ذهبی را از نحاسی معین و واضح می نماید.

۱۶۷- هم چنین این نفوس هم از اکسیر الهی در آنی عالم ترابی را طی نموده به عوالم قدسی قدم گذارند و به قدمی از مکان محدود به لامکان الهی واصل شوند. جهدی باید تا به این اکسیر فائز شوی، که در یک آن مغرب جهل را به مشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلمانی را به صبح نورانی فائزگرداند و بعید صحرای ظن را به چشمه قرب و یقین دلالت کند و هیاکل فانیه را به رضوان باقی مشرف فرماید. حال اگر در حق این ذهب حکم نحاسی صادق می آید در حق این عباد هم حکم عباد قبل از فوز به ایمان صادق و محقق است.

۱۶۸- ای برادر، از این بیانات شافیۀ کافیۀ وافیه اسرار خلق جدید و رجوع و بعث، بی حجاب و نقاب ظاهر و هویدا است.

۱۶۹- انشاءالله به تأییدات غیبیۀ جامه کهنه را از جسم و جان دور کنی و به خلع جدیدۀ باقیه مفتخر گردی. این است که در هر ظهور بعد، انفسی که سبقت یافتند به ایمان از کلّ من علی الارض و شربت زلال معرفت را از جمال احدیت نوشیدند و به اعلیٰ معارج ایمان و ایقان و انقطاع ارتفاع جستند حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل به این مراتب فائز شده اند بر این اصحاب ظهور بعد می شود اسما و رسما و فعلا و قولاً و امراً. زیرا آنچه از عباد قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه ظاهر و هویدا گشت. مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر، آن گل ظاهر شود اطلاق گل بر او می شود. دیگر در این مقام نظریه حدودات شاخه و هیئت آن نیست بلکه نظریه رائحه و عطری است که در هر دو ظاهر است.

۱۷۰- پس نظر را از حدودات ظاهره ظاهر و منزّه کن تا همه را به یک اسم و یک رسم و یک ذات و یک حقیقت مشاهده نمائی و اسرار رجوع کلمات را هم در حروفات نازله ملاحظه فرمائی. قدری تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان نما که چگونه از جمیع جهات بشریّه و مشتتهیات نفسیّه به نفحات قدسیّه آن حضرت، پاک و مقدّس و منقطع گشتند و قبل از همه اهل ارض به شرف لقاء که عین لقاءالله بود فائز شدند و از کلّ اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیده اید که در مقابل آن مظهر ذی

الجلال چگونه جان نثار می فرمودند. و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه فرما در اصحاب نقطه بیان راجع شده چنانچه ملاحظه فرموده‌اید که چگونه این اصحاب از بدایع جود ربّ الارباب علم انقطاع بر رفرق امتناع برافراشتند. باری، این انوار از یک مصباح ظاهر شده‌اند و این اثمار از یک شجره روئیده‌اند. فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه و تغییری مشهود نه. "کلّ ذلک من فضل الله، یؤتیه من یشاء من خلقه" (۱۵۱)

۱۷۱- انشاء الله از ارض نفی احتراز جوئیم و به بحر اثبات در آئیم تا عوالم جمع و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تجرید الهی را به بصری که مقدّس از عناصر و اضداد است مشاهده کنیم و به اعلیٰ افق قرب و قدس حضرت معانی پرواز نمائیم. پس، از این بیانات معلوم شد که اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید و قیام نماید بر امری که قیام نمود بر آن طلعت اوّل لا اوّل، هر آینه صدق طلعت اوّل بر طلعت آخر می شود زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود به همان امر که طلعت اوّل لا اوّل بر آن قیام نمود. این است که نقطه بیان، روح ما سواه فداه، شمس احدیّه را به شمس مثال زده‌اند که اگر از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع می شود. حال اگر گفته شود این شمس همان شمس اوّلّه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع آن شمس است ایضا صحیح است. و هم چنین از این بیان صادق می آید ذکر ختمیت بر طلعت بدء و بالعکس زیرا که آنچه طلعت ختم بر آن قیام می نماید بعینه همان است که جمال بدء بر آن قیام فرموده.

۱۷۲- و این مطلب با اینکه چقدر واضح است نزد شاربان صهبای علم و ایقان، مع ذلک چه مقدار از نفوس که به سبب عدم بلوغ به این مطلب به ذکر خاتم النبیین محتجب شده از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع شده‌اند با اینکه خود آن حضرت فرمود: **(أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا)**. و هم چنین فرمودند: **(منم آدم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر شد)**. مع ذلک تفکر نمی نمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی صادق می آید به اینکه فرمودند: منم آدم اوّل، همین قسم صادق می آید که بفرمایند: منم آدم آخر. و همچنانکه بدء انبیاء را که آدم باشد به خود نسبت دادند همین قسم ختم انبیاء هم

به آن جمال الهی نسبت داده می‌شود. و این بسی واضح است که بعد از آنکه بدء التَّيِّين بر آن حضرت صادق است همان قسم ختم التَّيِّين صادق آید.

۱۷۳- و به این مطلب جمیع اهل ارض در این ظهور ممتحن شده‌اند چنانچه اکثری به همین قول تمسک جسته از صاحب قول معرض شده‌اند. و نمی‌دانم این قوم از اوْلَیَّت و آخِرِیَّت حقّ جلّ ذکره چه ادراک نموده‌اند؟ اگر مقصود از اوْلَیَّت و آخِرِیَّت، اوْلَیَّت و آخِرِیَّت ملکی باشد هنوز که اسباب ملکی به آخر نرسیده، پس چگونه آخِرِیَّت بر آن ذات احدیّت صادق می‌آید؟ بلکه در این رتبه اوْلَیَّت نفس آخِرِیَّت و آخِرِیَّت نفس اوْلَیَّت باشد.

۱۷۴- باری، همان قسمی که در اوّل لا اوّل صدق آخِرِیَّت بر آن مرّی غیب و شهود می‌آید همان قسم هم بر مظاهر او صادق می‌آید. و در حینی که اسم اوْلَیَّت صادق است همان حین اسم آخِرِیَّت صادق. و در حینی که بر سریر بدئیّت جالس‌اند همان حین بر عرش ختمیّت ساکن. و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده می‌نماید که مظهر اوْلَیَّت و آخِرِیَّت و باطنیّت و بدئیّت و ختمیّت، این ذوات مقدّسه و ارواح مجرّده و انفس الهیّه هستند. و اگر در هوای قدس (كَانَ اللهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ) (۱۵۲) طائر شوی جمیع این اسماء را در آن ساحت معدوم صرف و مفقود بحت بینی و دیگر هیچ به این حجبات و اشارات و کلمات محتجب نشوی. چه لطیف و بلند است این مقام که جبرئیل، بی دلیل سیل نجوید و طیر قدسی بی اعانت غیبی طیران نتواند.

۱۷۵- حال قول حضرت امیر را ادراک نما که فرموده: (كَشَفُ سُبْحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ) (۱۵۳) و از جمله سبحات مجلّه علمای عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع، نظر به عدم ادراک و اشتغال و حبّ به ریاست ظاهره، تسلیم امرالله نمی‌نمایند بلکه گوش نمی‌دهند تا نعمه الهی را بشنوند. بل «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ» (۱۵۴) و عباد هم چون ایشان را من دون الله ولیّ خود اخذ نموده‌اند منتظر ردّ و قبول آن خشب‌های مستنده هستند زیرا از خود بصر و سمع و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند میانه حقّ و باطل.

۱۷۶- با اینکه همه انبیاء و اصفیاء و اولیاء من عند الله امر فرمودند که به چشم و گوش خود بشنوند و ملاحظه نمایند مع ذلك مُعْتَنِي به نصیح انبیاء نگشته تابع علمای خود بوده و خواهند بود. و اگر مسکینی و یا فقیری که عاری از لباس اهل علم باشد بگوید: « يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ » (۱۵۵)، جواب گویند که این همه علماء و فضلاء با این ریاست ظاهره و البسه مقطّعه لطیفه نفهمیده‌اند و حق را از باطل ادراک ننموده‌اند و تو و امثال تو ادراک نموده‌اید و نهایت تعجب می‌نمایند از چنین قولی. با اینکه امم سلف اکثر و اعظم و اکبرند و اگر کثرت و لباس علم سبب و علت علم و صدق باشد البتّه امم سابقه اولی و اسبق‌اند.

۱۷۷- و با اینکه این فقره هم معلوم و واضح است که در جمیع احیان ظهور مظاهر قدسیّه، علمای عهد مردم را از سبیل حق منع می‌نمودند چنانچه در جمیع کتب و صحف سماوی مذکور و مسطور است. و احدی از انبیاء مبعوث نشد مگر آنکه محلّ بغض و انکار و ردّ و سبّ علماء گشت. قاتلهم الله بما فعلوا من قبل و من بعد کانوا یفعلون. حال کدام سبحات جلال اعظم از این هیاکل ضلال است؟ والله کشف آن اعظم امور است و خرقش اکبر اعمال. وفقنا الله و ایاکم یا معشر الرّوح لعلکم بذلک فی زمن المستغاث توفّقون و من لقاء الله فی ایامه لا تحتجبون.

۱۷۸- و هم چنین ذکر خاتم النبیین و امثال آن از سبحات مجلّله است که کشف آن از اعظم امور است نزد این همج رعاع. و جمیع به این حجبات محدوده و سبحات مجلّله عظیمه محتجب مانده‌اند. آیا نغمه طیر هوّیه را نشنیده‌اند که می‌فرماید: **(الف فاطمه نکاح نمودم که همه بنت محمد بن عبدالله خاتم النبیین بودند) (۱۵۶)؟** حال ملاحظه فرما که چقدر از اسرار در سراق علم الهی مستور است و چه مقدار جواهر علم او در خزائن عصمت مکنون تا یقین نمائی که صنع او را بدایت و نهایتی نبوده و نخواهد بود و فضای قضای او اعظم از آن است که به بیان تحدید شود و یا طیر افنده آن را طی نماید و تقدیرات قدریّه او اکبر از آن است که به ادراک نفسی منتهی شود. خلق او از اوّل لا اوّل بوده و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او الی نهایت لا نهایت خواهند بود و

ابتدائی او را ندیده. حال در همین بیان ملاحظه فرما که چگونه حکم آن بر جمیع این طلعات صدق می نماید.

۱۷۹- و هم چنین نغمه جمال ازلی، حسین بن علی را ادراک نما که به سلمان می فرماید که مضمون آن این است: بودم با الف آدم که فاصله هر آدم به آدم بعد خمسین الف سنه بود و با هر یک ولایت پدرم را عرض نمودم. و تفصیلی ذکر می فرماید تا آنکه می فرماید: "الف مرّه جهاد نمودم در سبیل الهی که اصغر و کوچک تر از همه مثل غزوه خیبر بود که پدرم با کفار محاربه و مجادله نمود" (۱۵۷). حال اسرار ختم و رجوع و لا اولیت و لا آخریت صنع، همه را از این دور روایت ادراک فرما.

۱۸۰- باری ای حبیب من، مقدّس است نغمه لاهوت که به استماع و عقول ناسوت محدود شود. نملة وجود کجا تواند به عرصه معبود قدم گذارد؟ اگر چه نفوس ضعیفه از عدم ادراک، این بیانات معضله را انکار نمایند و امثال این احادیث را نفی کنند. بلی، لا يعرف ذلك إلا اولو الالباب. قل هو الختم الذی لیس له ختم فی الإبداع و لا بدء له فی الإختراع إذا یا ملأ الارض فی ظهورات البدء تجلیات الختم تشهدون.

۱۸۱- بسیار تعجب است که این قوم در بعضی از مراتب که مطابق میل و هوای ایشان است متمسک به آیه منزله در فرقان و احادیث اولی الایقان می شوند و از بعضی که مغایر هوای ایشان است بالمره اعراض می نمایند. «أَفْتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» (۱۵۸) "ما لکم کیف تحکمون ما لا تشعرون" (۱۵۹)؟ مثل آنکه در کتاب مبین، رب العالمین بعد از ذکر ختمیت فی قوله تعالی: «وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (۱۶۰) جمیع ناس را به لقای خود وعده فرموده. چنانچه آیات مدله بر لقای آن ملیک بقا در کتاب مذکور است و بعضی از قبل ذکر شده. و خدای واحد شاهد مقال است که هیچ امری اعظم از لقا و اصرح از آن در فرقان ذکر نیافته. فهنیئا لمن فاز به فی یوم اعرض عنه اکثر الناس کما انتم تشهدون.

۱۸۲- ومع ذلك به حکم اول از امر ثانی معرض گشته اند، با اینکه حکم لقا در یوم قیام منصوص است در کتاب. و قیامت هم به دلائل واضحه ثابت و محقق شد که مقصود، قیام مظهر اوست بر امر او و هم چنین از لقا، لقای جمال اوست در هیکل ظهور او و اذینّه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (۱۶۱) و با جمیع این مطالب ثابت و بیانات واضحه، من حیث لایشعر به ذکر ختم تمسک جسته اند و از موجد ختم و بدء در یوم لقاى او بالمره محتجب مانده اند. «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» (۱۶۲) و از همه این مراتب چشم پوشیده، اگر این قوم به قطره‌ای از چشمه لطیف «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» (۱۶۳) و یحکمکم ما یرید «(۱۶۳) (۱۶۴) می‌آشامیدند هیچ اینگونه اعتراضات غیر مرضیه بر محلّ امر نمی‌نمودند. امر و قول و فعل در قبضه قدرت اوست. کلّ شیء فی قبضه قدرته اسیر «وإنّ ذلك علیه سهل یسیر» (۱۶۵). فاعل است آنچه را اراده نماید و عامل است آنچه میل فرماید. من قال لم وبم فقد كفر. و اگر این عباد قدری به شعور بیایند از آنچه مرتکب شده‌اند هلاک می‌شوند و به دست‌های خود خود را به نارکه مقرّر و مرجع ایشان است راجع می‌نمایند. آیا نشنیده‌اند که می‌فرماید: «لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ» (۱۶۶) و با این بیانات چگونه می‌توان جسارت نمود و به زخارف قول مشغول شد؟

۱۸۳- سبحان الله، جهل و نادانی عباد به مقام و حدی رسیده که به علم و اراده خود مقبل شده، از علم و اراده حقّ جلّ و عزّ معرض گشته اند.

۱۸۴- حال انصاف دهید اگر این عباد موقن به این کلمات درّیه و اشارات قدسیه شوند و حقّ را یفعل ما یشاء بدانند، دیگر چگونه به این مزخرفات تشبّث می‌نمایند و تمسک می‌جویند؟ بلکه آنچه بفرماید به جان اقرار نمایند و مدعن شوند. قسم به خدا که اگر تقدیرات مقدره و حکمت‌های قدریه سبقت نیافته بود ارض جمیع این عباد را معدوم می‌نمود و لکن یؤخر ذلک «إلی میقات یوم معلوم» (۱۶۷).

۱۸۵- باری هزار و دویست و هشتاد سنه از ظهور نقطه فرقان گذشت و جمیع این همج راع در هر صباح تلاوت فرقان نموده‌اند و هنوز به حرفی از مقصود فائز نشدند و خود قرائت می‌کنند بعضی آیات را که صریح بر مطالب قدسیه و مظاهر عزّ صمدیه است مع ذلک هیچ ادراک ننموده‌اند. و این مدّت این قدر ادراک نشده که مقصود از تلاوت کتب و قرائت صحف در هر عصری، ادراک معانی آن و بلوغ به معارج اسرار آن بوده و اِلّا تلاوت بی معرفت را البتّه فائده کُلّی نباشد.

۱۸۶- چنانچه شخصی در یومی نزد این فقیر بحر معانی حاضر بود و ذکر از علائم قیامت و حشر و نشر و حساب به میان آمد و اصرار می‌نمود که حساب خلایق در ظهور بدیع چگونه شد که احدی اطلاع نیافته؟ بعد قدری از صور علمیه و شئون حکمیّه به قدر ادراک و فهم سامع القاء شد. و بعد ذکر شد که این مدّت مگر تلاوت فرقان ننموده و آیه مبارکه را که می‌فرماید: « **فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ** » (۱۶۸) را ندیده‌اید و به مقصود ملتفت نشده‌اید که معنی سؤال چنان نیست که ادراک نموده‌اید بلکه سؤال به لسان و بیان نیست چنانچه همین آیه مشعر و مدلّ بر آن است؟ و بعد می‌فرماید: « **يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ** » (۱۶۹)

۱۸۷- این است که از وجهه، حساب خلایق کشیده می‌شود و کفر و ایمان و عصیان، جمیع ظاهر می‌گردد. چنانچه الیوم مشهود است که به سیما اهل ضلالت از اصحاب هدایت معلوم و واضح اند. و اگر این عباد خالصا لله و طلبا لرضائه در آیات کتاب ملاحظه نمایند جمیع آنچه را که می‌طلبند البتّه ادراک می‌نمایند. به قسمی که جمیع امور واقعه در این ظهور را از کُلّی و جزئی در آیات او ظاهر و مکشوف ادراک می‌نمایند حتی خروج مظاهر اسماء و صفات را از اوطان، و اعراض و اغماض ملت و دولت را، و سکون و استقرار مظهر کلیّه در ارض معلوم مخصوص.

۱۸۸- و لکن لا يعرف ذلک اِلّا اولو الالباب. اختم القول بما نزل علی محمد من قبل لیكون ختامه المسک الذی یهدی الناس الی رضوان قدس منیر. قال وقوله الحق: « **وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلٰی دَارِ السَّلَامِ** »

وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «(۱۷۰)» لَّهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «(۱۷۱)» لیسبق هذا الفضل على العالم والحمد لله رب العالمين.

۱۸۹- بیان را در هر مطلب مکرر نمودیم که شاید هر نفسی از اعالی و ادانی از این بیانات به قدر و اندازه خود قسمت و نصیب بردارد و اگر نفسی از ادراک بیانی عاجز باشد، از بیان دیگر مقصود خود را ادراک نماید. «لیعلم کلّ اناس مشربهم» (۱۷۲).

۱۹۰- قسم به خدا که این حمامه ترابی را غیر این نعمات نغمه هاست و جز این بیانات رموزها که هر نکته ای از آن مقدّس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت. تا مشیت الهی چه وقت قرار گیرد که عروس های معانی بی حجاب از قصر روحانی قدم ظهور به عرصه قدم گذارند. و ما من امر الا بعد اذنه و ما من قدرة الا بحوله و قوته و ما من إله الا هو. له الخلق و الامر و کلّ بامرہ ينطقون و من اسرار الروح يتكلمون.

۱۹۱- از قبل دو مقام از برای شمس مشرقه از مشارق الهیه بیان نمودیم. یکی مقام توحید و رتبه تفرید، چنانچه از قبل ذکر شد: «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ» (۱۷۳) و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبه حدودات بشریه است. در این مقام هر کدام را هیکلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام به اسمی موسوم و به وصفی موصوف و به امری بدیع و شرعی جدید مأمورند. چنانچه می فرماید: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (۱۷۴)

۱۹۲- نظر به اختلاف این مراتب و مقامات است که بیانات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر می شود و الا فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیه، جمیع در حکم یک کلمه مذکور است. چون اکثر ناس اطلاع بر مقامات مذکوره نیافته اند این است که در کلمات مختلفه آن هیاکل متّحده مضطرب و متزلزل می شوند.

۱۹۳- باری، معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات مقامات است. این است که در مقام توحید و علو تجرید، اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویت بحت بر آن جواهر وجود شده و می شود زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکن اند و بر کرسی بطون الله واقف. یعنی ظهور الله به ظهور شان ظاهر و جمال الله از جمال شان باهر. چنانچه نغمات ربوبیه از این هیاکل احدیه ظاهر شد.

۱۹۴- و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و فقر بحت و فنای بات از ایشان ظاهر است. چنانچه می فرماید: **(إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَمَا أَنَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلَكُم)** (۱۷۵)

۱۹۵- و از این بیانات محققه مثبتة ادراک فرما مسائل خود را که سؤال نموده بودی، تا در دین الهی راسخ شوی و از اختلافات بیانات انبیاء و اصفیاء متزلزل نشوی.

۱۹۶- و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه: **(إِنِّي أَنَا اللَّهُ)**، حق است و ربیبی در آن نیست. چنانچه به کرات مبرهن شد که به ظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و صفة الله در ارض ظاهر. این است که می فرماید: **« وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى »** (۱۷۶) و هم چنین **« إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ »** (۱۷۷) و اگر نغمه ای رسول الله برآرند، این نیز صحیح است و شکی در آن نه. چنانچه می فرماید: **« مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ »** (۱۷۸) و در این مقام همه مرسل اند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونت ازلی. و اگر جمیع ندای انا خاتم النبیین بر آرند آن هم حق است و شبهه را راهی نه و سیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدیّت و ختمیّت و اولیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت آن روح الارواح حقیقی و ساذج السّواذج ازلی اند. و هم چنین اگر بفرمایند: **(نَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ)** (۱۷۹)، این نیز ثابت و ظاهر است. چنانچه به ظاهر در منتهی رتبه عبودیت ظاهر شده اند، احدی را یارای آن نه که به آن نحو از عبودیت در امکان ظاهر شود. این است که از آن جواهر وجود

در مقام استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء به معارج معانی سلطان حقیقی، ادکار ربوبیّه و الوهیّه ظاهر شد. اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده نموده‌اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف، که گویا خود را معدوم صرف دانسته‌اند و ذکر خود را در آن ساحت شرک شمرده‌اند. زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و وجود است و این نزد واصلان بس خطا، چه جای آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان و دل و جان به غیر ذکر جانان مشغول گردد و یا چشم، غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش، غیر نغمه او شنود و یا رجل در غیر سبیل او مشی نماید.

۱۹۷- در این زمان نسمة الله وزیده و روح الله احاطه نموده، قلم از حرکت ممنوع و لسان از بیان مقطوع گشته.

۱۹۸- باری، نظر به این مقام، ذکر ربوبیّه و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام رسالت اظهار رسالت فرمودند و هم چنین در هر مقام به اقتضای آن ذکری فرمودند و همه را نسبت به خود داده‌اند از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیّه الی عوالم ملکیه. این است که آنچه بفرمایند و هرچه ذکر نمایند از الوهیّت و ربوبیّت و نبوت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت، همه حق است و شبهه‌ای در آن نیست. پس باید تفکر در این بیانات که استدلال شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال مظاهر غیبیه و مطالع قدسیّه، احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد.

۱۹۹- باری، در کلمات شمس حقیقت باید تفکر نمود و اگر ادراک نشد باید از واقفین مخازن علم سؤال شود تا بیان فرمایند و رفع اشکال نمایند نه آنکه به عقل ناقص خود کلمات قدسیّه را تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود نیابند بنای ردّ و اعتراض گذارند. چنانچه الیوم علماء و فقهای عصر که بر مسند علم و فضل نشستند و جاهل را علم نام گذاشته‌اند و ظلم را عدل نامیده‌اند اگر مجعولات خاطر خود را از شمس حقیقی سؤال نمایند و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب مثل خود ادراک نموده‌اند نشنوند البتّه نفی علم از آن معدن و منبع علم نمایند.

۲۰۰- چنانچه در هر زمانی این واقع شد. مثل اینکه مذکور شد در سؤال از اهله که از سید وجود نمودند و آن حضرت به امر الهی جواب فرمود که « هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ » (۱۸۰) بعد از استماع، نفی علم از آن حضرت نمودند.

۲۰۱- و هم چنین در آیه روح که می فرماید: « وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي » (۱۸۱) و چون این جواب مذکور شد کل فریاد و اوپلا بر آوردند که جاهلی که نمی داند روح چه چیز است خود را عالم علم لدنی می داند. و الیوم چون علمای عصر به اسم آن حضرت مفتخرند و آباء خود را هم مدعن دیده اند لهذا تقلیداً حکمش را قبول دارند. چنانچه اگر انصاف باشد و الیوم در جواب امثال این مسائل چنین جواب بشنوند البتّه ردّ نمایند و اعتراض کنند و همان سخن های قبل را اعاده نمایند چنانچه نمودند. با اینکه آن جواهر وجود مقدّسند از کلّ این علم های مجعوله و منزّه اند از جمیع این کلمات محدوده و متعالی اند از ادراک هر مدرکی. کلّ این علوم نزد آن علم کذب صرف است و جمیع این ادراکات افک محض. بلکه هرچه از آن معادن حکمت الهی و مخازن علم صمدانی ظاهر می شود علم همان است. (و الْعِلْمُ نُقْطَةٌ كَثْرَهَا الْجَاهِلُونَ) (۱۸۲) دلیل بر آن، (و الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ) (۱۸۳) مثبت این بیان.

۲۰۲- باری، چون معنی علم را ادراک نموده اند و افکار مجعوله خود را که ناشی از مظاهر جهل شده، اسم آن را علم گذاشته، بر مبدء علوم وارد آورده اند آنچه دیده اید و شنیده اید.

۲۰۳- مثلاً در کتاب یکی از عباد که مشهور به علم و فضل است و خود را از صناید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را ردّ و سبّ نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحا و تصریحا مشهود است. و این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم. هر چند این بنده اقبال به ملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم ولیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائیلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود. باری، کتب عربیه او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر

نمود کتابی از ایشان که مسمی به "ارشاد العوام" است در این بلد یافت می‌شود. اگر چه از این اسم رائحه کبر و غرور استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سیل نفس و هوئی سالکند و در تیه جهل و عمی ساکن، گویا حدیث مشهور را فراموش نموده‌اند که می‌فرماید: **(الْعِلْمُ تَمَامُ الْمَعْلُومِ وَالْقُدْرَةُ وَالْعِزَّةُ تَمَامُ الْخَلْقِ)** (۱۸۴) با وجود این کتاب را طلب نموده، چند روز معدود نزد بنده بود و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد. از قضا مرتبه ثانی جانی بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود. ملاحظه شد که قریب بیست علم او ازید، شرط معرفت معراج نوشته‌اند و همچو مستفاد شد که اگر نفسی این علوم را درست ادراک نموده باشد به معرفت این امر عالی متعالی فائز نگردد. و از جمله علوم، علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیه مردوده را شرط ادراک علوم باقیه قدسیه شمرده.

۲۰۴- سبحان الله، با این ادراک چه اعتراضات و تهمت‌ها که به هیاکل علم نامتناهی الهی وارد آورده. فنعم ما قال:

متهم داری کسانی را که حق

کرد امین مخزن هفتم

طبق ۱۸۴ (۱۸۴) ۱۸۵

و یک نفر از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم و عقول ملتفت این مزخرفات نشده. با اینکه بر هر صاحب بصیرتی واضح و هویدا است که این گونه علم‌ها لم یزل مردود حق بوده و هست. و چگونه علومی که مردود است نزد علمای حقیقی، ادراک آن شرط ادراک معارج می‌شود با اینکه صاحب معراج حرفی از این علوم محدوده محجوبه حمل نفرموده و قلب منیر آن سید لولاک از جمیع این اشارات مقدس و منزّه بوده؟ چه خوب می‌گوید:

حق سوار باد پیران چون خدنگ (۱۸۶)

جمله ادراکات بر خرهای لنگ

والله هر کس بخوهد سر معراج را ادراک نماید و یا قطره‌ای از عرفان این بحر بنوشد اگر هم این علوم نزد او باشد یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد البتّه باید پاک و منزّه نماید تا سر این امر در مرآت قلب او تجلّی نماید.

۲۰۵- و الیوم متغمّسان بحر علوم صمدانی و ساکنان فلک حکمت ربّانی مردم را از تحصیل این علوم نهی می‌فرمایند و صدور منیرشان بحمدالله منزّه از این اشارات است و مقدّس از این حجبات. حجاب اکبر را که می‌فرماید: **(العلم حجاب الأكبر ۱۸۷)** به نار محبّت یار سوختیم و خیمه دیگر برافراختیم و به این افتخار می‌نمائیم که الحمدلله سبحات جلال را به نار جمال محبوب سوختیم و جز مقصود در قلب و دل جا ندادیم نه به علمی جز علم به او متمسّکیم و نه به معلومی جز تجلّی انوار او متشبّث.

۲۰۶- باری، بسیار متعجّب شدم، از این بیانات ندیدم مگر اینکه می‌خواهد بر مردم برساند که جمیع این علوم نزد ایشان است با وجود اینکه قسم به خدا نسیمی از ریاض علم الهی نشنیده و بر حرفی از اسرار حکمت ربّانی اطلاع نیافته. بلکه اگر معنی علم گفته شود البتّه مضطرب شود و جبل وجود او مندک گردد. با وجود این اقوال سخیفه بی معنی چه دعوی‌های زیاده از حدّ نموده.

۲۰۷- سبحان الله، چقدر متعجّبم از مردمی که به او گرویده‌اند و تابع چنین شخصی گشته‌اند. به تراب قناعت نموده و اقبال جسته‌اند و از ربّ الارباب معرض گشته‌اند و از نغمه بلبل و جمال گل به نعیب زاغ و جمال کلاغ قناعت نموده‌اند. و دیگر چه چیزها ملاحظه شد از کلمات مجعوله این کتاب. فی الحقیقه حیف است که قلم به تحریر ذکر آن مطالب مشغول شود و یا اوقات مصروف به آن گردد ولیکن اگر محکی یافت می‌شد حقّ از باطل و نور از ظلمت و شمس از ظلّ معلوم می‌آمد.

۲۰۸- از جمله علموی که این مرد مدّعی به آن شده صنعت کیمیاست. بسیار طالبم که سلطانی و یا نفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ به عالم شهود و از قول به فعل از ایشان طلب نماید و این بی علم فانی هم که دعوی این گونه علوم ننموده و بلکه کون این علوم و فقدان آن را

علت علم و جهل نمی دانم با این مرد در همین فقره قیام نمائیم تا صدق و کذب معلوم شود. ولیکن چه فائده، از ناس این زمان جز زخم سنان ندیده‌ام و غیر سمّ قاتل چیزی نچشیده‌ام. هنوز اثر حدید برگردن باقی است و هنوز علائم جفا از تمام بدن ظاهر.

۲۰۹- و در مراتب علم و جهل و عرفان و ایقان او در کتابی که ترک نشد از آن امری ذکر شده، این است که می فرماید: «إِنَّ شَجَرَةَ الرَّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ» (۱۸۸) و بعد بیانات دیگر می فرماید تا اینکه منتهی می شود به این ذکر: «دُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» (۱۸۹) ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شده. و این شخص هم خود را در کتاب خود از بابت خفص جناح عبد اثیم ذکر نموده: اثیم فی الکتاب و عزیز بین الانعام و کریم فی الإسم.

۲۱۰- تفکر در آیه مبارکه نموده تا معنی «وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (۱۹۰) درست در لوح قلب ثبت شود. با وجود این جمعی معتقد او شده و از موسی علم و عدل اعراض نموده به سامری جهل تمسک بسته‌اند و از شمس معانی که در سماء لایزالی الهی مشرق است معرض گشته‌اند و کآن لم یکن انگاشته‌اند.

۲۱۱- باری ای برادر من، لثالی علم ربّانی جز از معدن الهی بدست نیاید و رائحهٔ ریحان معنوی جز از گلزار حقیقی استشمام نشود و گل‌های علوم احدیه جز از مدینهٔ قلوب صافیه نروید. «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي حَبَتْ لَأَيَّحْرُجُ إِلَّا نَكِدًا» (۱۹۱)

۲۱۲- و چون مفهوم گشت که تغنیات و رقاء هوّیه را احدی ادراک ننماید الا اهلش لهذا بر هر نفسی لازم و واجب است که مشکلات مسائل الهیه و معضلات اشارات مطالع قدسیه را بر صاحبان افتدهٔ منیره و حاملان اسرار احدیه عرضه دارد تا به تأییدات ربّانی و افاضات الهی حلّ مسائل شود نه به تأییدات علوم اکتسابی. «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱۹۲)

۲۱۳- ولیکن ای برادر من، شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از

جميع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید. و هم چنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جميع نقوش شبحیه و صور ظلیّه مقدّس گرداند به قسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را به جهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید. چنانچه الیوم اکثری به این دو وجه، از وجه باقی و حضرت معانی باز مانده اند و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان می چرند. و باید در کلّ حین توکلّ به حقّ نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و به ربّ الارباب در بندد. و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و به صبر و اصطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بی فائده احتراز کند. چه زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سمی است هلاک کننده. نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را بگدازد. اثر آن نار به ساعتی فانی شود و اثر این نار به قرنی باقی ماند.

۲۱۴- و غیبت را ضلالت شمرد و به آن عرصه هرگز قدم نگذارد، زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند. به قلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ. مصاحبت منقطعین را غنیمت شمرد و عزلت از متمسکین و متکبرین را نعمت شمرد. در اسحار به ادکار مشغول شود و به تمام همّت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد. غفلت را به نار حبّ و ذکر بسوزاند و از ما سوی الله چون برق در گذرد. و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد. رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد به انسان و اهل بیان. و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حقّ احتراز نجوید. و آنچه برای خود نمی پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند. و از خاطیان در کمال استیلاء در گذرد و طلب مغفرت نماید. و بر عاصیان قلم عفو در کشد و به حقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است. ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موفق شود و خمر بقا چشد و به ملاً اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و به اسفل

درکات نیران مقرر یابد. باری، مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه آن است که سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد.

۲۱۵- و این شرایط از صفات عالین و سجدیه روحانیین است که در شرایط مجاهدین و مشی سالکین در مناهج علم الیقین ذکر یافت. و بعد از تحقق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق، لفظ مجاهد درباره او صادق می آید. و چون به عمل « وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا » (۱۹۳) مؤید شد البتّه به بشارت « لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا » مستبشر خواهد شد.

۲۱۶- و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد و نسیم محبت از شطر احدیه وزید ظلمت ضلالت شکّ و ریب زائل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید. در آن حین بشیر معنوی به بشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را به صور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید. و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبدول دارد به قسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می بیند و رجوع به آیات واضحه آفاقیه و خفیّات مستوره انفسیه می نماید و به عین الله بدیعه در هر ذره بابی مفتوح مشاهده نماید برای وصول به مراتب عین الیقین و حقّ الیقین و نور الیقین، و در جمیع اشیاء اسرار تجلی وحدانیّه و آثار ظهور صمدانیّه ملاحظه کند.

۲۱۷- قسم به خدا که اگر سالک سبیل هدی و طالب معارج تقی به این مقام بلند اعلی واصل گردد رائحه حقّ را از فرسنگ های بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق کلّ شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیّز شود که حقّ را از باطل، چون شمس از ظلّ، فرق گذارد. مثلا اگر نسیم حقّ از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البتّه استشمام کند. و هم چنین جمیع آثار حقّ را از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه، از افعال و اعمال و آثار ما سوی امتیاز دهد چنانچه اهل لؤلؤ، لؤلؤ را از حجر و انسان، ربیع را از خریف و حرارت را از برودت. و دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد البتّه رائحه

جانان را از منازل بعیده بیابد و از اثر آن رائج به مصر ایقان حضرت مٔان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقه شجره آن مدینه استماع نماید و از تراب آن مدینه تسبیح و تقدیس ربّ الارباب به گوش ظاهر و باطن شنود و اسرار رجوع و ایاب را به چشم سرّ ملاحظه فرماید. چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که به امر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه مقدر شده. بی آب رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبّه الله بیفزاید. در هر گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور. از لاله‌های بدیعش سرّ نار موسوی ظاهر و از نفحات قدسیه اش نفخه روح القدس عیسوی باهر. بی ذهب غنا بخشد و بی فنا بقا عطا فرماید. در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه اش صد هزار حکمت مخزون.

۲۱۸- و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ما سوی چنان به آن مدینه انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند. دلایل قطعیّه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند. و این مدینه در رأس هزار سنه او ازید او اقلّ تجدید شود و تزیین یابد.

۲۱۹- پس ای حبیب من، باید جهدی نمود تا به آن مدینه واصل شویم و به عنایت الهیه و تفقّدات ربّانیّه کشف سبحات جلال نمائیم تا به استقامت تمام جان پژمرده را در ره محبوب تازه نثار نمائیم و صد هزار عجز و نیاز آریم تا به آن فوز فائز شویم. و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی. مثلاً در عهد موسی تورات بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من یبعثه الله کتاب او که رجوع کلّ کتب به آن است و مهیمن است بر جمیع کتب. و در این مدائن، ارزاق مقدر است و نعم باقیه مقرر. غذای روحانی بخشد و نعمت قدمانی چشاند. بر اهل تجرید نعمت توحید عطا فرماید، بی نصیبان را نصیب کرم نماید و آوارگان صحرای جهل را کأس علم عنایت کند. و هدایت و عنایت و علم و معرفت و ایمان و ایقان کلّ من فی السموات و الارض در این مدائن مکنون و مخزون گشته.

۲۲۰- مثلاً فرقان از برای اُمّت رسول حصن محکم بوده که در زمان او هر نفسی داخل او شد از رمی شیاطین و رمح مخالفین و ظنونات مجتّه و اشارات شرکیّه محفوظ ماند. و هم چنین مرزوق شد به فواکه طیّبه احدیه و اثمار علم شجره الهیه و از انهار ماء غیر آسن معرفت نوشید و خمر اسرار توحید و تفرید چشید.

۲۲۱- چنانچه جمیع ما یحتاج آن اُمّت از احکام دین و شریعت سیّد المرسلین در آن رضوان مبین موجود و معین گشته. و آن است حجّت باقیه برای اهلش بعد از نقطه فرقان زیرا مسلم است حکم آن و محقق الوقوع است امر آن. و جمیع مأمور به اتباع آن بوده اند تا ظهور بدیع در سنه ستین. و آن است که طالبان را به رضوان وصال می‌رساند و مجاهدان و مهاجران را به سراق قرب فائز فرماید. دلیلی است محکم و حجّتی است اعظم. و غیر آن را از روایات و کتب و احادیث این فخر نه زیرا حدیث و صاحبان حدیث، وجود و قولشان به حکم کتاب ثابت و محقق شده. و دیگر آنکه در احادیث اختلاف بسیار است و شبهه بی شمار.

۲۲۲- چنانچه نقطه فرقان در آخر امر فرمودند که **(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابِ اللَّهِ وَعِزَّتِي) (۱۹۴)** با اینکه احادیث بسیار از منبع رسالت و معدن هدایت نازل شده بود با وجود این جز ذکر کتاب چیزی نفرمودند و آن را سبب اعظم و دلیل اقوم برای طالبان مقرر فرمودند که هادی عباد باشد تا یوم معاد. ۲۲۳- حال به چشم انصاف و قلب طاهر و نفس زکیّه ملاحظه فرمائید که در کتاب خدا که مسلم بین طرفین است از عامّه و خاصّه، چه را حجّت برای معرفت عباد قرار فرموده. باید بنده و شما و کلّ من علی الارض به نور آن تمسک جست، حقّ را از باطل و ضلالت را از هدایت تمیز دهیم و فرق گذاریم. زیرا که حجّت منحصر شد به دو، یکی کتاب و دیگر عترت. عترت که از میان رفته، پس منحصر شد به کتاب.

۲۲۴- و اوّل کتاب می‌فرماید: **« الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ » (۱۹۵)** در حروف مقطعه فرقان اسرار هوّیه مستور گشته و لئالی احدیه در صدف این حروف مخزون شده که این مقام

مجال ذکر آن نه ولیکن بر حسب ظاهر مقصود خود آن حضرت است که به او خطاب می فرماید: یا محمد، این کتاب منزل از سماء احدیّه، نیست ربیبی و شکی در آن، هدایتی است برای پرهیزکاران. ملاحظه فرمائید که همین فرقان را مقرر و مقدر فرموده برای هدایت کلّ من فی السموات و الارض و بنفسه آن ذات احدیّه و غیب هوّیه شهادت داده بر آنکه شکّ و شبهه در آن نیست که هادی عباد است الی یوم معاد. آیا انصاف هست ثقل اعظم را که خدا شهادت بر حقیّت آن داده و حکم بر حقیّت آن فرموده، این عباد در آن شکّ نمایند و یا شبهه کنند و یا امری را که او سبب هدایت و وصول به معارج معرفت قرار فرموده، از آن اعراض نمایند و امر دیگر طلب نمایند و یا به حرف مزخرف ناس تشکیک نمایند که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر نشده و حال آنکه اگر امری یا احدائی غیر کتاب الهی علت و دلیل برای هدایت خلق بود البتّه در آیه مذکور می شد.

۲۲۵- باری، باید از امر مبرم الهی و از تقدیر مقدر صمدانی که در آیه ذکر یافت تجاوز ننمائیم و کتب بدیعه را مصدّق شویم چه اگر تصدیق این کتب را ننمائیم تصدیق این آیه مبارکه نشده. چنانچه این واضح است که هر کس تصدیق فرقان ننمود فی الحقیقه مصدّق کتب قبل از فرقان هم نبوده. و این معانی از ظاهر آیه مستفاد می شود. و اگر معانی مستوره آن ذکر شود و اسرار مکنونه آن بیان گردد البتّه زمان به آخر نرساند و کون حمل ننماید. و کان الله علی ما اقول شهیدا.

۲۲۶- و هم چنین در جای دیگر می فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۱۹۶) که ترجمه ظاهر آن این است: اگر بودید شما در شکّ و شبهه در آنچه ما نازل فرمودیم بر عبد خود محمد، پس بیارید سوره ای به مثل این سوره منزه و بخوانید شهدای خود را یعنی علمای خود را تا اعانت نمایند شما را در انزال سوره اگر هستید راست گویان. حال ملاحظه فرمائید چه مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگ است قدر آن که حجّت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیّت نافذه را به آن ختم فرموده. و هیچ شیئی را آن سلطان احدیّه در اظهار حجّت خود به آن شریک نفرموده چه میانه حجج و دلائل، آیات به

منزله شمس است و سوای آن به منزله نجوم. و آن است حجت باقیه و برهان ثابت و نور مضیء از جانب سلطان حقیقی در میان عباد. هیچ فضلی به آن نرسد و هیچ امری بر آن سبقت نگیرد. کنز لئالی الهیه است و مخزن اسرار احدیه. و آن است خیط محکم و حبل مستحکم و عروه وثقی و نور لا یطفی. شریعه معارف الهیه از آن در جریان است و نار حکمت بالغه صمدانیه از آن در فوران. این ناری است که در یک حین دو اثر از آن ظاهر است، در مقبلین حرارت حبّ احداث نماید و در مبغضین برودت غفلت آورد.

۲۲۷- ای رفیق، باید از امر الهی نگذریم و به آنچه حجت خود قرار فرموده راضی شویم و سر بنهیم. خلاصه، حجت و برهان این آیه منزله اعظم از آن است که این علیل تواند اقامه دلیل نماید والله یقول الحقّ و هو ینهدی السبیل و هو القاهر فوق عباده و هو العزیز الجمیل.

۲۲۸- و هم چنین می فرماید: « تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ » (۱۹۷) می فرماید: این است آیات منزله از سماء هوّیه، می خوانیم بر شما. پس به کدام سخن بعد از ظهور حقّ و نزول آیات او ایمان می آورند؟ اگر تلویح این آیه را ملتفت شوی می فهمی که هرگز مظهري اکبر از انبیاء نبوده و حجتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض ظاهر نشده. بلکه اعظم از این حجت، حجتی ممکن نه إلا ما شاء ربک.

۲۲۹- و در جای دیگر می فرماید: « وَبِئْسَ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشْرُهُ بَعْدَ ابِّ إِلِيمٍ » (۱۹۸) یعنی وای بر افک کننده گنهکار که می شنود آیات نازل از سماء مشیت الهیه را که خوانده می شود بر او، پس استکبار می نماید که گویا نشنیده آن را، پس بشارت ده او را به عذابی دردناک. اشارات همین آیه کلّ من فی السموات و الارض را کفایت می کند لو کان الناس فی آیات ربهم یتفرسون. چنانچه الیوم می شنوید که اگر از آیات الهیه قرائت شود احدی اعتنا ندارد که گویا پست ترین امرها نزدشان آیات الهیه است و حال آنکه اعظم از آیات امری نبوده و نخواهد بود. بگو به ایشان: ای بیخبران، می گوئید آنچه را قبل، پدران شما گفتند.

اگر ایشان ثمری از شجرهٔ اعراض خود دیدند شما هم خواهید دید. و عنقریب با آبای خود در نار مقرّ خواهید یافت. "فالنار مثواهم فبئس مثوی الظالمین" (۱۹۹).

۲۳۰- و در جای دیگر می‌فرماید: «وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (۲۰۰) یعنی در وقتی که عالم شود از آیات ما شیئی را، اخذ می‌نماید آن را از روی استهزاء از برای ایشان است عذابی خوارکننده. از جملهٔ استهزاء این بود که می‌گفتند معجزهٔ دیگر ظاهر نما و برهان دیگر بیاور. آن یکی «فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ» (۲۰۱) می‌گفت و دیگر «إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقِّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ» (۲۰۲) مذکور می‌داشت. به مثل یهودان عهد موسی که تبدیل نمودند مائدهٔ سمائیه را به اشیای خبیثهٔ سیر و پیاز، آن قوم هم طلب تبدیل می‌نمودند آیات منزله را به ظنونات نجسهٔ کثیفه. چنانچه الیوم مشاهده می‌شود که مائدهٔ معنویّه از سماء رحمت الهیه و غمام مکرمت سبحانیّه نازل است و بحور حیوان در رضوان جنان به امر خالق کن فکان در موج و جریان و جمیع چون کلاب بر اجساد میته مجتمع آمده‌اند و به برکهٔ شور که ملح اجاج است قانع گشته‌اند. سبحان الله، کمال تحیّر حاصل است از عبادی که بعد از ارتفاع اعلام مدلول، طلب دلیل می‌نمایند و بعد از ظهور شمس معلوم، به اشارات علم تمسک جستند. مثل آن است که از آفتاب در اثبات نور او حجّت طلبند و یا از باران نیشان در اثبات فیضش برهان جویند. حجّت آفتاب نور اوست که اشراق نموده و عالم را فرا گرفته و برهان نیشان جود اوست که عالم را به ردای جدید تازه فرموده. بلی، کور از آفتاب جز گرمی حاصلی نداند و ارض جز از رحمت نسانی فضلی احصاء ننماید.

«عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز نقشی که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا» (۲۰۳)

۲۳۱- و در جای دیگر می‌فرماید: «وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۲۰۴) یعنی در وقتی که تلاوت کرده می‌شود بر ایشان آیات ما، نیست حجّت ایشان مگر آنکه بگویند بیاورید پدرهای ما را اگر هستیید راست گویان. مشاهده نما که چه

حجّت‌ها بر آن رحمت‌های کامله و واسعه می‌گرفتند. به آیاتی که حرفی از آن اعظم است از خلق سماوات و ارض و مردگان وادی نفس و هوی را به روح ایمان زنده می‌فرماید استهزاء می‌نمودند و می‌گفتند: پدرهای ما را از قبر بیرون آر. این بود اعراض و استکبار قوم. و هر کدام از این آیات برای کلّ من علی الارض حجّتی است محکم و برهانی است معظّم که جمیع ارض را کفایت می‌کند لو انتم فی آیات الله تتفکّرون. و در همین آیه مذکوره لثالی اسرار مکنون است. اگر فی الجملة دردی یافت شود دوا می‌رسد.

۲۳۲- گوش به حرف‌های مزخرف عباد مدهید که می‌گویند کتاب و آیات از برای عوام حجّت نمی‌شود زیرا که نمی‌فهمند و احصاء نمی‌کنند، با اینکه این قرآن حجّت است بر مشرق و مغرب عالم. اگر قوّه ادراک آن در مردم نبود چگونه حجّت بر کلّ واقع می‌شد؟ از این قرار، بر معرفت الهیه هم نفسی مکلف نیست و لازم نه زیرا که عرفان او اعظم از عرفان کتاب اوست و عوام استعداد ادراک آن ندارند.

۲۳۳- باری، این سخن به غایت لغو و غیر مقبول است. همه از روی کبر و غرور گفته می‌شود که مردم را از ریاض رضای الهی دور کنند و زمام آنها را محکم حفظ نمایند. با اینکه نزد حقّ این عوام از علمای ایشان که از حقّ اعراض نموده‌اند به غایت مقبول‌تر و پسندیده‌ترند. و فهم کلمات الهیه و درک بیانات حمامات معنویه هیچ دخلی به علم ظاهری ندارد. این منوط به صفای قلب و تزکیه نفوس و فراغت روح است. چنانچه حال عبادی چند موجودند که حرفی از رسوم علم ندیده‌اند و بر رفرع علم جالسند و از سحاب فیض الهی ریاض قلوبشان به گل‌های حکمت و لاله‌های معرفت تزیین یافته. فطوبی للمخلصین من انوار یوم عظیم.

۲۳۴- و هم چنین می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسُؤُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۲۰۵) و هم چنین می‌فرماید: «وَيَقُولُونَ أَأَنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ» (۲۰۶) مضمون این آیه واضح است. مشاهده فرمائید که بعد از تنزیل آیات چه می‌گفتند: آیا ما ترک

کننده ایم خدایان خود را برای شاعری مجنون؟ که آن حضرت را شاعر می‌نامیدند و به آیات الهیه سخریه می‌نمودند و می‌گفتند: این کلمات اساطیر اولین است، یعنی کلماتی است که قبل گفته شده و محمد آن کلمات را ترکیب نموده می‌گوید از خداست.

۲۳۵- چنانچه الیوم به مثل همان را شنیده‌اید که نسبت به این امر می‌دهند و می‌گویند که این کلمات را با کلمات قبل ترکیب نموده و یا کلماتی است مغلوط. قد کبر قولهم وصغر شأنهم وحدهم.

۲۳۶- این است که بعد از این انکارها و اعتراضات که مذکور شد گفتند: بعد از موسی و عیسی، موافق کتب نباید نبی مستقل که ناسخ شریعت باشد مبعوث شود. باید شخصی بیاید که مکمل شریعت قبل باشد. این آیه مبارکه که مشعر بر جمیع مطالب الهیه و مدل بر عدم انقطاع فیوضات رحمانیه است نازل شد: «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ» (۲۰۷) و به تحقیق آمد شما را یوسف از پیش با بیته‌ها، پس پیوسته بودید در شک از آنچه آمد شما را به آن، تا چون هلاک شد گفتید مبعوث نمی‌گرداند خدا بعد از او رسولی را، و هم چنین اضلال می‌کند خدا کسی را که اوست اسراف کننده و شک آورنده به پروردگار خود. پس، از این آیه ادراک فرمائید و یقین کنید که در هر عصر امم آن عهد به آیه‌ای از کتاب تمسک بسته از این گونه حرف‌های مزخرف می‌گفتند که دیگر نبی نباید در ابداع بیاید. مثل آنکه آیه انجیل را که مذکور شده، علمای آن استدلال به آن نمودند که هرگز حکم انجیل مرتفع نمی‌شود و پیغمبری مستقل مبعوث نگردد الا برای اثبات شریعت انجیل. و اکثری از ملل مبتلا به این مرض روحی شده‌اند.

۲۳۷- چنانچه اهل فرقان را می‌بینی که چگونه به مثل امم قبل به ذکر خاتم النبیین محتجب گشته‌اند، با اینکه خود مقررند بر اینکه «مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (۲۰۸) بعد که راسخ در علوم و اممها و نفسها و ذاتها و جوهرها بیان می‌فرماید که قدری مخالف هوای ایشان واقع می‌شود این است که می‌شنوی که چه می‌گویند و چه می‌کنند. و نیست اینها مگر از رؤسای ناس در

دین یعنی آنهایی که الهی به جزهوی اخذ نکرده‌اند و به غیر ذهب مذهبی نیافته‌اند و به حجابات علم محتجب گشته‌اند و به ضلالت آن گمراه شده‌اند. چنانچه به تصریح تمام ربّ الانام می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (۲۰۹) یعنی آیا دیدی آن غافل را که گرفت خدای خود خواهش‌های نفس خود را و اضلال کرد خدا او را بر علمی، و مهر نهاد بر گوش و دلش و گردانید بر چشمش پرده، پس که هدایت می‌کند او را از بعد خدا؟ آیا پند نمی‌گیرید؟

۲۳۸- در معنی «وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» اگر چه در ظاهر آن است که ذکر شده ولیکن نزد این فانی، مقصود از آیه علمای عصراند که اعراض از جمال حق نمودند و به علوم خود که از نفس و هوی ناشی گشته متمسک شده بر نبأ الهی و امر او احتجاج می‌نمودند. «قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ» (۲۱۰) و هم چنین می‌فرماید: «وَإِذَا تُلْتَمَسُ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرَىٰ» (۲۱۱) و الحقّ يقول: و چون خواننده شود بر ایشان، یعنی بر آن کفره فجره، آیات قدسیّه احدیه، گویند آن مشرکان از حقّ بی خبران، نیست این رسول پروردگار مگر مردی که می‌خواهد منع کند شما را از آنچه که می‌پرستیدند آن را پدرهای شما و دیگر گفتند نیست این مگر کذبی افترا کرده شده.

۲۳۹- بشنوید ندای قدس الهی و نوای خوش صمدانی را که چگونه در تلویح، انذار فرموده مکذّبین آیات را و بیزاری جسته منکرین کلمات قدسیّه را. و بعد ناس را ملاحظه فرمائید از کوثر قرب و اعراض و استکبار آن محرومان را بر آن جمال قدس. با اینکه آن جوهر لطف و کرم، هیاکل عدم را به عرصه قدم هدایت می‌فرمود و آن فقیران حقیقی را به شریعه قدسیّه غنا دلالت می‌نمود مع ذلک بعضی می‌گفتند این مردی است افترا کننده بر پروردگار عالمیان و بعضی می‌گفتند این منع کننده است ناس را از شریعه دین و ایمان و برخی نسبت جنون می‌دادند و امثال ذلک.

۲۴۰- چنانچه الیوم مشاهده می‌کنید چه سخن‌های لغو که به آن جوهر بقا گفته‌اند و چه نسبت‌ها و خطاها که به آن منبع و معدن عصمت داده‌اند. با اینکه در کتاب الهی و لوح قدس صمدانی در جمیع اوراق و کلمات، انداز فرموده مکذبین و معرضین آیات منزله را و بشارت فرموده مقبلین آن را، با وجود این چقدر اعتراضات که بر آیات منزله از سماوات قدسیّه بدعیّه نموده‌اند. و حال آنکه چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوه سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات به مثابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل شود. چه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لائح است مفتخر شدند هر کدام به کتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات آن احصا گشته و از این غمام رحمت رحمانی این قدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده. چنانچه بیست مجلد الآن به دست می‌آید و چه مقدار که هنوز به دست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده و به دست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده‌اند.

۲۴۱- ای برادر، باید چشم گشود و تفکر نمود و ملتجی به مظاهر الهیه شد که شاید از مواعظ واضحه کتاب پند گیریم و از نصائح مذکوره در الواح متنبّه شویم، اعتراض بر منزل آیات نکنیم، امرش را به جان تسلیم کنیم و حکمش را به تمام جان و روان قبول نمائیم و مدعن شویم که شاید در فضای رحمت وارد شویم و در شاطی فضل مسکن یابیم. «وإنّه بعباده لغفور رحیم» (۲۱۲).

۲۴۲- و هم چنین می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ» (۲۱۳) چقدر واضح است مقصود در این آیه و چه مبرهن است حجّیت آیات منزله. و این آیه در وقتی نازل شد که کفار به اسلام اذیت می‌نمودند و نسبت کفر می‌دادند چنانچه نسبت می‌دادند به اصحاب آن حضرت که به خدا کافر شده‌اید و به ساحری کذاب مؤمن و موقن گشته‌اید. و در صدر اسلام که هنوز امر بر حسب ظاهر قوت نداشت در هر مقام و مکان که دوستان آن حضرت را ملاقات می‌نمودند نهایت اذیت و زجر و رجم و سب بر آن مقبلین الی الله معمول می‌داشتند. در این وقت این آیه مبارکه از سماء احدیه نازل شد به برهانی واضح و

دلیلی لائح. و تعلیم فرمود اصحاب آن حضرت را که بگوئید به کافران و مشرکان که آیا اذیت می‌کنید ما را و ستم می‌نمائید و عملی از ما صادر نشد مگر آنکه ایمان آوردیم به خدا و به آیاتی که نازل شد بر ما از لسان محمد، و هم چنین آیاتی که نازل شد بر انبیای او از قبل که مقصود این است تقصیری نداریم مگر آنکه آیات جدیدۀ بدیعۀ الهیۀ را که بر محمد نازل شد و آیات قدیمه که بر انبیای قبل نازل شد جمیع را من عند الله دانستیم و تصدیق و اذعان نمودیم. و این دلیلی است که سلطان احدیۀ تعلیم فرموده عباد خود را.

۲۴۳- مع ذلک آیا جائز است این آیات بدیعه که احاطه فرمود شرق و غرب را، از آن معرض شوند و خود را از اهل ایمان دانند؟ و یا آنکه مؤمن شوند منزل آیات را؟ به این استدلال که خود فرموده مقرّین را از اهل ایمان محسوب نفرماید؟ حاشا ثمّ حاشا که مقبلین و مقرّین آیات احدیۀ را از ابواب رحمت خود براند و متمسّکین به حجّت مثبتۀ را تهدید فرماید. إذ إنّ مثبت الحقّ بآياته و محقق الامر بکلماته و إنّ لهو المقتدر المهيمن القدير.

۲۴۴- و هم چنین می‌فرماید: « وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ » (۲۱۴) و اکثری آیات فرقانیۀ مدلّ و مشعر بر این مطلب است و این بنده اختصار نمودم به این آیات مذکوره. و حال ملاحظه فرمائید که در جمیع کتاب جز آیات را که حجّت قرار فرموده برای معرفت مظاهر جمال خود، دیگر امری ذکر شده تا به آن متمسّک شوند و اعتراض نمایند؟ بلکه در همه موارد بر منکرین آیات و استهزاء کننده آن وعده نار فرموده‌اند

۲۴۵- چنانچه معلوم شد. حال اگر کسی بیاید به کرورها از آیات و خطب و صحائف و مناجات بی آنکه به تعلیم اخذ نموده باشد، آیا به چه دلیل می‌توان اعتراض نمود و از این فیض اکبر محروم شد؟ و جواب چه خواهند گفت بعد از عروج روح از جسد ظلمانی؟ آیا متمسّک می‌شوند که به فلان حدیث تمسّک جستیم و چون معنی آن را به ظاهر نیافتیم لهذا بر مظهر امر اعتراض نمودیم و از شرائع حقّ دور گشتیم؟ آیا نشنیده‌اید که از جمله علّت اینکه بعضی از انبیاء اولوالعزم بودند نزول

کتاب بود بر آنها؟ و این مسلم است، با وجود این چگونه جائز است که بر صاحب کتب که چندین مجلدات از او ظاهر شده به حرف‌های فلان از روی جهل بعضی کلمات برای القای شبهه در قلوب جمع نموده و شیطان عصر شده برای اغفال عباد و اضلال من فی البلاد، پیروی نمایند و از خورشید فیض الهی بی بهره گردند؟ و از همه این مراتب گذشته، آیا از این نفس قدسی و نفس رحمانی احتراز جویند و ادبار نمایند نمی دانم به که تمسک جویند و به کدام وجه اقبال کنند؟ بلی، «وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيَهَا» (۲۱۵) فقد هدیناک السبیلین فی هدین المنهجین، ثم امش علی ما تختار لنفسک. وهذا قول الحق «وما بعد الحق إلا الضلال» (۲۱۶).

۲۴۶- و از جمله ادله بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هوّیه در هیکل بشریه ظاهر می شد بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه به دنیا و جهتی نداشته اند به ضیاء شمس نبوت مستضیء و به انوار قمر هدایت مهتدی می شدند و به لقاء الله فائز می گشتند. لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء می نمودند. چنانچه از لسان آن گمراهان می فرماید: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِي كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ» (۲۱۷) اعتراض می نمودند و به آن مظاهر قدسیه می گفتند که متابعت شما نکرده مگر ارادل ما که اعتنائی به شأن آنها نیست و مقصودشان این بوده که علماء و اغنیاء و معارف قوم به شما ایمان نیاوردند و به این دلیل و امثال آن، استدلال بر بطلان من له الحق می نمودند.

۲۴۷- و اما در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین و فضلالی کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق شدند و به عنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند. بعضی از اسامی آنها ذکر می شود که شاید سبب استقامت انفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنّه شود.

۲۴۸- از آن جمله جناب ملا حسین است که محلّ اشراق شمس ظهور شدند. لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیته و ما استقرّ علی کرسی صمدانیته. و جناب آقا سیّد یحیی که وحید عصر و فرید زمان خود بودند و ملا محمد علی زنجانی و ملا علی بسطامی و ملا سعید بارفروشی و ملا نعمه الله مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی و ملا مهدی خوئی و آقا سیّد حسین ترشیزی و ملا مهدی کندی و برادر او ملا باقر و ملا عبد الخالق یزدی و ملا علی برقانی و امثال آنها که قریب چهارصد نفر بودند که اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده.

۲۴۹- همه اینها مهتدی و مقرّ و مدعن گشتند برای آن شمس ظهور به قسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و به رضای ذی الجلال پیوستند. و از سر جان برای جانان برخاستند و انفاق نمودند به جمیع آنچه مرزوق گشته بودند. به قسمی که سینه‌هاشان محلّ تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان مشرکین. چنانچه ارضی نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجرّده آشامید و سیفی نماند مگر آنکه به گردن‌هاشان ممسوح گشت. و دلیل بر صدق قولشان فعلشان بس. آیا شهادت این نفوس قدسیّه که به این طریق جان در راه دوست دادند که همه عالم از ایثار دل و جانشان متحیر گشتند کفایت نمی‌کند برای این عبادی که هستند، و انکار بعضی عباد که دین را به درهمی دادند و بقا را به فنا تبدیل نمودند و کوثر قرب را به چشمه‌های شور معاوضه کردند و به جز اخذ اموال ناس مرادی نجویند؟ چنانچه مشاهده می‌شود که کلّ به زخارف دنیا مشغول شده‌اند و از ربّ اعلی دور مانده.

۲۵۰- حال انصاف دهید که شهادت اینها مقبول و مسموع است که قولشان و فعلشان موافق و ظاهرشان و باطنشان مطابق به نحوی که تاهت العقول فی افعالهم و تحیرت النفوس فی اصطبارهم و بما حملت اجسادهم و یا شهادت این معرضین که به جز هوای نفس نفسی بر نیارند و از قفس ظنونات باطله نجاتی نیافته‌اند؟ و در یوم سر از فراش برندارند مگر چون خفّاش ظلمانی در طلب دنیای فانیه کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات دانیه کوشند. به تدبیر نفسانی

مشغول گشته و از تقدیر الهی غافل شده اند. روز به جان در تلاش معاشند و شب در تریب اسباب فراش. آیا در هیچ شرع و ملّتی جایز است که به اعراض این نفوس محدوده متمسک شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ و نام در رضای حقّ گذشته اند اغفال نمایند؟

۲۵۱- آیا نبود که از قبل امر سید الشهداء را اعظم امور و اکبر دلیل بر حقیّت آن حضرت می شمردند و می گفتند در عالم چنین امری اتّفاق نیفتاد و حقّی به این استقامت و ظهور ظاهر نشد؟ با اینکه امر آن حضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت ولیکن این انوار مقدّسه هیجده سنه می گذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید. و به چه عشق و حبّ و محبّت و ذوق که جان رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است. با وجود این چگونه این امر را سهل شمردند؟ آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود؟ و آیا اینها طالب عزّت و مکنت و ثروت بودند؟ و آیا مقصودی جز رضای حقّ داشتند؟ و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حقّ نماید؟ قسم به خدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الارض حجّت کافی و دلیل وافی است لو کان النّاس فی اسرار الامریتفکرون. « وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ » (۲۱۸)

۲۵۲- و از همه گذشته، علامت صدق و کذب در کتاب معلوم و مقرر شده. باید ادّعا و دعاوی کلّ عباد به این محک الهی زده شود تا صادق را از کاذب تمیز دهد. این است که می فرماید: « فَتَمُنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » (۲۱۹) حال ملاحظه فرمائید با این شهدای صادق که نصّ کتاب شاهد بر صدق قول ایشان است، چنانچه دیده اید که همه جان و مال و زن و فرزند و کلّ ما یملک را انفاق نموده اند و به اعلیٰ غرف رضوان عروج فرمودند، شهادت این طلعات عالیّه و انفس منقطعه بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول نیست و شهادت این گروه که برای ذهب از مذهب گذشته اند و

برای جلوس بر صدر از اول ما صدر احتراز جسته‌اند بر بطلان این نور لائح جائز و مقبول است؟ با اینکه جمیع مردم ایشان را شناخته‌اند و این قدر ادراک نموده‌اند که از ذره‌ای از اعتبار ظاهری ملکی در سیل دین الهی نمی‌گذرند تا چه رسد به جان و مال و غیره.

۲۵۳- حال ملاحظه فرمائید که چگونه محک الهی به نص کتاب تفصیل نمود و خالص را از غش تمیز داده و مع ذلک هنوز شاعر نشده‌اند و در نوم غفلت به کسب دنیای فانیه و ریاست ظاهری مشغول شده‌اند.

۲۵۴- یا ابن الإنسان، قد مضی علیک ایام و اشتغلت فیها بما تهوی به نفسک من الظنون و الاوهام. إلی متی تکون راقدا علی بساطک؟ فارفع رأسک عن النوم. فإنّ الشمس قد ارتفعت فی وسط الزوال، لعلّ تشرق علیک بانوار الجمال و السلام.

۲۵۵- و لکن معلوم باشد که این علما و فقها که مذکور شد هیچ یک ریاست ظاهره نداشته‌اند چه که محال است علمای مقتدر معروف عصر که بر صدر حکم جالسند و بر سریر امر ساکن، تابع حق شوند إلا من شاء ربّک. چنین امری در عالم ظهور ننمود مگر قلیلی «وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» (۲۲۰) چنانچه در این عهد احدی از علمای مشهور که زمام ناس در قبضه حکم ایشان بود اقبال نجستند. بلکه به تمام بغض و انکار در دفع کوشیدند به قسمی که هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده.

۲۵۶- و ربّ اعلی، روح ما سواه فداه، به خصوص به جمیع علمای هر بلدی توقیعی صادر فرموده‌اند و مراتب اعراض و اغماض هر کدام را در توقیع او به تفصیل ذکر فرموده‌اند «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (۲۲۱) و مقصود از آن ذکر، آن بود که مبدا اهل بیان در ظهور مستغاث فی القيامة الاخری اعتراض نمایند که در ظهور بیان جمعی از علماء موقن گشته‌اند و چرا در این ظهور نشد و نعوذ بالله متمسک به این گونه مزخرفات شوند و از جمال الهی محروم گردند. بلی، این علماء

که مذکور شد اکثری معروف نبودند و به فضل الله از ریاست ظاهره و زخارف فانیه جمیع مقدّس و منزّه بوده‌اند. ذلک من فضل الله، یؤتیه من یشاء.

۲۵۷- و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سنّ شباب بودند و امری که مخالف کلّ اهل ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این قیام بر آن امر فرمود چنانچه کلّ استماع نمودند و از هیچ کس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند. آیا می‌شود این، به غیر امر الهی و مشیت مثبتّه ربّانی؟ قسم به خدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شود. و اگر قلب‌های عالم را در قلبش جا دهی باز جسارت بر چنین امر مهمّ ننماید مگر به اذن الهی باشد و قلبش متصل به فیوضات رحمانی و نفسش مطمئنّ به عنایات ربّانی. آیا این را به چه حمل می‌کنند؟ آیا به جنون نسبت می‌دهند چنانچه به انبیای قبل دادند و یا می‌گویند برای ریاست ظاهره و جمع زخارف دنیای فانیه این امور را متعرّض شده‌اند؟

۲۵۸- سبحان الله، در اوّل یکی از کتب خود که آن را قیوم اسماء نامیده و اوّل و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار از شهادت خود می‌دهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده‌اند: « يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ، قَدْ فَدَيْتُ بِكُلِّي لَكَ وَرَضَيْتُ السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَمَا تَمَنَيْتُ إِلَّا الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِكَ وَكَفَى بِاللَّهِ الْعَلِيِّ مُعْتَصِمًا قَدِيمًا » (۲۲۲)

۲۵۹- و هم چنین در تفسیر هاء تمنّای شهادت خود را نموده‌اند: « كَأَنِّي سَمِعْتُ مُنَادِيًا يُنَادِي فِي سِرِّي إِفْدِ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَا فَدَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَبِيلِي وَ لَوْلَا كُنْتُ نَاطِرًا بِذَلِكَ السَّرِّ الْوَاقِعِ فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اجْتَمَعُوا مُلُوكُ الْأَرْضِ لَنْ يَقْدِرُوا أَنْ يَأْخُذُوا مِنِّي حَرْفًا فَكَيْفَ الْعَبِيدُ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ شَأْنٌ بِذَلِكَ وَإِنَّهُمْ مَطْرُودُونَ »، إلى ان قال « لِيَعْلَمَ الْكُلُّ مَقَامَ صَبْرِي وَرِضَائِي وَفِدَائِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ » (۲۲۳)

۲۶۰- آیا صاحب این بیان را می‌توان نسبت داد که در غیر صراط الهی مشی می‌نماید و یا به غیر رضای او امری طلب نموده؟ در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده که اگر بوزد جمیع هیاکل وجود جان را انفاق نمایند و از روان درگذرند. حال ملاحظه نمائید که چقدر ناس نسناس اند و به غایت حق ناسپاس که چشم از جمیع اینها پوشیده‌اند و به عقب مرداری چند که از بطنشان افغان مال مسلمانان می‌آید می‌دوند. و با وجود این چه نسبت‌های غیر لائقه که به مطالع قدسیه می‌دهند. کذلک نذکر لک ما اکتسبت ایدی الذین هم کفروا و اعرضوا عن لقاء الله فی یوم القیامة و عذبهم الله بنار شرکهم و اعد لهم فی الآخرة عذابا تحترق به اجسادهم و ارواحهم ذلک بانهم قالوا ان الله لم یکن قادرا علی شیء و کانت یده عن الفضل مغلولة.

۲۶۱- و استقامت بر امر حجتی است بزرگ و برهانی است عظیم. چنانچه خاتم انبیاء فرمودند: (شیبینی الآیتین) ۲۲۴) یعنی پیر نمود مرا دو آیه که هر دو مشعر بر استقامت بر امر الهی است. چنانچه می‌فرماید: «فَاسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ» ۲۲۵)

۲۶۲- حال ملاحظه فرمائید که این سدره رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه تبلیغ امرالله فرمود و چقدر استقامت از آن جمال احدیت ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعش اقدام نمودند حاصلی نبخشید. آنچه ایداء بر آن سدره طوبی وارد می‌آوردند شوقش بیشتر و نار حبش مشتعل‌تر می‌شد. چنانچه این فقرات واضح است و احدی انکار ندارد. تا آنکه بالآخره جان را در باخت و به رفیق اعلی شتافت.

۲۶۳- و از جمله دلائل ظهور، غلبه و قدرت و احاطه که بنفسه از آن مظهر وجود و مظهر معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد. چنانچه آن جمال ازلی در شیراز در سنه ستین ظاهر شدند و کشف غطا فرمودند. مع ذلک به اندک زمانی آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آن جوهر الجواهر و بحر البحور در جمیع بلاد ظاهر شد. به قسمی که از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن شمس لاهوتی هویدا گشت. و چه مقدار قلوب صافیة رقیقه که از آن شمس ازلیه حکایت نمودند

و چقدر رشحات علمی از آن بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکنات را، با اینکه در هر بلد و مدینه جمیع علما و اعزّه بر منع و ردّ ایشان برخاستند و کمر غلّ و حسد و ظلم بردفعشان بستند. و چه نفوس قدسیّه را که جواهر عدل بودند به نسبت ظلم کشتند و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود به بدترین عذاب هلاک نمودند. مع کلّ ذلک هریک از آن وجودات تا دم مرگ به ذکر الله مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضا طائر. و به قسمی این وجودات را تقلیب نمودند و تصرّف فرمودند که به جز اراده اش مرادی نجستند و به جز امرش امری نگزیدند، رضا به رضایش دادند و دل به خیالش بستند.

۲۶۴- حال قدری تفکر نمائید، آیا چنین تصرّف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده؟ و جمیع این قلوب منزّه و نفوس مقدّسه به کمال رضا در موارد قضا شتافتند و در مواقع شکایت، جز شکر از ایشان ظاهر نه و در موطن بلا، جز رضا از ایشان مشهود نه. و این رتبه هم معلوم است که کلّ اهل ارض چه مقدار غلّ و بغض و عداوت به این اصحاب داشتند. چنانچه اذیت و ایدای آن طلعات قدسی معنوی را علّت فوز و رستگاری و سبب فلاح و نجات ابدی می دانستند. آیا هرگز در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شد و آیا چنین ضوضائی در میان عباد ظاهر گشت؟ و با این همه ایداء و اذیت، محلّ لعن جمیع ناس شدند و محلّ ملامت جمیع عباد. و گویا صبر در عالم کون از اضطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت.

۲۶۵- باری، در جمیع این وقایع حادثه و حکایات وارده تفکر فرمائید تا بر عظمت امر و بزرگی آن مطلع گردید تا به عنایت رحمان، روح اطمینان در وجود دمیده شود و بر سریر ایقان مستریح و جالس شوید. خدای واحد شاهد است که اگر فی الجمله تفکر نمائید علاوه بر همه این مطالب مقررّه و دلائل مذکورّه، همین ردّ و سبّ و لعن اهل ارض بر این فوارس میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و اکبر حجّت بر حقیّت ایشان است. و در هر آن که تفکر در اعتراضات جمیع مردم از علماء و فضلاء

و جهال فرمائی در این امر محکم تر و راسخ تر و ثابت تر می شوی. زیرا که جمیع آنچه واقع شده، از قبل معادن علم لدنی و مواقع احکام ازلی خبر داده اند.

۲۶۶- اگر چه این بنده اراده ذکر احادیث قبل را نداشتم ولیکن نظربه محبت آن جناب چند روایتی که مناسب این مقام است ذکر می نمایم. با اینکه فی الحقیقه احتیاج نیست زیرا که آنچه ذکر شده جمیع ارض و من علیها را کافی است. و فی الحقیقه جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شده به قسمی که اگر کسی قدری تأمل نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی را از آنچه ذکر شده ادراک می نماید. ولیکن چون همه ناس بر یک شأن و یک مقام نیستند لهذا چند حدیثی ذکر می نمایم تا سبب استقامت انفس متزلزله شود و اطمینان عقول مضطربه گردد و هم چنین حجت الهی بر اعالی و ادانی عباد تامم و کامل گردد.

۲۶۷- از جمله احادیث این است که می فرماید: **(إِذَا ظَهَرَتْ رَأْيَةُ الْحَقِّ لَعَنَهَا أَهْلُ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ) (۲۲۶)**. حال باید قدری از صهبای انقطاع نوشید و بر رفر امتناع مقرر کنید و **(تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً) (۲۲۷)**. را منظور داشت که آخر سبب این امر شنیع چه می شود که جمیع مردم با اظهار حب و طلب حق، بعد از ظهور، اهل حق را لعن نمایند، چنانچه مستفاد از حدیث می شود. و این واضح است که سبب، نسخ قواعد و رسوم و عادات و آداب است که همه ناس به آن محدود گشته اند. و الا اگر جمال رحمان بر همان رسوم و آداب حرکت نماید و تصدیق کند مردم را در آنچه به آن مشغولند، دیگر چرا این همه اختلاف و فساد در ملک ظاهر می شود. و مصدق و مثبت این حدیث شریف، قوله تعالی: **«يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِيَ إِلَى شَيْءٍ نَكُرٍ» (۲۲۸)**

۲۶۸- باری، چون منادی احدیه از ورای حجابات قدسیه مردم را به انقطاع تمام می خواند از آنچه که در دست دارند، و این ندای الهی چون مخالف هوی است لهذا این همه افتتان و امتحان رو می دهد. و حال مردم را ملاحظه نما که هیچ ذکر این احادیث محکمه را که جمیع ظاهر شده نمی نمایند و لکن آن احادیثی که صحت و سقم آن معلوم نیست تمسک به آنها جسته اند که چرا

ظاهر نشد. و حال آنکه آنچه را هم که تعقل ننموده‌اند ظاهر شد و باهرگشت. و آثار و علامات حقّ به مثل شمس در وسط سماء لائح، مع ذلک عباد در تیه جهل و نادانی سرگردان مانده‌اند. با اینکه چقدر از آیات فرقانیّه و روایات محقّقه که جمیع دالّ است بر شرع و حکم جدید و امر بدیع، باز منتظرند که طلعت موعود بر شریعت فرقان حکم فرماید چنانچه یهود و نصاری همین حرف را می‌گویند.

۲۶۹- و از جمله کلمات مدله بر شرع جدید و امر بدیع فقرات دعای ندبه است که می‌فرماید: (أَيْنَ الْمُدَّخِرِ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ وَ أَيْنَ الْمُتَخَيَّرِ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيعَةِ). (۲۲۹) و در زیارت می‌فرماید: (السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ) (۲۳۰). (سئل أبو عبد الله عن سيرة المهدي كيف سيرته قال يَصْنَعُ مَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ وَيَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ كَمَا هَدَمَ رَسُولُ اللَّهِ أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ). (۲۳۱)

۲۷۰- حال ملاحظه فرمائید که با وجود امثال این روایات چه استدلال‌ها بر عدم تغییر احکام می‌نمایند با اینکه مقصود از هر ظهور، ظهور تغییر و تبدیل است در ارکان عالم سرا و جهرا، ظاهرا و باطنا، چه اگر به هیچ وجه امورات ارض تغییر نیابد ظهور مظاهر کلیّه لغو خواهد بود و با اینکه در "عوالم" که از کتب مشهوره معتبره است می‌فرماید: (يُظْهِرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيٌّ ذُو كِتَابٍ وَأَحْكَامٍ جَدِيدٍ) إلى ان قال (وَأَكْثَرُ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءُ) (۲۳۲). و در مقامی دیگر از صادق بن محمد ذکر می‌نماید که فرمودند: (وَلَقَدْ يَظْهَرُ صَبِيٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَيَأْمُرُ النَّاسَ بِبَيْعَتِهِ وَهُوَ ذُو كِتَابٍ جَدِيدٍ، يُبَايِعُ النَّاسَ بِكِتَابٍ جَدِيدٍ، عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٍ. فَإِنْ سَمِعْتُمْ مِنْهُ شَيْئًا فَاسْرِعُوا إِلَيْهِ). (۲۳۳) خوب وصیت ائمه دین و سرج یقین را عمل نمودند. با اینکه می‌فرماید: اگر شنیدید که جوانی از بنی هاشم ظاهر شد و می‌خواند مردم را به کتاب جدید الهی و احکام بدیع ربّانی بشتابید به سوی او، مع ذلک جمیع حکم کفر و خروج از ایمان به آن سید امکان دادند و نرفتند به سوی آن نور هاشمی و ظهور سبحانی مگر با شمشیرهای کشیده و قلب‌های پر کینه. و دیگر ملاحظه عداوت علما نمایند که به چه صریحی در کتب مذکور است. با وجود همه این احادیث ظاهره مدله و اشارات واضحه محقّقه، جمیع ناس

از جوهر صافی معرفت و بیان معرض شده‌اند و به مظاهر ضلالت و طغیان اقبال نموده‌اند و با این روایات وارده و کلمات نازله می‌گویند آنچه نفسشان به آن مایل است. و اگر جوهر حقّ بیانی بفرماید که مخالف نفس و هوای این گروه واقع شود فی الفور تکفیر نمایند و می‌گویند: این مخالف قول ائمه دین و انوار مبین است و در شرع متین چنین امری و حکمی صادر نشده. چنانچه الیوم امثال این سخن‌های بی فائده از این هیاکل فانیه ظاهر شده و می‌شود.

۲۷۱- حال این روایت را ملاحظه نمائید که چگونه از قبل جمیع امورات را اخبار فرموده‌اند. در "اربعین" ذکر فرموده: **(يُظْهَرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيٌّ ذُو أَحْكَامٍ جَدِيدٍ فَيَدْعُو النَّاسَ وَ لَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ وَ أَكْثَرَ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءَ فَإِذَا حَكَمَ بِشَيْءٍ لَمْ يُطِيعُوهُ فَيَقُولُونَ هَذَا خِلَافٌ مَا عِنْدَنَا مِنْ أُمَّةِ الدِّينِ) (۲۳۴)** إلى آخر الحديث. چنانچه الیوم جمیع همین کلمات را اعاده می‌نمایند و شاعر بر این نشده که آن حضرت بر عرش یفعل ما یشاء جالسند و بر کرسی یحکم ما یرید ساکن.

۲۷۲- و هیچ ادراکی سبقت نیابد بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه ننماید بر کمیت امر او. و جمیع قول‌ها به تصدیق او منوط است و تمام امور به امر او محتاج. و ما سوای او به امر او مخلوق‌اند و به حکم او موجود. و اوست مظهر اسرار الهی و مبین حکمت‌های غیب صمدانی. چنانچه در "بحار الانوار" و "عوالم" و در "ینبوع" از صادق بن محمد وارد شده که فرمود: **(الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا. فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ وَ لَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ. فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا) (۲۳۵)** حال ملاحظه فرمائید که علم را بیست و هفت حرف معین فرموده و جمیع انبیاء از آدم الی خاتم دو حرف آن را بیان فرموده‌اند و بر این دو حرف مبعوث شده‌اند و می‌فرماید: قائم ظاهر می‌فرماید جمیع این بیست و پنج حرف را. از این بیان قدر و رتبه آن حضرت را ملاحظه فرما که قدرش اعظم از کلّ انبیاء و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کلّ اولیاست. و امری را که انبیاء و اولیاء و اصفیاء به آن اطلاع نیافته و یا به امر مبرم الهی اظهار نداشته، این همج

رعاع به عقول و علوم و ادراک ناقص خود میزان می‌کنند، اگر مطابق نیاید ردّ می‌نمایند. « أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرُهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا » (۲۳۶)

۲۷۳- آیا این حدیث مذکور را بر چه حمل می‌نمایند که صریح بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیعه جدیده است در ایام آن حضرت؟ و این امورات بدیعه سبب اختلاف ناس می‌شود به قسمی که جمیع علماء و فقهاء حکم بر قتل آن حضرت و اصحاب او کنند و همه اهل ارض بر مخالفت قیام نمایند. چنانچه در "کافی" در حدیث جابر در "لوح فاطمه" در وصف قائم می‌فرماید: **(عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَىٰ وَبَهَاءُ عِيسَىٰ وَصَبْرُ أَيُّوبَ فَيَذَلُّ أَوْلِيَاؤُهُ فِي زَمَانِهِ وَتَتَهَادَىٰ رُؤُسُهُمْ كَمَا تَتَهَادَىٰ رُؤُسُ الثَّرَكِ وَالدَّيْلَمِ فَيَقْتُلُونَ وَيُحْرِقُونَ وَيَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجِلِينَ تُصْبَغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَيَفْشُو الْوَيْلُ وَالرَّثَّةُ فِي نِسَائِهِمْ أَوْلَيْكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا)** (۲۳۷) حال ملاحظه فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد. چنانچه در اکثر اماکن دم شریفشان ریخته شد و در هر بلدی ایشان را اسیر نموده و به ولایات و شهرها گردانیدند، بعضی را سوختند. و مع ذلک هیچ نفسی فکر ننمود که اگر قائم موعود به شریعت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود دیگر ذکر این احادیث برای چه شده و چرا این همه اختلاف ظاهر می‌شود تا آنکه قتل این اصحاب را واجب دانند و اذیت این ارواح مقدسه را سبب وصول به معارج قرب شمرند؟

۲۷۴- و دیگر ملاحظه فرمائید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازله در احادیث قبل ذکر شده. چنانچه در "روضه کافی" در بیان زوراء می‌فرماید: **(وَفِي رَوْضَةِ الْكَافِي عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَتَعْرِفُ الزُّورَاءَ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، يَقُولُونَ إِنَّهَا بَعْدَادُ. قَالَ لَا، ثُمَّ قَالَ: دَخَلَتْ الرَّيَّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ أَتَيْتِ سُوقَ الدَّوَابِّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ رَأَيْتِ جَبَلَ الْأَسْوَدَ عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ؟ تِلْكَ الزُّورَاءُ. يُقْتَلُ فِيهَا ثَمَانُونَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ فُلَانٍ كُلَّهُمْ يَصْلِحُ الْخِلَافَةَ. قُلْتُ: مَنْ يَقْتُلُهُمْ؟ قَالَ: يَقْتُلُهُمْ أَوْلَادُ الْعَجَمِ)** (۲۳۸)

۲۷۵- این است حکم و امر اصحاب آن حضرت که از قبل بیان فرموده‌اند. و حال ملاحظه فرمائید که زوراء موافق این روایت ارض ری است. و این اصحاب را در آن مکان به بدترین عذاب به قتل رساندند و جمیع این وجودات قدسی را عجم شهید نموده چنانچه در حدیث مذکور است و شنیده‌اند و بر همه عالم واضح و مبهرن است. حال چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن به مثل شمس در وسط سماء ظاهر شد تفکر نمی‌نمایند و اقبال به حق نمی‌جویند و به بعضی احادیث که معنی آن را ادراک نموده‌اند از ظهور حق و جمال الله اعراض جسته‌اند و به سقر مفرگزیده‌اند؟ نیست این امور مگر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد. این است که صادق بن محمد می‌فرماید: **(فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فُقَهَاءٍ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ). (۲۳۹)**

۲۷۶- و از فقهاء و علمای بیان استدعا می‌نمایم که چنین مشی نمایند و بر جوهر الهی و نور ربّانی و صرف ازلی و مبدأ و منتهای مظاهر غیبی در زمن مستغاث وارد نیاورند آنچه در این کور وارد شد و به عقول و ادراک و علم متمسک نشوند و به آن مظهر علوم نامتناهی ربّانی مخاصمه نمایند. اگر چه با جمیع این وصایا، دیده می‌شود که شخصی اعور که از رؤسای قوم است در نهایت معارضه بر خیزد. و هم چنین در هر بلدی بر نفی آن جمال قدسی برخیزند و اصحاب آن سلطان وجود و جوهر مقصود در کوه‌ها و صحراها فرار نمایند و از دست ظالمین مستور شوند و برخی توکل نمایند و با کمال انقطاع جان در بازند. و گویا مشاهده می‌شود نفسی که به کمال زهد و تقوی موصوف و معروف است، به قسمی که جمیع ناس اطاعت او را فرض شمرند و تسلیم امرش را لازم دانند، به محاربه با آن اصل شجره الهیه قیام نماید و به منتهای جهد و اجتهاد به معارضه برخیزد. این است شأن ناس.

۲۷۷- باری، امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند، حق را از غیر تمیز دهند و تلبیس باطل را به دیده بصیرت بشناسند. اگر چه در این ایام

رائحه حسدی وزیده که قسم به مربی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم، با اینکه آن را اولی نه، تا حال چنین غلّ و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد. چنانچه جمعی که رائحه انصاف را نشنیده اند رایات نفاق برافراخته اند و بر مخالفت این عبد اتّفاق نموده اند و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت تیری طیار. با اینکه با احدی در امری افتخار ننمودم و به نفسی برتری نجستم. مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی به غایت بردبار و رایگان. با فقراء مثل فقراء بودم و با علماء و عظماء در کمال تسلیم و رضا. مع ذلک فوالله الذی لا إله إلا هو با آن همه ابتلاء و بأساء و ضراء که از اعداء و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احباء وارد شد معدوم صرف است و مفقود بحت.

۲۷۸- باری، چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه. و این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجملة بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم، از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجره سر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر. چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت. و با این بلایای نازله و رزایای متواتره فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود. زیرا که از ضرر و نفع و صحّت و سقم نفسی اطلاع نبود. به خود مشغول بودم و از ما سوی غافل. و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیر او مقدّس از تدبیر. سر را از کمندش نجات نه و آرده اش را جز رضا چاره ای نه. قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه. و مقصود جز این نبود که محلّ اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرر احدی نشوم و علّت حزن قلبی نگردم. غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه. اگرچه هر نفسی محملی بست و به هوای خود خیالی نمود. باری، تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابدّا تسلیم نمودم و راجع شدم.

۲۷۹- دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد. حال دوسنه می‌گذرد که اعداء در اهلاک این عبد فانی به نهایت سعی و اهتمام دارند چنانچه جمیع مطلع شده‌اند. مع ذلک نفسی از احباب نصرت ننموده و به هیچ وجه اعانتی منظور نداشته. بلکه از عوض نصر، حزن‌ها که متوالی و متواتر قولاً و فعلاً مثل غیث هاطل وارد می‌شود. و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضر که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور، در سبیل نقطه و کلمه علیا فدا شود و جان در بازد. و اگر این خیال نبود فوالذی نطق الروح بامر، آنی در این بلد توقّف نمی‌نمودم و کفی بالله شهیدا. اختتم القول بلا حول و لا قوّة إلا بالله و إنّ الله و إنّ الله راجعون.

۲۸۰- صاحبان هوش که از صهبای حبّ نوشیده‌اند و گامی به کام نفس برنداشته‌اند دلایل و برهان و حجّت را که جمیع مشعر بر این امر بدیع و ظهور منیع الهی است اظهر از شمس در فلک چهارم مشاهده نمایند. حال اعراض خلق را از جمال الهی و اقبالشان را به هوای نفسانی ملاحظه فرمائید. با همه این آیات متقنه و اشارات محکمه که در ثقل اکبر که ودیعه ربّانیّه است در بین عباد و این احادیث واضح که اصرح از بیان و تبیان است، از همه غافل و معرض شده‌اند و چند حدیث که به ادراک خود مطابق نیافته‌اند و معنی آن را ادراک ننموده‌اند متمسک به ظاهر آنها شده و از سلسال خمر ذی الجلال و زلال بی زوال جمال لایزال محروم و مأیوس مانده‌اند.

۲۸۱- ملاحظه فرمائید که در اخبار، سنه ظهور آن هویه نور را هم ذکر فرموده‌اند مع ذلک شاعر نشده‌اند و در نفسی از هوای نفس منقطع نگشته‌اند. فی حدیث المفضّل (سئل عن الصادق فكيف يا مولاي في ظهوره؟ فقال عليه السلام: في سنة الستين يظهر أمره و يعلو ذكره). (۲۴۰)

۲۸۲- باری، تحیر است از این عباد که چگونه با این اشارات واضحه لائحه از حقّ احتراز نموده‌اند. مثلاً ذکر حزن و سجن و ابتلاء که بر آن خلاصه فطرت الهی وارد شد در اخبار قبل ذکر شده. فی البحار: (إن في قائمنا أربع علامات من أربعة نبي موسى وعيسى ويوسف ومحمد. أما العلامة من موسى الخوف والانتظار. وأما العلامة من عيسى ما قالوا في حقه. والعلامة من يوسف السجن و

التَّقِيَّةُ. وَالْعَلَامَةُ مِنْ مُحَمَّدٍ يَظْهَرُ بِآثَارٍ مِثْلِ الْقُرْآنِ). (۲۴۱) با این حدیث به این محکمی که جمیع امورات را مطابق آنچه واقع شده ذکر فرموده‌اند مع ذلك احدی متنبّه نشده و گمان ندارم که بعد هم متنبّه شوند إلا من شاء ربك إن الله مسمع من يشاء وما انا بمسمع من فى القبور.

۲۸۳- و بر آن جناب معلوم بوده که اطیاری هوئیّه و حمامات ازلیّه را دو بیان است. بیانی بر حسب ظاهر، بی رمز و نقاب و حجاب فرموده و می‌فرمایند تا سراجی باشد هدایت کننده و نوری راه نماینده، تا سالکین را به معارج قدس رساند و طالبین را به بساط انس کشاند چنانچه مذکور شد از روایات مکشوفه و آیات واضح. و بیاناتی با حجاب و ستر فرموده و می‌فرمایند تا مغلین آنچه در قلب پنهان نموده‌اند ظاهر شود و حقایقشان باهر گردد. این است که صادق بن محمد می‌فرماید: (وَاللّٰهُ لَيَمَحْضُنَّ وَ اللّٰهُ لَيَغْرِبُنَّ). (۲۴۲) این است میزان الهی و محک صمدانی که عباد خود را به آن امتحان می‌فرماید. و احدی پی به معانی این بیانات نبرد مگر قلوب مطمئنّه و نفوس مرضیه و افئده مجرّده. و مقصود در امثال این گونه بیانات، معانی ظاهریه که مردم ادراک می‌نمایند نبوده و نیست. این است که می‌فرماید: (لِكُلِّ عِلْمٍ سَبْعُونَ وَجْهًا وَ لَيْسَ بَيْنَ النَّاسِ إِلَّا وَاحِدٌ وَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ يُبْثُّ بَاقِيَ الْوُجُوهِ بَيْنَ النَّاسِ). (۲۴۳) و ایضا قال: (نَحْنُ نَتَكَلَّمُ بِكَلِمَةٍ وَ نُرِيدُ مِنْهَا إِحْدَى وَ سَبْعِينَ وَجْهًا وَ لَنَا لِكُلِّ مِنْهَا الْمَخْرَجُ). (۲۴۴)

۲۸۴- باری، ذکر این مراتب برای آن است که از بعضی روایات و بیانات که در عالم ملک آثار آن ظاهر نشده مضطرب نشوند و حمل بر عدم ادراک خود نمایند نه بر عدم ظهور معانی حدیث زیرا که نزد آن عباد معلوم نیست که مقصود ائمه دین چه بود چنانچه از حدیث مستفاد می‌شود. پس باید عباد به این گونه عبارات، خود را از فیوضات ممنوع نسازند و از اهلش سؤال نمایند تا اسرار مستوره، بلا حجاب ظاهر و واضح شود.

۲۸۵- ولیکن احدی از اهل ارض مشاهده نمی‌شود که طالب حق باشد تا آنکه در مسائل غامضه رجوع به مظاهر احدیه نماید. کلّ در ارض نسیان ساکن و به اهل بغی و طغیان متبّع. ولكن الله يفعل

بهم كما هم يعملون و ينساهم كما نسوا لقاءه فى ايامه وكذلك قضى على الذين كفروا و يقضى على الذين هم كانوا باياته يجحدون .

٢٨٦- و اختتم القول بقوله تعالى : « وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ »
 (٢٤٥) « وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا » (٢٤٦) وكذلك نزل من قبل لو انتم تعقلون .
 المنزول من الباء والهاء والسلام على من سمع نعمة الورقاء فى سدرة المنتهى . فسبحان ربنا الاعلى .

نمره آیات و احادیث

(۱) يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (یس ۳۰) دروغا بر این بندگان هیچ فرستاده‌ای بر آنان نیامد مگر آنکه او را مسخره می‌کردند

(۲) وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ (مومن ۵) و هر امتی همت گماشت که پیغمبر خود را دستگیر (و هلاک) گرداند و جدل و گفتار باطل به کار گرفت تا برهان حق را پایمال سازد (قمشه‌ای)

(۳) وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ (هود ۴) و نوح به ساختن کشتی پرداخت و هرگاه گروهی از قومش بر او می‌گذشتند وی را مسخره و استهزاء می‌کردند و نوح در جواب آنها می‌گفت: اگر (امروز) شما ما را مسخره می‌کنید ما هم (روزی) شما را مسخره کنیم همان گونه که شما مسخره می‌کنید (۴) وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا (نوح ۷۱) و نوح گفت پروردگارا هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار.

(۵) أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (عنکبوت ۲) آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند

(۶) وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا خَسَارًا (فاطر ۳۹) و کافران را کفرشان غیر از زیان نمی‌افزاید
(۷) وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ... قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (هود ۶۱-۶۲) و به سوی [قوم] ثمود برادرشان صالح را [فرستادیم] گفت ای قوم من خدا را پرستید برای شما هیچ معبودی جز او نیست... گفتند ای صالح به راستی تو پیش از این

میان ما مایه امید بودی آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می پرستیدند باز می داری و بی گمان ما از آنچه تو ما را بدان می خوانی سخت دچار شک هستیم .

(۸) وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ (مومن یا غافر ۲۸) و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمان خود را نهان می داشت گفت آیا مردی را می کشید که می گوید پروردگار من خداست و مسلما برای شما از جانب پروردگارتان دلایل آشکاری آورده و اگر دروغگو باشد دروغش به زیان اوست و اگر راستگو باشد برخی از آنچه به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید چرا که خدا کسی را که مسرف و کذاب باشد هدایت نمی کند .

(۹) أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (هود ۱۸) هان لعنت خدا برستمگران باد

(۱۰) أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (بقره ۸۷) پس چرا هرگاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود برایتان آورد کبر ورزیدید گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید .

(۱۱) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (آل عمران ۷۰) ای اهل کتاب چرا به آیات خدا کفر می ورزید با آنکه خود [به درستی آن] گواهی می دهید

(۱۲) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آل عمران ۷۱) ای اهل کتاب چرا حق را به باطل در می آمیزید و حقیقت را کتمان می کنید با اینکه خود می دانید .

(۱۳) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (آل عمران ۹۹) بگو ای اهل کتاب چرا کسی را که ایمان آورده است از راه خدا باز می دارید .

(۱۴) وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ (آل عمران ۷) با آنکه تاویلش را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی‌داند.

(۱۵) روزی آن جمال غیبی... فرمودند من می‌روم و می‌آیم "دل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید. در خانه پدر من منزل بسیار است و آلا به شما می‌گفتم. می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم باز می‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم شما نیز باشید". (یوحنا ۱۴/۱)

(۱۶) ۱) و فرمودند من می‌روم و می‌آید دیگری تا بگوید آنچه من نگفته‌ام. "اگر مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید. و من از پدر سؤال می‌کنم و تسلی دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و اما شما او را می‌شناسید زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود... لیکن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد. (یوحنا ۱۴/۲۶-۱۶)

(۱۷) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا (دهر ۹) ما برای خشنودی خداست که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم.

(۱۸) رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ (مائده ۱۱۴) عیسی پسر مریم گفت بار الها پروردگارا از آسمان خوانی بر ما فرو فرست.

(۱۹) مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ (ابراهیم ۲۴) آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد

(۲۰) وَلِلْوَقْتِ مِنْ بَعْدِ ضِيْقِ تِلْكَ الْأَيَّامِ تُظْلَمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا يُعْطَى ضَوْؤُهُ وَالنُّجُومُ تَسْأَقُطُ مِنَ السَّمَاءِ وَقُوَّاهُ الْأَرْضِ تَتَزَعَّعُ. وَحِينَئِذٍ تَظْهَرُ عَلَامَةُ ابْنِ الْإِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ وَحِينَئِذٍ تَنُوحُ جَمِيعُ قَبَائِلِ الْأَرْضِ وَيُبْصِرُونَ ابْنَ الْإِنْسَانِ آتِيًا عَلَى سَحَابٍ السَّمَاءِ بَقُوَّةٍ وَمَجْدٍ كَبِيرٍ فَيُرْسِلُ مَلَائِكَتَهُ بِبُوقٍ عَظِيمٍ. وَفُورًا بَعْدَ أَنْ مَضَى مِنْ أَيَّامِ آفَتَابِ تَارِيكِ كَرْدَدِ وَمَا نُورِ خُودِ رَا نَدَهْدِ وَسِتَارِ كَانِ مِنْ آسْمَانِ فُرُورِ رِزْنِدِ وَقُوَّتِ هَايِ أَفْلَاكِ مِتْرَزَلِ كَرْدَدِ. آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت جمیع طوایف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را بینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می آید و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا به کران فلك فراهم خواهند آورد. (متی ۲۴/۲۹ فارسی) مضمون این آیه در لوقا ۲۱/۲۵ و مرقس ۱۳/۲۵ با اندکی تغییرات آمده است بیان حضرت بهاء الله با آیات متی با اندکی تغییر مطابق است که از لحاظ مفهوم یکی هستند

(۲۱) السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ تُزُولَانِ وَلَكِنْ كَلَامِي لَا يُزُولُ. آسمان و زمین زایل خواهد شد لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد (متی ۲۴/۳۵)

(۲۲) أَيْنَ الشُّمُوسُ الطَّالِعَةُ أَيْنَ الْأَقْمَارُ الْمُنِيرَةُ أَيْنَ الْأَنْجُمُ الزَّاهِرَةُ. کجایند خورشیدهای تابان، کجایند ماه های نورافشان، کجایند ستارگان فروزان، کجایند. "دعای ندبه منسوب به حضرت صادق است و خواندن این دعا در چهار عید اسلامی یعنی عید فطر، عید قربان، عید غدیر و روز جمعه مستحب است" (مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی به نقل از کتاب مصباح الزائر سید بن طاووس)

(۲۳) الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (رحمن ۵) خورشید و ماه، حسابی [معین] دارند (خرمشاهی)

(۲۴) لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (ملک ۲) تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید.

(۲۵) در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم و صلوة شده. "عن أبي مالك الحارث بن عاصم الأشعري رضي الله عنه قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : الطهور شرط

الإيمان ، والحمد لله تملأ الميزان ، وسبحان الله والحمد لله تملآن - تملأ - ما بين السماوات والأرض ، والصلاة نور ، والصدقة برهان ، والصبر ضياء ، والقرآن حجة لك أو عليك ، كل الناس يغدو ، فبائع نفسه ، فمعتقها أو موبقها (رواه مسلم) وَ الصَّلَاةُ نُورٌ وَ الصَّدَقَةُ حِرْزٌ وَ الصَّوْمُ جُنَّةٌ حَصِيْنَةٌ وَ سَكِيْنَةٌ (إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمى) ؛ ج ۱ ؛ ص ۷۴) وَقَالَ رسول الله ص: الصَّلَاةُ نُورُ الْمُؤْمِنِ وَ الصَّلَاةُ نُورٌ مِنَ اللَّهِ. (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ؛ ج ۳ ؛ ص ۹۲) وَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْحَسَدُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ وَ الصَّدَقَةُ تُطْفِئُ الْحَطِيئَةَ كَمَا يُطْفِئُ الْمَاءُ النَّارَ وَ الصَّلَاةُ نُورٌ وَ الصِّيَامُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ وَقَالَ لَا يَزَالُ اللَّهُ فِي حَاجَةِ الْمَرْءِ مَا لَمْ يَزَلْ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ. (عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية ؛ ج ۱ ؛ ص ۱۰۴) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : نماز، نور و روشنایی است.

(۲۶) إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (انسان یا دهر ۵) بی گمان نیکان از جامی که آمیزه آن کافور است ، می نوشند (خرمشاهی)

(۲۷) قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (انعام ۹۱) بگو: خدا، سپس آنان را رها کن تا در باطل گویی و خرافاتشان بازی کنند

(۲۸) إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ (فصلت ۳۰) در حقیقت کسانی که گفتند پروردگار ما خداست سپس استقامت کردند فرشتگان بر آنان فرود می آیند.

(۲۹) فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ (معارج ۴۰) [هرگز] به پروردگار خاوران و باختران سوگند یاد می کنم که ما تواناییم.

(۳۰) إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (انفطار ۱) آنگاه که آسمان زهم بشکافت.

۳۱) و قوله عليه السلام: العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء. (منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی) ؛ ج ۱۶ ؛ ص ۱۷۵ - شرح أصول الكافي (صدرا) ؛ (ج ۴ ؛ ص ۴۲۵) و ليس العلم بكثرة التعلم إنما هو نور يقذفه الله في قلب من يريد أن يهديه (بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج ۶۷ ؛ ص ۱۴۰ - الوافي ؛ ج ۱ ؛ ص ۱۰) علم نوری است که خداوند در دل هر کس که بخواهد می اندازد

۳۲) يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ (ابراهيم ۴۸) روزی که زمین به غیر این زمین و آسمانها [به غیر این آسمانها] مبدل گردد

۳۳) وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (زمر ۶۷) و حال آنکه روز قیامت زمین یکسره در قبضه [قدرت] اوست و آسمانها

در پیچیده به دست اوست او منزّه است و برتر است از آنچه [با وی] شریک می گردانند

۳۴) قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ (بقره ۱۴۴) ما [به هر سو] گردانیدن رویت در آسمان را نیک می بینیم پس [باش تا] تو را به

قبله ای که بدان خشنود شوی برگردانیم پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن

۳۵) وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (بقره ۱۱۵) و مشرق و مغرب از آن خداست پس به هر سو رو کنید آنجا وجه الله است

۳۶) وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ (بقره ۱۴۳) و قبله ای را که [چندی] بر آن بودی مقرر نکردیم جز برای آنکه کسی را که از پیامبر

پیروی می کند از آن کس که از عقیده خود بر می گردد باز شناسیم

۳۷) كَانَهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (مدثر ۵۰ و ۵۱) گویی خراخی رمیده اند که از مقابل

شیری فرار کرده اند

۳۸) إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْتُمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ (قصص ۲۰) گفت ای موسی سران قوم در باره تو مشورت می‌کنند تا تو را بکشند

۳۹) وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَتْ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ (شعرا ۱۹-۲۱) و [سرانجام] کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی، گفت آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم و چون از شما ترسیدم از شما گریختم تا پروردگارم به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد.

۴۰) قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا (مریم ۲۳) گفت ای کاش پیش از این مرده بودم و یکسر فراموش شده بودم

۴۱) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا (مریم ۲۸) ای خواهر هارون پدرت مرد بدی نبود و مادرت [نیز] بدکاره نبود

۴۲) قَائِلِينَ أَيْنَ هُوَ الْمَوْلُودُ مَلِكُ الْيَهُودِ؟ فَإِنَّا رَأَيْنَا نَجْمَهُ فِي الْمَشْرِقِ وَآتَيْنَا لِنَسْجُدَ لَهُ (متی ۲/۲) ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده گفتند: "کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم؟"

۴۳) إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (آل عمران ۳۹) خداوند تو را به [ولادت] یحیی که تصدیق کننده [حقانیت] کلمه الله [عیسی] است و بزرگوار و خویشندار [پرهیزنده از آنان] و پیامبری از شایستگان است مژده می‌دهد

۴۴) جَاءَ يُوحَنَّا يَكْرِزُ فِي بَرِّيَّةِ يَهُودِيَّةٍ قَائِلًا تَوْبُوا لَأَنَّهُ قَدْ اقْتَرَبَ مَلَكُوتُ السَّمَوَاتِ. وَدَرَّانَ أَيَّامٍ يَحْيَى تَعْمِيدُ دَهْنَهُ فِي بِيَابَانَ يَهُودِيَّةٍ ظَاهِرُ شِدِّ وَمَوْعِظُهُ كَرْدَهُ مَيَّ كَفْتُ: "تَوْبَهُ كَنِيْدُ زِيْرَا

ملکوت آسمان نزدیک است (متی ۱/۳)

۴۵) كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (رحمن ۲۹) هر زمان او در کاری است

(۴۶) وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ (زاریات ۲۲) و روزی شما و آنچه وعده داده شده‌اید در آسمان است

(۴۷) اتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمُكُمُ اللَّهُ (بقره ۲۸۲) از خدا پروا کنید، و خدا (بدین گونه) به شما آموزش می‌دهد

(۴۸) و من هنا قيل: العلم حجاب الاكبر، (شرح أصول الكافي (صدرا) ؛ ج ۳ ؛ ص ۴۴۰)

(۴۹) تمسك باذیال الهوی و اخلع الحیا و خلّ سبیل الناسکین و ان جَلُوا (ابن فارص قصیده لامیه) یعنی بدامان عشق و محبت متمسک شو و هرگونه شرم و آزر را کنار بگذار و راه عشق را در پیش بگیر و از راه زهد و تقوای ظاهرپرستان اجتناب کن هر چند عده آنها زیاد است و در نزد مردم اعتبار دارند. (قاموس ایقان ۱/۱۱۸۹)

(۵۰) السَّالِكُ فِي النَّهْجِ الْبَيْضَاءِ وَالرُّكْنِ الْحَمْرَاءِ لَنْ يَصِلَ إِلَى مَقَامِ وَطَنِهِ إِلَّا بِالْكَفِّ الصَّفْرِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ. این گفتار از مشایخ صوفیه است و در تألیفات شیخ عبدالقادر محیی الدین گیلانی موجود است و مضمون جمله عنوان به فارسی اینست که فرموده کسی که در راه عرفان حق سلوک می‌نماید و منازل طریقت را می‌پیماید و در منهج بیضاء یعنی راه واضح و آشکار عرفان قدم بر می‌دارد و به جانب رکن حمراء که مقام جانبازی در راه دوست معنوی است سیر و سلوک می‌نماید شرطش اینست که منقطع صرف باشد و دستش از آنچه در نزد مردم است خالی باشد و گرنه هرگز به مقام اصلی و وطن واقعی نخواهد رسید. (قاموس ایقان جلد دوم ص ۸۴۵)

(۵۱) لَمْ يَطْمِئِنُّوا فِي قُلُوبِهِمْ وَلَا جَانُّوا (رحمن ۷۴) دست هیچ انس و جنی پیش از ایشان به آنها نرسیده است

(۵۲) أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ (بقره ۸۷) (تکرار بند ۱۳)

۵۳) وَيَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءِ بِالْغَمَامِ (فرقان ۲۵) و روزی که آسمان با ابری سپید از هم می شکافد
 ۵۴) وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ
 نَذِيرًا (فرقان ۸۰) و گفتند این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود چرا
 فرشته ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشدار دهنده باشد

۵۵) لولاک ما خلقت الافلاک. اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی کردم (بحار الانوار ۱۵ ص ۲۸-
 کلمات مکنونه کلمه ۶۰) متن حدیث لولاک در برخی از متون روایی شیعه و اهل سنت، با
 مضامین متفاوتی گاه فقط درباره شخص پیامبر اسلام (ص) و گاه درباره پیامبر و اهل
 بیتش (ع) آمده است.

۵۶) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاللَّهُ تَرْجِعُ
 الْأُمُورَ (بقره ۲۱۰) آیا انتظاری جز این دارند (قمشه ای) که خداوند و فرشتگان، در سایه هائی
 (مکارم شیرازی) از ابرها به سوی آنان بیایند و همه چیز انجام شده، و همه کارها به سوی
 خدا باز گردد (قمشه ای)

۵۷) فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (دخان ۱۰-۱۱) پس
 در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان بر می آورد که مردم را فرو می گیرد این است
 عذاب پر درد.

۵۸) وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ
 عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (آل عمران ۱۱۹) و چون با شما برخورد کنند می گویند ایمان آوردیم و
 چون [با هم] خلوت کنند از شدت خشم بر شما سر انگشتان خود را می گزند بگو به خشم
 خود بمیرید که خداوند به راز درون سینه ها داناست

۵۹) أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْكُرُوبِيِّينَ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا مِنَ الْخَلْقِ الْأَوَّلِ جَعَلَهُمُ اللَّهُ خَلْفَ الْعَرْشِ
 لَوْ قَسِمَ نُورٌ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ لَكَفَاهُمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ مُوسَى لَمَّا سَأَلَ رَبَّهُ مَا سَأَلَ أَمَرَ

وَاحِدًا مِنَ الْكُرُوبِيِّينَ فَتَجَلَّى لِلْجَبَلِ فَ جَعَلَهُ دَكًّا (بصائر الدرجات في فضائل آل محمد)
 (ص) [ترجمه] بصائر الدرجات: از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که: همانا
 ملائکه‌های کروی قومی از شیعه ما از خلق اول هستند که خداوند آنها را پشت عرش قرار
 داد و اگر نوریکی از آنها بر اهل زمین تقسیم شود، برای آنها کفایت می‌کند. سپس گفت:
 همانا موسی زمانی که از پروردگارش درخواست کرد آن چه را که درخواست کرد خداوند به
 یکی از کروی‌ها امر کرد، پس برای کوه متجلی شد و آن را نابود کرد.. (بصائر الدرجات :
 ۲۱- بحار الانوار جلد ۱۳ جدید ص ۳۲۳)

۶۰) قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: الْمُؤْمِنَةُ أَعَزُّ مِنَ الْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنُ أَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ
 فَمَنْ رَأَى مِنْكُمْ الْكِبْرِيتَ الْأَحْمَرَ (الكافي (ط- الإسلامية) ؛ ج ۲ ؛ ص ۲۴۲) زن باایمان از
 مرد باایمان کمیاب‌تر است و مرد با ایمان از کبریت احمر کمیاب‌تر است. کدام یک از شما
 کبریت احمر را دیده است.

۶۱) لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا (فرقان ۸۰) (تکرار بند ۸۰)

۶۲) أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ
 نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ (كافي باب حجة باب ما جاء ان حديثهم صعب
 حديث ۴) امام صادق (ع) فرموده: به راستی حدیث ما صعب است و مستصعب، بدان آن
 را تحمل نکند جز فرشته‌ای مقرب یا پیغمبری مرسل یا بنده‌ای که خدا دلش را به ایمان
 آزموده

۶۳) فَأَتَاهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بن صوريا فقال له النبي إني أنشدك الله الذي لا إله إلا هو الذي أنزل التوراة
 على موسى و فلق لكم البحر و أنجاكم و أغرق آل فرعون و ظلل عليكم الغمام و أنزل عليكم
 المن و السلوى هل تجدون في كتابكم الرجم على من أحصن قال ابن صوريا نعم و الذي
 ذكرنتي به لولا خشية أن يحرقني رب التوراة إن كذبت أو غيرت ما اعترفت لك. (مجمع

البیان فی تفسیر القرآن ج ۳ ص ۲۹۹) پیامبر گرامی به او فرمود: ترا سوگند می‌دهم به خدای یکتایی که تورات را بر موسی نازل کرد و دریا را برای شما شکافت و شما را نجات بخشید و آل فرعون را غرق کرد و سایه ابر را بر شما گسترد و ترنجبین و بلدرچین برای شما فرستاد آیا در کتاب شما حکم سنگسار کردن در مورد زناى محصنه، وجود دارد، گفت: آری. به خدایی که مرا بیاد او افکندی، اگر نمی‌ترسیدم که خدای تورات مرا بسوزاند، دروغ می‌گفتم یا مطلب را تغییر می‌دادم، (ترجمه تفسیر مجمع البیان ج ۷ ص ۳۳) حضرت فرمود تویی این صوریا گفت آری فرمود در میان جهودان تو اعلمی به تورات گفت آری هیچکس در میان ایشان از من اعلم نیست فرمود میان من و ایشان حکم باش که داناترین یهودانی ابن صوریا قبول کرد حضرت او را سوگند داد که بدان خدایی که توریة بر موسی نازل گردانید و دریا را برای او بشکافت و شما را از آل فرعون نجات داد و فرعونیان را غرق ساخت (و من و سلوی) را بر شما فرستاد و ابر را سایبان شما گردانید و حکم حلال و حرام در توریة بیان کرد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم هست یا نه ابن صوریا گفت اگر نه ترس آن دارم که آتش از آسمان نازل گردد و مرا بسوزاند اگر دروغ گویم و تغییر توریة دهم و الا اعتراف نمی‌کردم (منهج الصادقین فی إلزام المخالفین ج ۳ ص ۲۳۹)

۶۴) يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ (نساء ۴۶) برخی از آنان که یهودی‌اند کلمات را از جاهای خود برمی‌گردانند.

۶۵) وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (بقره ۷۵) با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند و خودشان هم می‌دانستند

۶۶) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا (بقره)

۷۹) پس وای بر کسانی که کتابی با دست‌های خود می‌نویسند سپس می‌گویند این از جانب

خداست تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند.

۶۷) اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (نور ۳۵) خدا نور آسمان‌ها و زمین است

۶۸) وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ (توبه ۳۲) ولی خداوند نمی‌گذارد تا نور خود را کامل کند

۶۹) این حدیث می‌خواهد بگوید که خداوند هست بدون اینکه چیزی با او باشد؛ یعنی در مرتبه

او هیچ چیزی نیست. او در مرتبه همه اشیاء هست ولی اشیاء در مرتبه او نیستند؛ و لهذا وقتی

به آن عارف گفتند: «کان الله و لم یکن معه شیء» : «گفت» : «والآن کما کان» (یعنی الآن

هم) : «کان الله و لم یکن معه شیء» : «این، مرتبه را بیان می‌کند. (کلمات مکنونه ملا محسن

فیض کاشانی) (مجموعه آثار مطهری ج ۱۰ ص ۴۵۰) و (بند ۱۰۵)

۷۰) أَوْلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ (عنکبوت ۵۱) آیا برای ایشان بس نیست که این

کتاب را بر تو فرو فرستادیم.

۷۱) و از این جهت است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند رجع من الوصف الى الوصف

و دام الملك فى الملك و انتهى المخلوق الى مثله و الجاه الطلب الى شكله السبيل مسدود

و الطلب مردود دليله آیاته و وجوده اثباته و انما تحد الادوات انفسها و تشير الآلات الى

نظائرها. (خطبه دُر الیتیمه - کتاب ملحق نهج البلاغه ص ۳۴) (شرح خطبه تطنجیه جلد اول

سید کاظم) ترجمه: توصیف به توصیف بر می‌گردد و برقراری ملک در قدرت اوست و نهایت

آفریده به سوی اوست ناتوان به مثل خود پناه می‌برد راه به سوی او مسدود و طلب او مردود

است دلیل او آیاتش و وجودش دلیل اثبات اوست.

(۷۲) لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ (بقره)

(۱۷۷) نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید بلکه نیکی

آن است که کسی به خدا و روز بازپسین ایمان آورد.

(۷۳) لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (انعام ۱۰۳) چشم‌ها او را در

نمی‌یابند و اوست که دیدگان را درمی‌یابد و او لطیف آگاه است

(۷۴) وَيَحْدُرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ (آل عمران ۳۰) و خداوند شما را از نفسش بر حد می‌دارد

(خرمشاهی) ۱۰۵ - (تکرار بند ۱۰۰)

(۷۵) تکرار مورد ۶۹

(۷۶) يقهر عن حكمة وينتقم عن عز و قدرة ولو اجتمع مع «الرحيم» و «الغفور» يعرب عن أنه

غالب وفي الوقت نفسه سبقت رحمته كل شيء فلا يكون عزه سبباً لعدم رحمته و تجاوزه.

مفاهیم القرآن ج ۶ ص ۳۵۵

(۷۷) وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ (اعراف ۱۵۶) و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است

(۷۸) جمله «لا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ» بخشی از دعای رجبیه است که

از سوی حضرت حجت (عج) به دست محمد بن عثمان در توقیعی انتشار یافت؛ یعنی

خدایا فرقی بین تو و والیان امر تو نیست جز این که والیان امرت، عبد تو و مخلوق تو هستند

(۷۹) شاهده امیرالمؤمنین علیه السلام حین انصرافه الی وکره مشاهده عیان ثم ترقی منها الی

مقام النقطة و ظهر له صلي الله عليه و اله سرلي مع الله وقت لا يسعه ملك مقرب و لا نبي

مرسل هو فيه انا و انا هو و اتصل الحبيب بالمحبوب و الطالب بالمطلوب و الشاهد

بالمشهود.... و ظاهر شد برایش سر(کلام پیامبر) که مرا با خدوند وقتی است که نه ملک

مقرب و نه نبی مرسل توان فهم آن را دارد و آن این است که زمانی او، من است و وقتی من،

او هستم که در این مقام حبيب با محبوب و طالب با مطلوب به هم آمیخته اند. (شرح خطبه

تطنجیه سید کاظم رشتی جلد اول) و نیز نقل است که امام صادق فرمود: لنا حالات مع الله و هو فيها نحن و نحن فيها هو و مع ذلك هو هو و نحن نحن . ما را با خداوند حالاتی است که در آن حالات ، او ماست و ما اویم و با این حال او اوست و ما ماییم . (کلمات مکنونه ملا محسن فیض کاشانی ذیل کلمه پنجاهم)

(۸۰) در حدیث قدسی است: «الانسان سری و انا سره» یعنی انسان سر من و من سر او هستم

شرح و تفسیر منوی دفتر دوم (۲۴۳) (تفسیر روح البیان ج ۳ ص ۸)

(۸۱) سُنُّرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ (فصلت ۵۳) به زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها [ی گوناگون] و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود

(۸۲) وَ فِي اَنْفُسِكُمْ اَفَلَا تُبْصِرُونَ (زاریات ۲۱) و در خود شما پس مگر نمی بینید

(۸۳) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ اَنْفُسَهُمْ (حشر ۱۹) و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خود فراموشی کرد

(۸۴) من عرف نفسه فقد عرف ربه . این حدیث هم از پیامبر اسلام (ص) نقل شده است و هم

از امام علی (ع). (طباطبایی ، المیزان ، ۱۴۱۷ ق ، ج ۶ ، ص ۱۶۹ ؛ جوادی آملی ، توحید در

قرآن ، ۱۳۹۵ ش ، ص ۱۸۱

(۸۵) اَيَكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ ؟ مَتَى غَبَتْ حَتَّى تَحْتَاجَ اِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ ؟ وَمَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْاَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ اِلَيْكَ ؟ عَمِيَّتْ عَيْنُ

لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا . آیا برای غیر تو ظهوری هست که برای تو نیست تا آن غیر وسیله ظهور تو

باشد؟! کی پنهان بوده‌ای تا نیازمند به دلیلی باشی که بر تو دلالت کند و کی دور بوده‌ای تا

آثار واصل کننده به تو باشند؟ کور باد دیده‌ای که تو را بر آن دیده‌بان نیند. (کفعمی در کتاب

البلد الامین و سید ابن طاووس در کتاب مصباح الزائر این دعا را ذکر کرده‌اند و پس از آن

دو، علامه مجلسی در بحار الانوار و شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان آن را آورده‌اند. (کلمات مکنونه ملا محسن فیض ذیل کلمه اول)

۸۶) ما رأیت شیئا الا ورأیت الله قبله، و بروایة: معه، و بروایة: فیہ شرح أصول الکافی (صدرا) ؛ ج ۳ ؛ ص ۴۳۲ شئی ندیدم مگر اینکه خداوند را قبل از آن مشاهده کردم

۸۷) و فی کلام أمير المؤمنين علیه السلام فی حدیث کمیل حیث سألہ عن الحقیقة ... فقال علیه السلام: نور یشرق من صبح الأزل، فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره. (حدیث حقیقت. کلمات مکنونه کلمه یازدهم) (حدیث حقیقت را شیخ بهایی در کشکول، و سید حیدر آملی در جامع الاسرار، و قاضی نورالله در مجالس المؤمنین، و عبدالرزاق لاهیجی در شرح گلشن راز، و محدث قمی در سفینه البحار نقل کرده‌اند.

۸۸) لَوْلَاک مَا خَلَقْتُ الْاَفْلاک . تکرار ۵۵

۸۹) . تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ (بقره ۲۵۳) برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم

۹۰) وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (اعراف ۱۴۶) و اگر راه صواب را ببینند آن را برنگزینند و اگر راه گمراهی را ببینند آن را راه خود قرار دهند این بدان سبب است که آنان آیات ما را دروغ انگاشته و غفلت ورزیدند

۹۱) وَقَالَ الْمُصْطَفَى مَا أُوذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُوذِيَْتُ. هیچ پیامبری مانند من مورد اذیت قرار نگرفت کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - القديمة) ؛ ج ۲ ؛ ص ۵۳۷ - مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب) ؛ ج ۳ ؛ ص ۲۴۷ - کلمات مکنونه فیض کلمه ۸۴

۹۲) وَإِنْ كَانَ كَبْرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ (انعام ۳۵) و اگر اعراض کردن آنان [از قرآن] بر تو گران است اگر می توانی نقبی در

زمین یا نردبانی در آسمان بجویی

۹۳) وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ. بقره (۲۸۵) و گفتند: (شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را (خواستاریم) و فرجام به سوی تو است.)

۹۴) قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا. گفتند شنیدیم و نافرمانی کردیم بقره (۲۹۳)

۹۵) وَقَالَ أَيْضًا حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرِ الْمُقْرِي عَنْ نَعِيمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ لَيْثٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: فِي قَوْلِهِ تَعَالَى لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ قَالَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ حَتَّى لَا يَبْقَى يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ وَلَا صَاحِبُ مِلَّةٍ إِلَّا دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ حَتَّى يَأْمَنَ الشَّاهُ وَالذُّبُّ وَالْبَقْرَةُ وَالْأَسَدُ وَالْإِنْسَانُ وَالْحَيَّةُ وَحَتَّى لَا تَقْرَضَ فَأَرُهُ جَرَابًا وَحَتَّى تُوضَعَ الْجَزِيَّةُ وَيُكْسَرَ الصَّلِيبُ وَيُقْتَلَ الْخِنْزِيرُ وَذَلِكَ قَوْلُهُ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. همچنين ابن عباس درباره آیه (فِي قَوْلِهِ تَعَالَى لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) گفت این آیه محقق نمی شود هرگز تا زمانی که یهودی و نصرانی و صاحب دینی باقی نماند مگر آنکه داخل در اسلام شود، تا آن جا که گوسفند و گاو و شیر و انسان و مار ایمنی دارند و هیچ موشی کیسه ای را نمی جود و جزیه وضع می شود صلیب شکسته می شود و خوک کشته می شود و این وضعیت در هنگامه قیام قائم علیه السلام است. تأویل الآيات الظاهرة: ۶۶۳- بحار الانوار ۵۱ ص (۶۱)

۹۶) لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا (اعراف ۱۷۹) آنها دل هایی دارند که با آن دریافت نمی کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی بینند

۹۷) وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (هود۷) و

اگر بگوئید شما بعد از مرگ برانگیخته می شوید (شده اید - مولف) مسلما کافران می گویند

این سحر آشکاری است (مکارم شیرازی)

۹۸) وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَأَنْتَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (رعد ۵) و اگر عجب داری

عجب از سخن آنان [کافران] است که آیا وقتی خاک شدیم به راستی در آفرینش جدیدی

خواهیم بود

۹۹) أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (ق ۱۵) مگر از آفرینش نخستین [خود]

به تنگ آمدیم [نه] بلکه آنها از خلق جدید در شبهه اند

۱۰۰) وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ (ق ۲۰-۲۱) و در

صور دمیده شود این است روز تهدید و هر کسی می آید [در حالی که] با او سوق دهنده و

گواهی دهنده ای است

۱۰۱) فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا (اسراء ۵۱) سرهای خود

را به طرف تو تکان می دهند و می گویند آن کی خواهد بود بگو شاید که نزدیک باشد

۱۰۲) إِنْ كَانَ أَحَدٌ لَا يُؤَلِّدُ مِنْ فَوْقَ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَرَى مَلَكَوَتَ اللَّهِ (يوحنا ۳/۳) اگر کسی از سر نو

مولود نشود ملکوت خدا را نمی تواند دید

۱۰۳) إِنْ كَانَ أَحَدٌ لَا يُؤَلِّدُ مِنَ الْمَاءِ وَالرُّوحِ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَدْخُلَ مَلَكَوَتَ اللَّهِ. الْمَوْلُودُ مِنَ الْجَسَدِ

جَسَدٌ هُوَ، وَالْمَوْلُودُ مِنَ الرُّوحِ هُوَ رُوحٌ. (يوحنا ۳/۶) اگر کسی از آب و روح مولود نگردد

ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود. آنچه از جسم مولود شد جسم است و آنچه از روح

مولود گشت روح است

۱۰۴) لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا (اعراف ۱۷۹) (تکرار ۱۱۹)

۱۰۵) دَعِ الْمَوْتَى يَدْفِنُونَ مَوْتَاهُمْ (لوقا ۹/۶۰) و به دیگری گفت: "از عقب من بیا." گفت:

"ای سرور اول مرا رخصت ده تا بروم پدر خود را دفن کنم. عیسی وی را گفت: بگذار مردگان

مردگان خود را دفن کنند. اما تو برو و به ملکوت خدا موعظه کن

۱۰۶) هَذَا مَا اشْتَرَى عَبْدٌ ذَلِيلٌ، مِنْ مَيْتٍ قَدْ أُزْعَجَ لِلرَّحِيلِ، اشْتَرَى مِنْهُ دَارًا مِنْ دَارِ الْغُرُورِ، مِنْ

جَانِبِ الْفَانِينَ، وَخِطَّةِ الْهَالِكِينَ. وَتَجْمَعُ هَذِهِ الدَّارَ حُدُودُ أَرْبَعَةٍ. این خانه ای است که بنده ای

خوار شده، و مرده ای آماده کوچ کردن، آن را خریده، خانه ای از سرای غرور، که در محله

نابودشوندگان، و کوچه هلاک شدگان قرار دارد، این خانه به چهار جهت منتهی می گردد.

یک سوی آن به آفت ها و بلاها، سوی دوم آن به مصیبت ها، و سوی سوم به هوا و هوس های

سست کننده، و سوی چهارم آن به شیطان گمراه کننده ختم می شود، و در خانه به روی

شیطان گشوده است. (قاموس ایقان جلد ۳ ص ۱۲۱۹- اربعین شیخ بهائی ح ۱۴ - امالی

شیخ صدوق مجلس ۵۱) ماخذ حدیث منقول در ایقان معلوم نشد ولی این حدیث از لحاظ

مفهوم با آن یکی است

۱۰۷) المومن حی فی الدارین . مومن در هر دو سرا زنده است. (کلمات مکنونه فیض کلمه ۶۸

مراة العقول جلد ۳ ص ۳۰۷)

۱۰۸) أَوْ مِنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ

بِخَارِجٍ مِنْهَا (انعام ۱۲۲) آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده اش گردانیدیم و برای او نوری پدید

آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی هست

و از آن بیرون آمدنی نیست

۱۰۹) ما للتراب و رب الارباب . خاک را چه به عالم پاک یا عالم حق. (مکنونه فیض کلمه

دوم- کشف الاسرار و عدة الابرار ج ۳ ص ۷۲۶)

۱۱۰) وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (صافات ۱۷۳) و سپاه ما هرآینه غالب آیندگانند

(۱۱۱) يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (توبه ۳۲)

می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند ولی خداوند نمی گذارد تا نور خود را

کامل کند هر چند کافران را خوش نیاید (تکرار قسمتی از بند ۹۹)

(۱۱۲) « هو الغالب فوق كل شيء » تلمیح آیات قرآنی و احادیث مانند: وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ

و خدا بر کار خویش چیره است یوسف ۲۱ و نیز "وَبِسُلْطَانِكَ الْقَاهِرِ الْغَالِبِ لِكُلِّ شَيْءٍ". بحار

الأنوار (ط - بیروت) ؛ ج ۱۰۰ ؛ ص ۱۰۳

(۱۱۳) أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (اعراف ۴۴) تلمیح این آیه، لعنت خدا بر ستمکاران باد.

(۱۱۴) يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

(توبه ۳۲) (تکرار بند ۱۳۴)

(۱۱۵) وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ (توبه ۳۲) (تکرار قبلی)

(۱۱۶) معانی الأخبار أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبُرْقِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

عليه السلام قَالَ: قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خُطْبَتِهِ قَامَ لَهَا (٤) فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ

أَصْبَحْتُ فِيكُمْ وَإِدَامِي الْجُوعُ وَطَعَامِي مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْوُحُوشِ وَالْأَنْعَامِ وَسِرَاجِي الْقَمَرُ

وَفِرَاشِي التُّرَابُ وَوَسَادَتِي الْحَجَرُ لَيْسَ لِي بَيْتٌ يَخْرُبُ وَلَا مَالٌ يَتَلَفُ وَلَا وَلَدٌ يَمُوتُ وَلَا

امْرَأَةٌ تَحْزَنُ أَصْبَحْتُ وَ لَيْسَ لِي شَيْءٌ وَأَمْسَيْتُ وَ لَيْسَ لِي شَيْءٌ وَأَنَا أَغْنَى وَ لِدِ آدَمَ .

[ترجمه] معانی الأخبار: از امام صادق علیه السلام روایت شده که عیسی بن مریم علیه

السلام در خطبه ای که در میان بنی اسرائیل اقامه کرد گفت: در میان شما روزگار گذراندم

حال آنکه خوراک مطبوعم (خورشی که با غذا می خورم) گرسنگی و غذایم آن چیزی است

که زمین برای وحوش و چهارپایان می رویاند، هم چنین چراغم ماه، زیر اندازم خاک، بالش

زیر سرم سنگ است، خانه ای ندارم که ویران گردد و مالی ندارم که تلف شود و از بین رود،

مرا فرزندی نیست که وفات کند و زنی نیست که ناراحت و غمگین شود، صبح بر من دمید

در حالی که چیزی نداشتیم و تاریکی شب مرا فراگرفت و باز هم چیزی ندارم، با تمام این اوصاف من بی نیازترین فرزندان آدم هستم. قاموس ایقان ۱۱۴۴/۲ - بحار الانوار ۱۴ ص ۳۲۱ در انجیل این داستان روایت نشده است

(۱۱۷) از آنجا که به متن عربی روایت دسترسی نداشتیم موفق به یافتن منبع روایت نشدم
(۱۱۸) يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ (فاطر ۱۵) ای مردم شما به خدا نیازمندید و خداست که بی نیاز ستوده است

(۱۱۹) و کسانی که عیسی را گرفته بودند او را تازیانه زده استهزا نمودند. و چشم او را بسته طپانچه بر رویش زدند و از وی سؤال کرده گفتند: “نبوت کن! که تو را زده است؟ و بسیار کفر دیگر به وی گفتند. و چون روز شد اهل شورای قوم یعنی رؤسای کهنه و کاتبان فراهم آمده در مجلس خود او را آورده گفتند: “اگر تو مسیح هستی به ما بگو. ” او به ایشان گفت: اگر به شما گویم مرا تصدیق نخواهید کرد. و اگر از شما سؤال کنم جواب نمی دهید و مرا رها نمی کنید. لیکن بعد از این پسر انسان به طرف راست قوت خدا خواهد نشست. همه گفتند: “پس تو پسر خدا هستی؟ او به ایشان گفت: “شما می گوید که من هستم. گفتند: دیگر ما را چه حاجت به شهادت است؟ زیرا خود از زبانش شنیدیم. (لوقا ۲۲/۶۳-۷۱) وَلَمَّا كَانَ النَّهَارُ اجْتَمَعَتْ مَشِيخَةُ الشَّعْبِ: رُؤَسَاءُ الْكَهَنَةِ وَالْكَتَبَةُ، وَأَصْعَدُوهُ إِلَى مَجْمَعِهِمْ قَائِلِينَ: «إِنْ كُنْتَ أَنْتَ الْمَسِيحَ، فَقُلْ لَنَا!». فَقَالَ لَهُمْ: «إِنْ قُلْتُ لَكُمْ لَا تُصَدِّقُونَ، وَإِنْ سَأَلْتُ لَا تُجِيبُونَنِي وَلَا تُظَلِّقُونَنِي. مُنْذُ الْآنَ يَكُونُ ابْنُ الْإِنْسَانِ جَالِسًا عَنْ يَمِينِ قُوَّةِ اللَّهِ». فَقَالَ الْجَمِيعُ: «أَفَأَنْتَ ابْنُ اللَّهِ؟» فَقَالَ لَهُمْ: «أَنْتُمْ تَقُولُونَ إِنِّي أَنَا هُوَ». فَقَالُوا: «مَا حَاجَتُنَا بَعْدَ إِلَى شَهَادَةٍ؟ لِأَنَّ نَحْنُ سَمِعْنَا مِنْ فَمِهِ». (لوقا ۲۲/۶۶-۷۱)

و رؤسای کهنه و جمیع اهل شورا در جستجوی شهادت بر عیسی بودند تا او را بکشند و هیچ نیافتند زیرا که هرچند بسیاری بر وی شهادت دروغ می دادند اما شهادت های ایشان موافق

نشد. و بعضی برخاسته شهادت دروغ داده گفتند: ما شنیدیم که او می‌گفت: من این هیكل ساخته شده به دست را خراب می‌کنم و در سه روز، دیگری را ناساخته شده به دست بنا می‌کنم. و در این هم باز شهادت‌های ایشان موافق نشد. پس رئیس کهنه از آن میان برخاسته از عیسی پرسیده گفت: «هیچ جواب نمی‌دهی؟ چه چیز است که اینها در حق تو شهادت می‌دهند؟ اما او ساکت مانده هیچ جواب نداد. باز رئیس کهنه از او سؤال نموده گفت: «آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟ عیسی گفت: «من هستم و پسر انسان را خواهید دید که بر طرف راست قوت نشسته در ابرهای آسمان می‌آید. (مرقس ۱۴/۵۵-۶۲)

۱۲۰) فَلَمَّا رَأَىٰ إِيْمَانَهُمْ قَالَ لَهُ: «أَيُّهَا الْإِنْسَانُ، مَغْفُورَةٌ لَكَ خَطَايَاكَ». فَابْتَدَأَ الْكُتْبَةُ وَالْفَرِيسِيُّونَ يُفَكِّرُونَ قَائِلِينَ «مَنْ هَذَا الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِتَجَادِيفَ؟ مَنْ يَقْدِرُ أَنْ يَغْفِرَ خَطَايَا إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ؟» فَشَعَرَ يَسُوعُ بِأَفْكَارِهِمْ، وَأَجَابَ وَقَالَ لَهُمْ: «مَاذَا تُفَكِّرُونَ فِي قُلُوبِكُمْ؟ أَيُّمَا أَيْسَرُ: أَنْ يُقَالَ: مَغْفُورَةٌ لَكَ خَطَايَاكَ، أَمْ أَنْ يُقَالَ: قُمْ وَامْشِ؟ وَلَكِنْ لِكَيْ تَعْلَمُوا أَنَّ لَابْنَ الْإِنْسَانِ سُلْطَانًا عَلَى الْأَرْضِ أَنْ يَغْفِرَ الْخَطَايَا»، (لوقا ۵/۲۰-۲۴) چون او ایمان ایشان را دید به وی گفت: «ای مرد، گناهان تو آمرزیده شد. آنگاه کاتبان و فریسیان در خاطر خود تفکر نموده گفتن گرفتند: «این کیست که کفر می‌گوید؟ جز خدا و بس کیست که بتواند گناهان را بیامرزد؟ عیسی افکار ایشان را درک نموده در جواب ایشان گفت: «چرا در خاطر خود تفکر می‌کنید؟ کدام سهل‌تر است گفتن اینکه گناهان تو آمرزیده شده یا گفتن اینکه برخیز و بخرام لیکن تا بدانی که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست. (لوقا ۵/۲۰-۲۴)

۱۲۱) ذَرُّهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (انعام ۹۱) بگذار تا در ژرفای [باطل] خود به بازی [سرگرم] شوند

۱۲۲) لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (حجر ۷۲) به جان تو سوگند که آنان در مستی خود سرگردان بودند

(۱۲۳) وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ (مائده ۶۴) و

یهود گفتند دست خدا بسته است دست‌های خودشان بسته باد و به [سزای] آنچه گفتند از

رحمت خدا دور شوند بلکه هر دو دست او گشاده است

(۱۲۴) يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ (فتح ۱۰) دست خدا بالای دست‌های آنان است

(۱۲۵) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسُؤُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ

أَلِيمٌ (عنکبوت ۲۳) و کسانی که آیات خدا و لقای او را منکر شدند آنانند که از رحمت من

نومیدند و ایشان را عذابی پر درد خواهد بود

(۱۲۶) الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (بقره ۴۶) همان کسانی که می‌دانند با

پروردگار خود دیدار خواهند کرد و به سوی او باز خواهند گشت

(۱۲۷) قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةٌ كَثِيرَةً (بقره ۲۴۹) کسانی که

به دیدار خداوند یقین داشتند گفتند بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز

شدند

(۱۲۸) فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا (کهف ۱۱۰) پس هر کس به لقای پروردگار

خود امید دارد باید به کار شایسته پردازد

(۱۲۹) يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (رعد ۲) کارها را او تدبیر می‌کند آیات

را (برای شما) تشریح می‌نماید تا به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید. (مکارم شیرازی)

(۱۳۰) وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ (اسراء ۴۴) و هیچ چیز نیست مگر اینکه در حال ستایش،

تسبیح او می‌گوید

(۱۳۱) وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا (نبا ۲۹) و حال آنکه هر چیزی را برشمرده [به صورت] کتابی

در آورده‌ایم

(۱۳۲) السبیل مسدود (تکرار بند ۱۰۰)

(۱۳۳) هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ (حدید ۳) اوست اول و آخر و ظاهر و باطن

(۱۳۴) آیا روایت مشهور را نشنیده‌اند که می‌فرماید اذا قام القائم قامت القيامة.

این حدیث به این عبارت ظاهراً در منابع روایی دیده نشده و یا شاید در منابع قدیمی بوده بعدها آن را حذف کرده‌اند و یا جزء احادیث شفاهی باشد که در السن مردم بوده است برخی اعتراف دارند که این حدیث هم مشهور است و هم صحیح می‌باشد چنانکه شیخ زین العابدین حماسی، کتابی تحت عنوان «ارغام الشیطان فی رد اهل البیان» نوشته و بعد از نقل فقراتی از ایقان مبارک چنین می‌نویسد:

هرگاه این قائل بگوید شاهد و دلیل و قرینه بر اینکه مراد از قیامت در اغلب آیات قرآن همان قیام قائم است، دلالت خبر معروف اذا قام القائم قامت القيامة و اخباری که تفسیر آیات داله بر قیامت را بر قیام قائم می‌نماید: جواب این است. (صفحه ۳۲۵)

و نیز عالم ربانی حاجی شیخ عبدالرحیم نیز کتابی تحت عنوان «رجم الشیطان فی رد اهل البیان» نوشته که این هم ردیه‌ای بر آئین بهائی است در مورد این حدیث در صفحه ۱۳۸ کتاب چنین آمده است

و آن حدیثی که ذکر کرده که «اذا قام القائم قامت القيامة» صحیح است؛ یعنی فتنه و آشوب و اغتشاش می‌شود اگر مقصود از قیامت در آیات و احادیث قیام قائم هم باشد، دخیلی به ادعای تو ندارد».

و آقای احمد شاهرودی نیز کتابی در رد آئین بهائی با نام «تنبيه الغافلين فی دفع شبهات المبطلين» نوشته که در مطلب چهارم از راهنمای دین در دفع شبهه در مورد حدیث اذا قام... نوشته است که: بلی آن کسی که به تکذیب تمام انبیا منکر قیامت کبری می‌شود و به روایت اذا قام القائم قامت القيامة دست از تمام نصوص الهیه برمی‌دارد.... کتاب شبهات مبطلین

جلد سوم صفحه ۲۰۳ .

البته به همین مضمون روایتی است که در اکثر کتب روایی نقل شده که حضرت امام صادق در تفسیر آیه اول از سوره لیل فرموده «جَاءَ مَرْفُوعًا عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى قَالَ دَوْلَةُ إِبْلِيسَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُوَ يَوْمُ قِيَامِ الْقَائِمِ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى وَهُوَ الْقَائِمُ إِذَا قَامَ» (تأویل الآيات الظاهره، ص ۷۸۱) که با همان الفاظ و با همان معنی است این حدیث در بحار الانور جلد ۲۴ ص ۳۹۸ و کتاب «المحججه فی ما نزل فی ذکر القائم» ذیل آیه ۱۱۷ و سایر کتب روایی نقل شده است. و در بسیاری از کتب روایی آمده که منظور از ساعه (نجم الثاقب لقب ۶۵) و قیامة (نجم الثاقب لقب ۱۱۴) و یوم الدین (المحججه فیما نزل... آیه ۱۰۳) قائم است.

مطلب دوم، برای برخی این سوال پیش آمده که این چه حدیث مشهوری است که در هیچ کتابی یافت نمی‌شود. در "ویکی‌وفقه" در معنی حدیث مشهور در مورد پنجم آمده که "حدیث مشهور: حدیثی است که بر زبان‌ها اشتها یافته باشد ولی ممکن است راویان آن در جمیع یا در بعضی از طبقات از یک نفر تجاوز نکند و یا اصلاً سندی در آن نباشد. این اشتها، اعم از آن است که فقط در نزد محدثان یا فقط در نزد عامه مردم و یا هر دو باشد. لذا باید خاطر نشان کرد که احادیث و روایت‌های زیادی هستند که در نهایت مشهوریت هیچ منبع روایی ندارند مانند روایت (کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا) این روایت آن چنان معروف و مشهور است که حتی افراد کوچه بازار هم آن را حفظ هستند ولی هیچ منبع روایی برایش نیست از حضرت باب راجع به مفهوم این حدیث سوال کرده‌اند فرموده‌اند این حدیث بسیار معروف است ولی در هیچ کتابی رویت نکرده‌ام این مطلب را حضرت باب زمانی فرمودند که خبری از کامپیوتر و اینترنت نبود که بتوان آن را جستجو کرد ولی حال صاحب نظران معتقدند که منبعی برای این روایت بسیار مشهور وجود ندارد البته روایت‌های دیگری هم هستند که در عین معروفیت هیچ منبعی برایشان نیست مانند حدیث (هل من ناصر ینصرنی) و یا (کنت کنزاً مخفیاً..) و یا (حب الوطن من الایمان) و یا (الطُّرُقُ أَلَى اللَّهِ

بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ) یا (الخير فيما وقع) و یا (إن الحياة عقيدة و جهاد) و یا (كلکم راع و كلکم مسؤول عن رعیتته) و نیز (من علمني حرفا فقد صيرني عبدا) و دهها روایت معروفی وجود دارد که منبعی برایشان نیست با اندکی جستجو در اینترنت تحت عنوان (احادیث معروف بی سند) صدق این مدعا ثابت می شود لذا می توان گفت که شاید این حدیث نیز از جمله روایت های شفاهی باشد که در آن زمان همگان شنیده و هم می دانستند ولی بعد از ظهور امر بهائی از نقل آن خودداری کردند.

(۱۳۵) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاللَّهُ تَرْجِعُ الْأُمُورَ (بقره ۲۱۰) تکرار بند ۸۳

(۱۳۶) فيجعل أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَأَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ. رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار؛ ج ۳؛ ص ۱۲۰ و نیز عن أمير المؤمنين حيث قال: لَتَبْلُبُنَّ بَلْبَةً وَ لَتَغْرِبُنَّ غَرْبَةً حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ إِلَى آخِرِ الْخَبْرِ بحار الأنوار (ط - بيروت)؛ ج ۶۵؛ ص ۱۸۲) هر آینه زیر و رو شوید و غربال گردید تا قسمت پایین از جمعیت شما، بالا و قسمت بالا، پایین آید.

(۱۳۷) وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (قصص ۵) و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم

(۱۳۸) يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (رعد ۳۹) خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند و اصل کتاب نزد اوست

(۱۳۹) داستان مشغول شدن عاشقی به عشق نامه خواندن و مطالعه کردن عشق نامه در حضور معشوق خویش و معشوق آن را ناپسند داشتن کی طلب دلیل عند حضور المدلول قبیح و الاشتغال بالعلم بعد الوصول الى المعلوم مذموم. (مثنوی دفتر سوم بخش ۵۳)

(۱۴۰) إِنَّ اللَّهَ عَهْدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ (آل عمران ۱۸۳) خدا با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما قربانی بیاورد که آتش [آسمانی] آن را [به نشانه قبول] بسوزاند

(۱۴۱) قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. (آل عمران ۱۸۳) گو قطعا پیش از من پیامبرانی بودند که دلایل آشکار را با آنچه گفتید برای شما آوردند اگر راست می گوید پس چرا آنان را کشتید.

(۱۴۲) وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (بقره ۸۹) و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند ولی همین که آنچه [که اوصافش] را می شناختند برایشان آمد انکارش کردند پس لعنت خدا بر کافران باد.

(۱۴۳) لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ (بقره ۲۸۵) میان هیچ يك از فرستادگانش فرق نمی گذاریم

(۱۴۴) کنز جامع الفوائد و تأویل الآيات الظاهرة روى الشيخ الطوسي رحمه الله في كتاب مصباح الأنوار بإسناده عن أنس قال: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ صَلَاةَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بَوَّجِهِهِ الْكَرِيمِ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ أَنْ تُفَسِّرَ لَنَا قَوْلَهُ تَعَالَى فَأَوْلئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أَوْلئِكَ رَفِيقًا فَقَالَ ص أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا وَ أَمَّا الصَّادِقُونَ فَأَخِي عَلِيُّ ع وَ أَمَّا الشُّهَدَاءُ فَعَمِّي حَمْزَةُ وَ أَمَّا الصَّالِحُونَ فَابْنَتِي فَاطِمَةُ وَ أَوْلَادُهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الْخَبَرُ (بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج ۲۴ ؛ ص ۳۱) شیخ طوسی رحمه الله علیه در کتاب مصباح الانوار به اسناد خود از انس نقل می کند: روزی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز صبح را خواندیم، در این موقع آن جناب رو به سوی ما برگردانید. من عرض کردم: یا رسول الله! مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أَوْلئِكَ : الله، برای ما این آیه را

تفسیر بفرمائید فرمود: منظور از پیامبران منم و صدیقین برادرم علی، اما شهداء عمویم حمزه و صالحین دخترم فاطمه و اولاد او «أُولَئِكَ رَفِيقًا - حسن و حسین علیهم السلام تا آخر روایت (۱۴۵) حال مفاد کلام حضرت سر الانبیاء ظاهر می شود که فرمود من آدم اول هستم. (کلمات مکنونه پاورقی کلمه ۸۵) و نیز همین مضمون برای حضرت قائم روایت شده است که حضرت صادق فرمود: وَ سَيِّدُنَا الْقَائِمُ ع مُسْنِدُ ظَهْرِهِ إِلَى الْكَعْبَةِ وَيَقُولُ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ أَلَا وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ وَ شِيثَ فَهَذَا أَنَا ذَا آدَمَ وَ شِيثُ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحٍ وَ وَلَدِهِ سَامٍ فَهَذَا أَنَا ذَا نُوحٍ وَ سَامُ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ فَهَذَا أَنَا ذَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلُ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُوسَى وَ يُوشَعَ فَهَذَا أَنَا ذَا مُوسَى وَ يُوشَعَ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عِيسَى وَ شَمْعُونَ فَهَذَا أَنَا ذَا عِيسَى وَ شَمْعُونَ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَهَذَا أَنَا ذَا مُحَمَّدٍ ص وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع فَهَذَا أَنَا ذَا الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْأَئِمَّةِ مِنْ وَ لَدِ الْحُسَيْنِ ع فَهَذَا أَنَا ذَا الْأَئِمَّةِ ع أَجِيبُوا إِلَى مَسْأَلَتِي فَإِنِّي أَنبِئُكُمْ بِمَا نُبِّئْتُمْ بِهِ وَ مَا لَمْ تُبَيِّنُوا بِهِ. و (هنگام ظهور) سرور ما قائم علیه السلام تکیه اش به کعبه بوده و گوید: ای گروه خلق ها، آگاه باشید، هر که می خواهد به «آدم» و «شیث» بنگرد، من آدم و شیث هستم، و هر که می خواهد «نوح» و فرزندش «سام» را ببیند، من نوح و سام هستم، بدانید هر که می خواهد «ابراهیم» و «اسماعیل» را نظاره کند، من ابراهیم و اسماعیل می باشم، آگاه باشید هر که می خواهد «موسی» و «یوشع» را مشاهده کند، من موسی و یوشع، و هر که می خواهد «عیسی» و «شمعون» را بنگرد، من عیسی و شمعون هستم، بدانید هر که می خواهد به سوی محمد و امیر مومنان، دروهای خدا بر آن دو، نگاه کند، پس منم محمد صلی الله علیه و آله و امیر مومنان علیه السلام، و هر که می خواهد حسن و حسین (علیهما السلام) را ببیند، من همان حسن و حسینم، و بدانید که هر کس می خواهد امامان از نسل حسین علیهم السلام را

بنگرد، من همه امامان هستم دعوت مرا بپذیرید، و پاسخ دهید، که به تحقیق، شما را از آنچه آگاه شده اید و به آنچه خبردار نشده اید مطلع خواهیم ساخت. بحار الانور ٥٣ حدیث مفضل بن عمر)

(١٤٦) و من خطبة له عليه السلام قال: أنا عندي مفاتيح الغيب، لا يعلمها بعد رسول الله إلا أنا، أنا ذو القرنين المذكور في الصحف الأولى، أنا صاحب خاتم سليمان، أنا ولي الحساب، أنا صاحب الصراط والموقف، قاسم الجنة والنار بأمر ربي، أنا آدم الأول، أنا نوح الأول، أنا آية الجبار، أنا حقيقة الأسرار، أنا مورق الأشجار، أنا موع الثمار، أنا مفجر العيون، أنا مجري الأنهار، أنا خازن العلم، أنا طود الحلم، أنا أمير المؤمنين، أنا عين اليقين، أنا حجة الله في السماوات والأرض، أنا الراجفة، أنا الصاعقة، أنا الصيحة بالحق، أنا الساعة لمن كذب بها، أنا ذلك الكتاب الذي لا ريب فيه، أنا الأسماء الحسنى التي أمر أن يدعى بها، أنا ذلك النور الذي اقتبس منه الهدى، أنا صاحب الصور، أنا مخرج من في القبور، أنا صاحب يوم النشور، أنا صاحب نوح ومنجيه، أنا صاحب أبواب المبتلى وشافيه، أنا أقيمت السماوات بأمر ربي، أنا صاحب إبراهيم، أنا سر الكليم. (مشارك أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام؛ ص ٢٦٨)

و نیز " [المناقب] لابن شهر آشوب: سئل أمير المؤمنين عليه السلام كيف أصبحت فقال أصبحت وأنا الصديق الأكبر (٣) والفاروق الأعظم وأنا وصي خير البشر وأنا الأول وأنا الآخر وأنا الباطن وأنا الظاهر وأنا بكل شيء عليم وأنا عين الله وأنا جنب الله وأنا أمين الله على المرسلين بنا عبد الله ونحن خزائن الله في أرضه وسماؤه وأنا أحيى وأنا أميت وأنا جنب الله وكلمته وقلب الله وبابه الذي يؤتى منه أدخلوا الباب سجداً أغفر لكم خطاياكم وأزيد المحسنين وبى وعلى يدي تقوم الساعة وفى يرتاب المبطلون وأنا) الأول والآخر والظاهر والباطن وكل شيء عليم (بحار الانوار جلد ٣٩ ص ٣٤٨)

[ترجمه] مناقب ابن شهر آشوب: از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد: چگونه شب را به صبح رساندی؟ فرمود: در حالی صبح کردم که صدیق اکبرم و فاروق اعظم، و من وصی خیرالبشرم، و اول و آخر منم و باطن و ظاهر منم، و من به هر چیزی آگاهم، و من چشم خدایم و من جنب الله هستم* و من امین خدا بر پیامبران مرسلم، خدا با ما پرستش شد، و ما گنجوران خدا در زمین و آسمان اوییم، و من می میرانم و زنده می گردانم و من زنده ای هستم که نمی میرد،

[رجال الکشی] طاهر بن عیسی قال وجدته فی بعض الکتاب عن محمد بن الحسن بن عن إسماعیل بن قتیبه عن أبي العلاء الخفاف عن أبي جعفر عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام: أنا وجه الله وأنا جنب الله وأنا الأول وأنا الآخر وأنا الظاهر وأنا الباطن وأنا وارث الأرض وأنا سبيل الله وبه عزمت عليه. فقال معروف بن خربوذ ولها تفسير غير ما يذهب فيها أهل الغلو. [ترجمه] رجال کشی: طاهر بن عیسی گوید: در کتابی دیدم که از محمد بن الحسین با سندی از امام باقر علیه السلام حدیثی آورده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من وجه الله هستم و من جنب الله هستم، اول و آخر، ظاهر و باطن منم و من وارث زمینم، سبیل الله منم و به او بر او سوگند خوردم. معروف بن خربوذ گوید: این عبارت تفسیری غیر از آنچه اهل غلو گویند، دارد. . معرفه أخبار الرجال: (۱۳۸)

(۱۴۷) وَمَا أَمَرْنَا إِلَّا وَاحِدَةً (قمر ۵) و فرمان ما یک امریست (مکارم شیرازی)

(۱۴۸) حضرت امیر فرمود: اول ما محمد و میانه ما محمد و آخر ما محمد است. (کلمات مکنونه

ذیل کلمه ۸۵) قال ابو عبد الله ع: أَوْلُنَا مُحَمَّدًا وَأَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَآخِرْنَا مُحَمَّدًا. (الغیبة للنعمانی

؛ النص؛ ص ۸۶)

(۱۴۹) إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ (زخرف ۲۳) آن گفتند ما پدران خود را

بر آیینی [وراہی] یافته ایم و ما از پی ایشان راهسپریم.

۱۵۰) مثلاً در ماده نحاسی ملاحظه فرمائید که اگر در معدن خود از غلبه یبوست محفوظ بماند در مدت هفتاد سنه به مقام ذهبی می‌رسد. اگر چه، بعضی خود نحاس را ذهب می‌دانند که به واسطه غلبه یبوست مریض شده و به مقام خود نرسیده.

این بیان حضرت بهاء‌الله نقل قول کیمیاگران است که اعتقاد داشتند که مس همان طلا است و طبعش تراست ولی در طبیعت به علت غلبه خشکی فاسد شده به طلا تبدیل نشده است این نظر حکما قبل بوده و حضرت بهاء‌الله این سخن آنان را بازگو فرموده و به عنوان مثال این را ذکر کرده‌اند که کار چندین ساله تبدیل مس به طلا در طبیعت توسط اکسیر در آنی اتفاق می‌افتد

جابر بن حیان در این مورد گفته: «مس یا زهره گرم و خشک است ولی خشکی آن از خشکی آهن کمتر است زیرا طبع اصلی مس، همچون طلا، گرم و تر بوده است اما در آمدن خشکی بر آن، آن را فاسد کرده است. لذا با از میان بردن خشکی، مس به طبع اولیه خود برمی‌گردد. (سایت ویکی پدیا)

و نیز در کافی آمده: عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنِ الثُّمَالِيِّ قَالَ: مَرَرْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي سُوقِ النُّحَاسِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا النُّحَاسُ أَيُّ شَيْءٍ أَصْلُهُ فَقَالَ فِضَّةٌ إِلَّا أَنَّ الْأَرْضَ أَفْسَدَتْهَا فَمَنْ قَدَرَ عَلَى أَنْ يُخْرِجَ الْفَسَادَ مِنْهَا انْتَفَعَ بِهَا. (ط - الإسلامية) ؛ ج ۵ ؛ ص ۳۰۷ ح ۱۵ کلینی (ره) در کافی از ابوحمزه ثمالی نقل کرده که می‌گوید: به همراه امام صادق علیه‌السلام از بازار مسگران می‌گذشتیم. من خدمت آن حضرت علیه‌السلام عرضه داشتم فدایت شوم! اصل این مس چیست؟ فرمود: نقره است که زمین آن را تباه نموده به صورت مس در آمده است، و اگر کسی بتواند فساد آن را بگیرد از آن بهره‌مند می‌گردد.

و جمال مبارک در لوح ورقای شهید می فرمایند قوله تعالی : "

در باره اکسیر مرقوم فرموده بودند مکرر این کلمه علیا از لسان مالک اسماء شنیده شد قوله جلّ بیانه و عز برهانه یا عبد حاضر آنچه در باره اکسیر از سما مشیت الهی نازل نظر به سؤال عباد بوده مکرر سؤال نموده اند تا آنکه نازل شد آنچه نازل شد و الا قلم اعلی تعرض نمی نمود و اقبال به ذکر این امور نداشته و ندارد انبیاء ذکر فرموده اند و همچنین حکما . در وجود و عدم این صنع گفتگوهای لاتحصی به میان آمده بعضی گفته اند اجساد غیر ذهب بواسطه امراض از بلوغ به این مقام ممنوعند و قوت و اعتدال اکسیر رفع می نماید و به لون و کینونیت اصلی ظاهر می شوند و برخی این فقره را محال دانسته اند چنانچه گفته اند این فلزات هر یک از اجزاء مختلفه ترکیب شده اکسیر عاجز است از تصرف در اشیاء مختلفه متناقضه جمهوری از حکماء قلب ماهیت را محال دانسته اند کتب قوم مشحون است به این اذکار و اعتراضات و اختلافات حکما از فلاسفه و غیرهم ولکن اگر صاحب فؤاد و بصردر بیاناتی که از قلم اعلی جاری شده تفکر نماید امر وجود و عدم بر او ظاهر و هویدا و آشکار شود" انتهى (مائده آسمانی جلد ۱ باب ۱۱)

(۱۵۱) ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ (جمعه ۴- مائده ۵۴) این فضل خداست آن را به هر که بخواهد عطا می کند.

(۱۵۲) وَقَوْلُ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ. الفصول المهمة في أصول الأئمة (تكملة الوسائل)؛ (ج ۱ ؛ ص ۱۵۴) و چون تعیین امری اعتباری است ظهور آن به واسطه نوری است که در مرتب ساری است جنید که حدیث کان الله ولم یکن معه شی شنید گفت: الان کما کان الان نیز بر همان حال است که بود . (کلمات مکنونه کلمه ۱۴ ص ۷۵)

(۱۵۳) قوله عليه السلام: الحقيقة كشف سبحات الجلال من غير إشارة.. الخ نقله العارف المذكور في جامع الأسرار ص ۱۷۰ و شرحه في عدة مواضع من ذلك الكتاب، و العلامة الشيخ

البهائی فی الکشکول و القاضی نور الله الشہید نور الله مرقدہ فی مجالس المؤمنین و العارف الشیخ عبد الرزاق اللاہجی فی شرح گلشن راز، و الخوانساری فی روضات الجنات، و المحدث القمی فی سفینة البحار و غیرہم من أساطین الحکمة و العرفان فی صحفہم القیمة، و شرحہ العلامة قطب الدین الشیرازی فی رسالہ معمولہ فی ذلك فقط، و شرحہ أيضا بعض أساتیدنا بالنظم الفارسی و لقد أحسن و أجاد، ألا و هو العارف الربانی محیی الدین مہدی الالہی القمشی ادام الله أيام إفاضاتہ. منهاج البراعة فی شرح نہج البلاغہ (خوئی)؛ (ج ۱۹؛ ص ۲۴۷)

(۱۵۴) يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ (بقرہ ۱۹) از [نہیب] آذرخش [و] بيم مرگ سرانگشتان خود را در گوش ہایشان نهند.

(۱۵۵) يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (یس ۲۰) ای مردم از این فرستادگان پیروی کنید.

(۱۵۶) آیا نعمت طیر ہویہ را نشنیدہ اند کہ می فرماید: (الف فاطمہ نکاح نمودم کہ ہمہ بنت محمد بن عبد الله خاتم النبیین بودند)؟

این بیان از حضرت علی (ع) است کہ حضرت بہاء الله بہ فارسی آن را در اثبات مسئلہ رجعت کہ روحانی و صفاتی است بیان فرمودہ و متن عربی آن چنین است: انا صاحب الادوار انا صاحب الرجعات انا كنتُ مع الانبياء انا الذي تزوجت فاطمة بنت محمد بن عبد الله خاتم الانبياء الف مرة في الادوار الغابرة انا الذي يقتل مرتين ويحيى مرتين...

جناب اشراق خاوری منبع این حدیث را کتاب الالفین شیخ رجب برسی کہ نام کامل آن "الالفین فی صفات سادۃ الکونین" است ولی بندہ در نسخہ خطی کہ از این کتاب در اختیار دارم آن را نیافتہم یا نسخہ من ناقص بودہ و یا جناب اشراق خاوری نام کتاب را اشتباہی نوشتہ اند البتہ قسمت ہائی از این روایت در چند منبع وجود دارد مثلاً:

" انا صاحب الادوار انا صاحب الرجعات " در کتاب بحار الانوار ۵۳ ص ۴۷ و تفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۵۲ چنین آمده : **وَإِنَّ لِي الْكُرَّةَ بَعْدَ الْكُرَّةِ وَ الرَّجْعَةَ بَعْدَ الرَّجْعَةِ وَأَنَا صَاحِبُ الرَّجَعَاتِ وَالْكَرَّاتِ وَ صَاحِبُ الصَّوْلَاتِ وَ النَّقِمَاتِ وَ الدُّوَلَاتِ الْعَجِيبَاتِ** " و من بازگشتی پس از بازگشت دارم و رجوعی پس از رجوع؛ من صاحب بازگشت ها و رجعت هایم؛ صاحب حمله ها و گزند ها و چیرگی های شگفت آور هستم؛

و جمله " انا كنتُ مع الانبياء " روي عن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم أنه قال: «يا عليّ كنتَ مع الأنبياء سرّاً، و معي جهراً». زبدة التفاسير ج ۷ ص ۲۶۹ يا علي با انبياء سرا و با من آشکارا همراه بودی و نیز " كقول أمير المؤمنين - عليه السلام «كنت ولياً و آدم بين الماء و الطين»، و كقول النبي - صَلَّى الله عليه وآله وسلم «أنا و عليّ من نور واحد»، و كقوله فيه خلق الله روحى و روح عليّ بن أبى طالب قبل أن يخلق الخلق بألفي عامّ الحديث . و كقوله فيه «بعث عليا مع كلّ نبيّ سرّاً، و معي جهراً.» جامع الاسرار ص ۳۸۲ و ۴۰۱ و المقدمات من كتاب نص النصوص شيخ حيدر املى (ص ۱۹۶)

و جمله " يقتل مرتين و يحيى مرتين " و قال عليه السلام انا الذي اقتل مرتين و احيي مرتين و لي الكرة بعد الكرة و الرجعة بعد الرجعة و نیز "اقول مضمون هذا الحديث موجود في احاديث كثيرة و هو يدل علي ان اميرالمؤمنين عليهاالسلام يقتل مرتين و يحيي مرتين كما صرح به عليه السلام في كثير من احاديثه و خطبه و حديث النبي (الحديث النبوي خ) صلي الله عليه و اله الموجود المقبول عند الفريقين بان كل ما كان في الامم الماضية يكون في هذه الامة حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة حتي لو سلكوا جحر ضب لسلكتموه شاهد بان اميرالمؤمنين عليه السلام يقتل مرتين و يحيي مرتين (كتاب العصمة و الرجعة) شيخ احد احسائي در بخش رجعت در چندین موضع اشاره به این مطلب فرموده است.

اما با این مضمون روایتی است که ملا محمد تقی مامقانی آن را چنین ثبت کرده است: "روي أن أمير المؤمنين (ع) خطب يوماً على المنبر، وفي المجلس اثنا عشر ألفاً من الناس، ولما أراد النزول دخل من باب المسجد رجل وأقبل حتى صعد المنبر وتكلم معه بكلمات، ثم نزل وخرج، فقالوا: يا أمير المؤمنين من كان الرجل وماذا سألك؟ فقال (ع): كان الرجل الخضر (ع) وقد سألتني كم تزوجت؟ فقلت: تزوجت خمسة وعشرين ألف فاطمة بنت محمد بن عبد الله (ص). (كتاب صحيفه الابرار جلد دوم ص ۱۵۱ حدیث ۱۴) که مفهوم آن چنین است: روایت شده که روزی حضرت امیر بر بالای منبر سخنرانی فرمود و در آن جلسه دوازده هزار نفر حضور داشتند و زمانیکه خواست از منبر پائین بیاید مردی وارد مسجد شده و تا بالای منبر رفت و با حضرت شروع به مکالمه کرده و بعد پائین آمده از مسجد خارج شد مردم از حضرت پرسیدند این که بود و از توجه سوالی کرد حضرت امیر فرمود که او خضر بود و از من سوال کرد که چند بار ازدواج کردی و من به او گفتم که بیست و پنج هزار بار با فاطمه ازدواج کردم که همه دختر حضرت رسول اکرم بودند.

(۱۵۷) و همچنین نغمه جمال ازلی، حسین بن علی را ادراک نما که به سلمان می فرماید که مضمون آن این است: بودم با الف آدم که فاصله هر آدم به آدم بعد خمسين الف سنه بود و با هر یک ولایت پدرم را عرض نمودم. و تفصیلی ذکر می فرماید تا آنکه می فرماید: الف مرّه جهاد نمودم در سبیل الهی که اصغر و کوچک تر از همه مثل غزوه خیبر بود که پدرم با کفار محاربه و مجادله نمود. حال اسرار ختم و رجوع ولا اولیت ولا آخریت صنع، همه را از این دو روایت ادراک فرما.

این روایت نیز مانند روایت قبلی ترجمه به فارسی شده و متن عربی آن چنین است: یا سلمان کنت مع الف آدم و کان بین کل واحد منهم خمسين الف سنة و انی فی کل دور عرضت و لایه ابی علی کل واحد منهم یا سلمان کنا انوارا نطوف حول العرش قبل خلق

السموات و الارض... لقد جاهدت فى سبيل ربه الف مرة و كان اصغرها و اقلها شدة و باسا كغزوة خيبر و انت شاهدت ابي ع كيف جاهد فى الله حق جهاده فى تلك الغزوة... (قاموس ايقان جلد ۴ ص ۱۵۹۷)

جناب اشراق خاوری منبع این روایت را نیز کتاب الالفین شیخ رجب برسی بیان فرموده اند ولی بنده در نسخه خود این حدیث را نیافتم. و روایتی با این مضمون را ملا محمد تقی مامقانی در کتابش چنین روایت کرده که:

فقال الحسين (ع): يا سلمان إن الله عزوجل خلق خمسين ألف آدم ما بين كل آدم إلى آخر خمسون ألف عام، وقد كنت مع آدم الأول وأنا إذ ذاك شيخ كبير عالم وكنت ناصراً له ومعيناً وقد عرضت ولايتي عليهم فأمن بعضهم، فمن آمن فقد فاز ومن أبى فقد كفر، ثم غزوت معهم ألف غزوة الأصغر منها أكبر من غزاة خيبر، ثم كنت مع آدم الثاني خمسين ألف عام فدعوتهم بالوحدانية خمسين ألف عام فصدق بعضهم فمن صدق فقد أفلح و من أنكر فقد خاب ثم جاهدت معهم جهاداً كثيراً وهم خمسون فرقة كل فرقة خمسون ألف نفس، ثم لما أراد أن يقول كنت معهم كذا وضع أمير المؤمنين (ع) يده على فيه وقال: اصمت كما صمت رسول الله (ع). (کتاب صحیفه الابرار جلد دوم ص ۱۹۰ حدیث ۸۲) که مفهوش همان است که جمال مبارک خلاصه ای از آن را نقل فرموده اند.

۱۵۸) أَفْتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ (بقره ۸۵) آیا شما به پاره ای از کتاب [تورات] ایمان می آورید و به پاره ای کفر می ورزید.

۱۵۹) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (صافات ۱۵۴) شما را چه شده چگونه داوری می کنید (تلمیح آیه) ۱۶۰) وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ (احزاب ۴۰) ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.

۱۶۱) لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ (انعام ۱۰۳) چشم ها او را در نمی یابند و اوست که دیدگان را درمی یابد.

(۱۶۲) وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى (فاطره ۴۵) و اگر خدا مردم را به [سزای] آنچه انجام داده‌اند مؤاخذه می‌کرد هیچ جنبنده‌ای

را بر پشت زمین باقی نمی‌گذاشت.

(۱۶۳) يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (آل عمران ۴۰)

(۱۶۴) يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (مائده ۱)

(۱۶۵) إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (حج ۷۰) تلمیح آیه

(۱۶۶) لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ (انبیاء ۲۳)

(۱۶۷) إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (واقعه ۵۰) همه در موعد روزی معلوم گرد آورده شوند.

(۱۶۸) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ (رحمن ۳۹) در آن روز هیچ انس و جنی از گناهش

پرسیده نشود

(۱۶۹) يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَفْدَامِ (رحمن ۴۱) تبهکاران از سیمایشان

شناخته می‌شوند و از پیشانی و پایشان بگیرند.

(۱۷۰) وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (یونس ۲۵) و خدا [شما را]

به سرای سلامت (دارالسلام) فرا می‌خواند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

(۱۷۱) لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (انعام ۱۲۷) برای آنان نزد

پروردگارشان سرای عافیت (دارالسلام) است و به [پاداش] آنچه انجام می‌دادند او یارشان

خواهد بود.

(۱۷۲) كُلُّ أَنَسٍ مَشْرَبُهُمْ (بقره ۶۰) هر قبیله‌ای آبشخور خود را می‌دانست.

(۱۷۳) لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ (بقره ۲۸۵) (تکرار بند ۱۶۱)

(۱۷۴) تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا

عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ (بقره ۲۵۳) برخی از آن پیامبران را بر برخی

دیگر برتری بخشیدیم از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم

(۱۷۵) إِنْني عَبْدُ اللَّهِ (مریم ۳۰) گفت منم بنده خدا.

(۱۷۶) وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (انفال ۱۷) و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی تو نیفکندی بلکه خدا افکند.

(۱۷۷) إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ (فتح ۱۰) در حقیقت کسانی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند.

(۱۷۸) مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ (احزاب ۴۰) محمد پدر هیچ يك از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا است.

(۱۷۹) إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ (کهف ۱۱۰) بگو من هم مثل شما بشری هستم.

(۱۸۰) هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ (بقره ۱۸۹) بگو آنها [شاخص] گاه شماری برای مردم هست

(۱۸۱) وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي (اسراء ۸۵) و در باره روح از تو می پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است

(۱۸۲) وَقَالَ عِ الْعِلْمُ نُقْطَةٌ كَثَرَهَا الْجَاهِلُونَ. عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية ؛ ج ۴

؛ ص ۱۲۹

(۱۸۳) قَالَ الصَّادِقُ ع .. الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ. مصباح الشريعة ؛ ص ۱۶ علم،

نوری است که خداوند به قلب هر کس که بخواهد می افکند

(۱۸۴) گویا حدیث مشهور را فراموش نموده اند که می فرماید: الْعِلْمُ تَمَامُ الْمَعْلُومِ وَالْقُدْرَةُ وَالْعِزَّةُ

تَمَامُ الْخَلْقِ. جناب اشراق خاوری منبع این روایت را کتاب "حق الیقین" ملا محسن فیض

کاشانی بیان فرموده است (قاموس ایقان جلد دوم ص ۱۱۰۲) متاسفانه هر چه گشتم این

کتاب را نیافتم حتی در نرم افزار "مجموعه آثار علامه فیض" نورالانوار نیز نبود. ولی با

راهنمائی های جناب "استاد کمالی" بالآخره منبع این حدیث مشخص شد. این حدیث به "حدیث توحید مفضل بن عمر" معروف است که حضرت صادق پاسخ سوالات مفضل را در پنج جلسه عنایت فرموده و متن مورد نظر در مجلس پنجم ذکرشده ولی ناشران در نشر این حدیث مطالب جلسه پنجم را حذف کرده اند لذا در اکثر منابع روایی متن مورد نظر نمی-توان یافت و تمامی کتاب های توحید مفضل تا پایان جلسه چهارم را شامل است. متن مورد نظر چنین است البته در بعضی واژه ها نسخه ها با هم متفاوت هستند. "یا مفضل إن الظهور تمام البطون والبطون تمام الظهور (الصمت، کتاب فکّر) والقدرة والقوة (والعزة- شرح حدیث فضیلة وفکر) تمام الفعل ، ومتى لم تكن کلیات الحکمة تامة في بطونها تامة في ظهورها كانت الحکمة ناقصة من الحکیم وإن كان قادرا . قال المفضل : قلت زدني يا مولاي شرحا يحيا به من قرب وتقرب من مشى بنورك وعرفك حقيقة المعرفة . فقال (عليه السلام) : يا مفضل إن ظهور الأزل بين خلقه عجيب لا يعلم ذلك إلا عالم خبير ، وإن الذات لا يقال لها نور لأنها منيرة كل نور فلما شاء من غير فکرولا وهم إظهار المشية وخلق المشية للشيء وهما الميم والشين ، فأشرق من ذاته نور شعشعاني لا تثبت له الأنوار غير بائن عنه ، فأظهر النور الضياء لمن تبين منه ، وأظهر الضياء ظلا فأقام صورة الموجود بنفي الضياء والظل ، وجعل النور باطنه ، والذات منه مبدؤها ، وكذلك الاسم غير متحد بنوره ، ما رأى خلقه بخلق ، فإذا بطن ففي ذاته وغيبه ، والذي ليس شيء كهو إلا هو فتعالى الله العظيم . يا مفضل و(لقد) سألت عن المشية كيف أبدأها منشيها ، فافهم ما أنا ذاكره لك يا مفضل ، فقد سألت عن أمر عظیم إن مولاك القديم الأزل تعالى ذكره يبدي مشيته لم يزل لها عالما ، وكانت تلك إرادة من غير همة ولا حدوث فکرة ، ولا انتقال من سکون إلى حركة ولا حركة إلى سکون؛ لأن القدرة طباعه وذلك أنه يظهر المشية التي هي اسمه ودل بها إلى ذاته لا لحاجة منه إليه ولا غيب به فلما بدت بطبع الحکمة عند إرادته يكون الاسم والعلم بأن الحکمة إظهار ما

في الكيان إلى العيان ، ولو لم يظهر ما علمه من غامض علمه إلى وجود معاينة بعضها لبعض لكان ناقصا ، والحكمة غير تامة لأن تمام القوة الفعل وتمام العلم المعلوم وتمام الكون المكون ، (كتاب صحيفه الابرار محمد تقی مامقانی ملقب به نیر جزء سوم از جلد اول ص ۱۳ و ۱۴ و شرح حدیث فضیله از حاجی کریم خان کرمانی ص ۵۶ و کتاب فکریا توحید مفضل ص ۲۲۷ و ۲۲۸ و الفطرة السليمة المجلد الأول الحاج محمد کریم خان الکرمانی ص ۱۳۲) و مضمون آن از بیانات پیشتر حدیث معلوم می شود که می بایستی آنچه در مرحله ی قوه و "کیان" به صورت اجمالی وجود داشت به مرحله ی فعل و عیان می رسید ورنه ملک ناقص بود و حکمت غیرتامه . لذا بیان می کند که تمام قوه همان فعل است ، و تمام علم ظهور معلومات است ، و تمام کون عبارت از تکوین است . (از جناب کمالی) و تنها اختلاف روایت با بیان حضرت بهاء الله این است که به جای فعل کلمه خلق را به کار برده اند که به یک معنی می باشند فعل الهی یا خلق الهی زیرا مخلوقات فعل الهی هستند.

۱۸۵) متهم چون دارم آنها را که حق کرد امین مخزن هفتم طبق (مولانا، مثنوی معنوی ، دفتر دوم)

۱۸۶) جمله ادراکات بر خرها ی لنگ او سوار باد پیران چون خدنگ (مثنوی دفتر سوم)

۱۸۷) "العلم حجاب الأكبر" مولانا محسن کاشانی در علم کلامیه خود فرموده که این فضل و کمال درهای رحمت حضرت ذوالجلال را بر روی من بست . بستان السیاحه ؛ ص ۱۷۴
 زیرا گفته اند: "العلم حجاب الاکبر". پس حجاب علم را بدرد و به مقام وجدان حال برسد. (اصطلاحات صوفیان مرآت عشاق ؛ متن ؛ ص ۴۰۰) و حکیم سنائی فرماید:

علم کز تو تو را نه بستاند
 جهل از آن علم به بود بسیار

۱۸۸) إِنَّ شَجَرَتَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ (دخان ۴۳-۴۴) آری درخت زقوم خوراک اثم است

۱۸۹) ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (دخان ۴۹) بچش که تو همان ارجمند بزرگواری

۱۹۰) وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (انعام ۵۹) و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است

۱۹۱) وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا (اعراف ۵۸) و زمین پاک [و آماده] گیاهش به اذن پروردگارش برمی آید و آن [زمینی] که ناپاک [و نامناسب] است [گیاهش] جز اندک و بی فایده بر نمی آید

۱۹۲) فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (انبیاء ۷) اگر نمی دانید از پژوهندگان کتاب های آسمانی (اهل ذکر) بپرسید

۱۹۳) وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (عنکبوت ۶۹) و کسانی که در راه ما کوشیده اند به یقین راه های خود را بر آنان می نمایم

۱۹۴) وَبِاسْتِئْذَانِ عَنِّي قَالَ قَالَ رَبِّي صَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ به نقل از حضرت علی که فرمود پیغمبر فرمود من برای شما دو ثقل عظیم را به ارث می گذارم کتاب الله و اهل بیت خودم که هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در مقابل حوض کوثر به من وارد شوند عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ (ج ۲؛ ص ۶۲)

۱۹۵) أَلَمْ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (بقره ۲) این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوایندگان است

۱۹۶) وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (بقره ۲۳) و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم شك دارید پس اگر راست می گوئید سوره ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر خدا فرا خوانید.

(۱۹۷) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ (جائیه ۶)

این [ها]ست آیات خدا که به راستی آن را بر تو می خوانیم پس بعد از خدا و نشانه های او به

کدام سخن خواهند گروید.

(۱۹۸) وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشْرَهُ

بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (جائیه ۷-۸) وای بر هر دروغزن گناه پیشه [که] آیات خدا را که بر او خوانده

می شود می شنود و باز به حال تکبر چنانکه گویی آن را نشنیده است سماجت می ورزد پس

او را از عذابی پردرد خبر ده.

(۱۹۹) فَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ (فصلت ۲۴) وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوًى الظَّالِمِينَ (آل عمران ۱۵۱) و

جایگاهشان آتش است و جایگاه ستمگران چه بد است

(۲۰۰) وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (جائیه ۹) و چون از نشانه های

ما چیزی بداند آن را به ریشخند می گیرد آنان عذابی خفت آور خواهند داشت

(۲۰۱) فَاسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ (شعراء ۱۸۷) پاره ای از آسمان بر [سر] ما بیفکن

(۲۰۲) إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ (انفال ۳۲) خدایا اگر این

[کتاب] همان حق از جانب توست پس بر ما از آسمان سنگ هایی بباران

(۲۰۳) عروس حضرت قرآن نقاب آن گه براندازد که دارالملک ایمان را مجرد بیند از غوغا

عجب نبود گراز قرآن نصیبت نیست جز نقشی که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا

سنائی ، قصیده شماره ۷ - در مقام اهل توحید (دیوان سنائی)

(۲۰۴) وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ (جائیه ۲۵) و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود دلیلشان همواره جز این نیست

که می گویند اگر راست می گویند پدران ما را [حاضر] آورید

(۲۰۵) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسُؤُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (عنکبوت ۲۳) و کسانی که آیات خدا و لقای او را منکر شدند آنانند که از رحمت من نومیدند و ایشان را عذابی پر درد خواهد بود

(۲۰۶) وَيَقُولُونَ أَأَنْتَا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ (صافات ۳۶) و می گفتند آیا ما برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان برداریم

(۲۰۷) وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ (غافر یا مومن ۳۴) و به یقین یوسف پیش از این دلایل آشکار برای شما آورد و از آنچه برای شما آورد همواره در تردید بودید تا وقتی که از دنیا رفت گفتید خدا بعد از او هرگز فرستاده‌ای را برنخواهد انگیخت این گونه خدا هر که را افراطگر شکاک است بی‌راه می‌گذارد

(۲۰۸) وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ (آل عمران ۷) با آنکه تاویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی‌داند

(۲۰۹) أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (جاثیه ۲۳) پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و برگوش او و دلش مهرزده و بر دیده‌اش پرده نهاده است آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد آیا پند نمی‌گیرید

(۲۱۰) قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (ص ۶۷-۶۸) بگو این خبری بزرگ است [که] شما از آن روی برمی‌تابید

(۲۱۱) وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرَى (سبا ۴۳) و چون آیات تابناک ما بر آنان خوانده می‌شود می‌گویند

(۲۱۹) فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (جمعه ۶- بقره ۹۴) اگر راست می گویند درخواست مرگ کنید

(۲۲۰) وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُ (سبأ ۱۳) و از بندگان من اندکی سپاسگزارند

(۲۲۱) فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ (حشر ۲) پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم (مکارم شیرازی)

(۲۲۲) يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ قَدْ فَدَيْتُ بِكُلِّي لَكَ وَرَضِيْتُ أَلْسَبَّ فِي سَبِيلِكَ وَمَا تَمَنَيْتُ إِلَّا الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِكَ وَكَفَى بِاللَّهِ الْعَلِيِّ مُعْتَصِمًا قَدِيمًا (سورة الحزن یا سوره ۵۸) ای بقیة الله، خود را به کلی فدای تو کردم و در راه تو به دشنام شنیدن راضی شدم و آرزویی جز کشته شدن در راه تو ندارم. حفظ و حمایت خداوند قدیم برایم کفایت می کند (کتاب سرالمستور ص ۶۸۷) بقیة الله در آثار مبارکه به مفاهیم چندی بکار رفته است در موردی مراد امام غایب اهل شیع است (آثار اولیه) و گاهی مراد حضرت علی می باشد (توقیع خصائل سبعة) و زمانی اشاره به مقام غیبی حضرت نقطه اولی است که مقام مشیت اولیه است. کتاب را خود نازل فرموده ولی می فرماید امام (مقام غیبی) به من نازل کرده است (قیوم الاسماء) و نیز مراد موعود بیان یعنی من ینظره الله است (خطبه توقیع ۱۰۱)

(۲۲۳) کانی سمعت منادیا ینادی فی سری اقد احب الاشياء الیک فی سبیل الله کما فدی الحسین [علیه السلام] فی سبیلی و لولا کنت ناظرا بذلک السر الواقع فوالذی نفسی بیده لو اجتمعوا ملوک الارض لن یقدروا ان یأخذوا منی حرفا فکیف عبید الذین لیس لهم شان بذلک و انهم مطرودون مقابل ابناء جنسهم و عاجزون علی شان لم یقدروا ان یأتوا بحدیث مثل آیاتی ولكن الحکم ما اشرت لك فی سر الباطن لیعلم الكل مقام صبري و رضائي و فدائي فی سبیل الله مع آیات الحقہ التي قد جعل الله فی یدی حیث لم یقدر ان یغلبوا علی جمیع اهل الارض و بذلک فدی من آثار نفسی فی سبیل الله لان فداء النفس لاجل اثبات الحق

و ذلك لم يعادل شيئاً في الاعيان فله الحمد و المنة قد صبرت في ذاته و فدیت اعظم ما قدر الله لي في سبيله و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون .

تفسیر، «های هذه» یا «صحیفه جعفریه» یا «شرح دعای زمان غیبت» باب دهم - مجموعه جلد سبزها نمره ۶۰ و نمره ۹۸) ترجمه : شنیدم که منادی در باطن من ندا می داد که عزیزترین شی خود را در راه خداوند فدا کن همانطور که حضرت حسین جانش را فدا نمود و اگر ناظر به این مطلب نبودم قسم به خداوند اگر جمیع ملوک ارض جمع می شدند قادر نبودند که حرفی از من اخذ کنند تا چه رسید به این بندگان که برایشان شانی نیست آنها در مقابل هم نوعان خود مطرود هستند (ملا جواد ولیانی و میرزا ابراهیم شیرازی و ملا عبد العلی که بعد از مراجعت حضرت نقطه از مکه اعراض کرده به مخالفت پرداختند و ملقب به عجل و خوار و سامری شدند) اینها عاجز بودند که در برابر من مقابله به مثل کنند و لکن حکم آن است که در سر برایت بیان کردم تا کل مقام صبر و رضاء و محویت مرا در سبیل الهی متوجه شوند با آیات حقه ای که خداوند در دست من قرار داده به شانی که اهل عالم در مقابل آن عاجز هستند لذا نفس خود را در سبیل الهی فدا کردم زیرا فدا کردن نفس بالاترین عملی در این عالم است پس شکر خداوند را، در راه محبت الهی صبر کردم و بهترین شی خود را فدا کردم و به زودی ظالمان خواهند فهمید که جایگاهشان کجاست.

حضرت نقطه به غیر این تفسیر دو تفسیر دیگر نیز دارند که به نام تفسیر، «ها» معروف هستند اولی به نام تفسیر «های هو» و دیگری تفسیر «سرهای هو» که در مجموعه سبز نمر ۱۴ و سایر مجلدات موجود است.

(۲۲۴) قال الطبرسي: قال ابن عباس: ما نزل على رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم آية كانت أشدَّ عليه ولا أشقَّ من قوله تعالى: فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ و لذلك قال لأصحابه حين قالوا له «أسرع اليك الشيب يا رسول الله»: شيبني هود و الواقعة (سفينة البحار؛ ج ۷؛ ص ۳۸۴)

طبرسی می‌گوید: ابن عباس گفته هیچ آیه‌ای سخت‌تر و گران‌تر از این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نشد، به همین سبب وقتی اصحاب به حضرت عرض کردند: پیری سویتان شتافته ای رسول خدا! ایشان فرمود: هود و واقعه مرا پیر کرد (بحار الانوار ۱۷ ص ۵۱) و لذلك قال رسول الله صلی الله علیه و آله: شیبتي سورة هود يعني قوله تعالى فيها: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ» وهي جامعة لجميع أنواع التكليف. (رياض السالكين في شرح صحيفة سيد الساجدين ؛ ج ۳ ؛ ص ۳۱۰)

(۲۲۵) وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ (شوری ۱۵ - هود ۱۱۲) و همان گونه که ماموری ایستادگی کن.

(۲۲۶) الغيبة للنعماني عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ قُتَيْبَةَ الْأَعَشَى عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِذَا ظَهَرَتْ رَأْيُهُ الْحَقِّ لَعَنَهَا أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ أَتَدْرِي لِمَ ذَلِكَ قُلْتُ لَا قَالَ لِلَّذِي يَلْقَى النَّاسَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ قَبْلَ خُرُوجِهِ. ابان بن تغلب می‌گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می‌فرمود: وقتی پرچم حق آشکار شد مردم شرق و غرب آن را لعنت می‌کنند می‌دانی چرا گفتم نه فرمود برای ناراحتی‌هایی که مردم قبل از ظهور وی از سادات خاندان او می‌بینند الغيبة للنعماني عَبْدُ الْوَاحِدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ قُتَيْبَةَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: إِذَا رُفِعَتْ رَأْيُهُ الْحَقِّ لَعَنَهَا أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ قُلْتُ لَهُ مِمَّ ذَلِكَ قَالَ مِمَّا يَلْقَوْنَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ. (بحار الانوار (ط - بیروت) ؛ ج ۵۲ ؛ ص ۳۶۳ حدیث ۱۳۴ و ۱۳۵) حضرت صادق علیه السلام فرمود: وقتی پرچم حق آشکار شد، اهل شرق و غرب آن را لعنت می‌کنند پرسیدم برای چه فرمود به خاطر صدماتی که از بنی هاشم می‌بینند. حضرت بهاء الله قست اخیر حدیث را نقل فرموده چه که ارتباطی بین دو قسمت ندیدند ظاهراً حدیث می‌گوید که مردم به خاطر رفتار بنی هاشم قبل از ظهور حق با قائم مخالفت می‌کنند اعمال بنی هاشم چه ربطی به قائم دارد که علت

مخالفت مردم شود در حالی که قرآن علت اعراض و اعتراض مردم را مطابق نبودن ظهور حق با توقعات مردم ذکر کرده چنانکه در اوائل ایقان نقل شده (أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (بقره ۸۷) لذا حضرت بهاء الله قسمت اخیر حدیث را با توجه به متن قرآن تفسیر فرموده اند.

(۲۲۷) [تفسیر العیاشی] عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: تَفَكَّرْتُ سَاعَةَ خَيْرٍ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ تَفْسِيرَ عِيَاشِي: از ابوالعباس، از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: یک ساعت تفکر از عبادت یک سال بهتر است (بحار الانوار ۶۸ حدیث ۲۲) این حدیث با روایت های مختلفی مانند یک شب و یا یک سال و یا شصت سال و یا هفتاد سال هم روایت شده است (بحار الانوار ۶۸ باب التفکر)

(۲۲۸) يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نَكْرًا (قمر ۶) روزی که داعی [حق] به سوی امری دهشتناک دعوت می کند.

(۲۲۹) آيِنَ الْمُدَّخِرِ لَتَجِدِيْدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ اَيِّنَ الْمُتَخَيِّرِ لِاِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيْعَةِ. (إقبال الأعمال ط - القديمة) ؛ ج ۱ ؛ ص ۲۹۷ - دعای ندبه (مفاتیح الجنان) کجاست آن ذخیره برای تجدید فریضه ها و سنت ها، کجاست آن برگزیده برای بازگرداندن دین و شریعت.

(۲۳۰) السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيْدِ. سلام بر حق جدید. (المصباح للكفعمي (جنة الأمان الواقية)

/ ۴۹۷ / زیارة المهدي ع در السرداب ص : ۴۹۵

(۲۳۱) الغيبة للنعماني عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ رِيَّاحٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْحَمِيرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ الْخُثْعَمِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ شَيْخٍ مِنَ الْفُقَهَاءِ يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ سِيرَةِ الْمَهْدِيِّ كَيْفَ سِيرَتُهُ قَالَ يَصْنَعُ مَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ كَمَا هَدَمَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ وَيَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيدًا. (بحار الانوار ط - بيروت)، ج ۵۲، ص: ۳۵۳) عبد الله بن عطاء

مکی از شیخی از فقها یعنی امام صادق علیه السلام روایت کرده گوید: «از او در باره روش حضرت مهدی علیه السلام سؤال کردم که رفتارش چگونه است؟ فرمود: چنان می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار می‌کرد، آنچه قبل از او بوده همه را ویران می‌کند همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله شالوده دوران جاهلیت را ویران ساخت و اسلام را از نو آغاز می‌کند». (الغیبة للنعمانی / ترجمه غفاری، ص: ۳۲۶) باب روش و سیره قائم و مراد از اسلام مفهوم آن مراد است نه شریعت اسلامی آن چنانکه در قرآن ذکر شده است

(۲۳۲) با اینکه در "عوامل" که از کتب مشهوره معتبره است می‌فرماید: (يُظْهِرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيًّا ذُو كِتَابٍ وَ أَحْكَامٍ جَدِيدٍ) إِلَىٰ أَنْ قَالَ (وَ أَكْثَرَ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءِ). این حدیث هم نقل به معنی شده و هم از ترکیب چند حدیث روایت شده یعنی (يُظْهِرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيًّا)... (ذُو كِتَابٍ وَ أَحْكَامٍ جَدِيدٍ)... (وَ أَكْثَرَ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءِ) اول: يُظْهِرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيًّا:

در متن حدیث، به جای صبی (شاب) آمده که هر دو به معنی جوان است عن ابی جعفر علیه السلام، قال: يخرج شابّ من بنی هاشم - بكفه الیمنی خال - من خراسان برایات سود (عوامل جلد ۲۶ حدیث ۲۶۳۲) علی علیه السلام، قال: تخرج رایات سود تقاتل السفیانی؛ فیهم شابّ من بنی هاشم، فی کتفه الیسری خال، (عوامل جلد ۲۶ ح ۲۶۳۱ و ۱۹۵۳)

دوم: ذُو كِتَابٍ وَ أَحْكَامٍ جَدِيدٍ:

در عوامل جلد ۲۶ جزء ۴ ص ۱۷۸ بابی باز شده تحت عنوان (باب انه یاتی بامر جدید و کتاب جدید) که بیش از ده حدیث با عنوان کتاب جدید نقل شده است و در مجلدات دیگر نیز اشاراتی است من جمله "أبی بصیر، عن ابی جعفر علیه السلام، قال فوالله لکأنتی أنظر إلیه بین الرکن والمقام، ینایع الناس بأمر جدید، و کتاب جدید، و سلطان جدید" (عوامل

۲۶ حدیث (۱۸۳۰) و نیز " وقال عليه السلام : إذا خرج يقوم بأمر جديد، وكتاب جديد، وسنة جديدة، وقضاء [جديد] على العرب شديد"، (عوامل ۲۶ ح ۱۸۸۶) و ایضا " عن الصادق عليه السلام ، عن الباقر فی حدیث قال: یباع الناس على كتاب جديد. (عوامل ۲۶ ح ۲۲۲۲ و ۱۴۲۷) و نیز " وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَقْضِي الْقَائِمُ بِقَضَايَا يُنْكَرُهَا بَعْضُ أَصْحَابِهِ مِمَّنْ قَدْ ضَرَبَ قُدَّامَهُ بِالسَّيْفِ. " [ترجمه] در همان کتاب، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «قائم علیه السلام به احکامی قضاوت می کند که برخی یاراناش که در رکابش با دشمن شمشیرزده اند، آنرا انکار می کنند، (بحار الانوار ۵۲ جلد ۳۸۸)

سوم: وَ أَكْثَرُ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءُ:

در بسیاری از روایت ها آمده که دشمنان اصلی امام، فقها و علمای دین هستند که چون ظهور امام را مطابق میل خود نمی بینند به مخالفت آن حضرت می پردازند و کتاب خدا یعنی قرآن را علیه او تاویل می کنند در کتب روائی، روایت هائی با مضامین متفاوتی در این مورد نقل شده است و حضرت بهاء الله چکیده آن را با عنوان فوق که نزدیک به این روایت- هاست بیان فرموده است مانند:

اول: «اعداؤه مقلدة الفقهاء، أهل الاجتهاد، لما يروونه يحكم بخلاف ما ذهب إليه أممّتهم. و لولا أنّ السيف بيده لأفتى الفقهاء بقتله! و لكنّ الله يظهره بالسيف و الكرم فيطيعونه، و يخافون فيتقبلون حكمه من غير إيمان، بل يضمرون خلافه! .. إذا خرج فليس له عدوّ مبين إلاّ الفقهاء خاصّة! هو و السيف أخوان!». (يوم الخلاص ح ۶۷۲) «دشمنان او عبارتند از: مقلدین از فقهاء و مجتهدین، که می بینند او برخلاف فتوای امامشان داوری می کند!، و اگر شمشیر در دست او نبود، فقها به قتل او فرمان می دادند!! ولی چون با شمشیر برنده و دست بخشنده ظهور می کند، از روی ترس و طمع از او اطاعت می کنند و بدون اینکه در دل باور

کنند، حکم او را می‌پذیرند و خلاف آن را در دل پنهان می‌کنند! هنگامی که او خارج شود دشمن شناخته شده‌ای به جز فقها ندارد! ولی او و شمشیر برادرند!». (روزگار رهایی ؛ ج ۱ ص ۵۱۵)

دوم : «إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ يَنْتَقِمُ مِنْ أَهْلِ الْفِتْوَى بِمَا لَا يَعْلَمُونَ فَتَعَسَا لَهُمْ وَلَا تَبَاعَهُمْ! أَوْ كَانَ الدِّينُ نَاقِصًا فَتَمَّوْهُ أَمْ كَانَ بِهِ عَوَجٌ فَقَوِّمُوهُ، أَمْ هَمَّ النَّاسُ بِالْخِلَافِ فَأَطَاعُوهُ، أَمْ أَمْرُهُمْ بِالصَّوَابِ فَعَصَوْهُ، أَمْ هَمَّ الْمُخْتَارُ فِيمَا أَوْحَى إِلَيْهِ فَذَكَّرُوهُ، أَمْ الدِّينُ لَمْ يَكْتَمِلْ عَلَى عَهْدِهِ فَكَمَّلُوهُ، أَمْ جَاءَ نَبِيٌّ بَعْدَهُ فَاتَّبَعُوهُ». «هنگامی که قائم ما ظاهر شود، از کسانی که بدون علم فتوی داده‌اند انتقام می‌گیرد. وای بر آنها و پیروان آنها. آیا دین خدا ناقص بود که آنها تکمیل کردند؟! یا در دین خدا انحرافی بود که آنها درست کردند؟! آیا مردم علاقه به انحراف داشتند که از او پیروی کردند؟! و یا او مردم را به راستی و درستی امر کرده و مردم مخالفت ورزیده‌اند؟! آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آنچه به او وحی شده چیزی را فروگذار کرده که به او یادآوری کرده‌اند؟! و یا دین در عهد او کامل نبود و اینها تکمیل کردند؟! آیا پیامبری بعد از رسول اکرم (ص) آمده که از او پیروی کردند؟!». (روزگار رهایی ؛ ج ۲ ؛ ص ۷۸۳)

سوم : همان که به فرموده مبارک در عوالم است. وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حُمَرَانَ الْمَدَائِنِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قَالَ: سَأَلْتُهُ، مَتَى يَقُومُ قَائِمُكُمْ؟ قَالَ: يَا أَبَا الْجَارُودِ، لَا تُدْرِكُونَ. فَقُلْتُ: أَهْلَ زَمَانِهِ. فَقَالَ: وَلَنْ تُدْرِكَ أَهْلَ زَمَانِهِ، يَقُومُ قَائِمُنَا بِالْحَقِّ بَعْدَ إِيَّاسٍ مِنَ الشَّيْعَةِ، يَدْعُو النَّاسَ ثَلَاثًا فَلَا يُجِيبُهُ أَحَدٌ، ... وَيَسِيرُ إِلَى الْكُوفَةِ، فَيَخْرُجُ مِنْهَا سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفًا مِنَ الْبُتْرِيَّةِ، شَاكِينَ فِي السَّلَاحِ، قُرَاءَ الْقُرْآنِ، فَفُقَهَاءَ فِي الدِّينِ، قَدْ قَرَحُوا جِبَاهَهُمْ، وَ شَمَّرُوا ثِيَابَهُمْ، وَعَمَّهُمُ النَّفَاقُ، وَكُلُّهُمْ يَقُولُونَ: يَا ابْنَ فَاطِمَةَ، ارْجِعْ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيكَ. فَيَضَعُ

السَّيْفِ فِيهِمْ عَلَى ظَهْرِ النَّجْفِ عَشِيَّةَ الْإِثْنَيْنِ مِنَ الْعَصْرِ إِلَى الْعِشَاءِ، فَيَقْتُلُهُمْ أَسْرَعَ مِنْ جَزْرِ جَزُورٍ، فَلَا يَفُوتُ مِنْهُمْ رَجُلٌ، وَلَا يُصَابُ مِنْ أَصْحَابِهِ أَحَدٌ، دِمَاؤُهُمْ قُرْبَانٌ إِلَى اللَّهِ. ثُمَّ يَدْخُلُ الْكُوفَةَ فَيَقْتُلُ مُقَاتِلَيْهَا حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ). (دلائل الإمامة، ص: ۴۵۶) ابو جارود از امام باقر روایت کرده که فرمود: قائم بعد از مایوس شدن از یاراناش سه بار مردم را دعوت می‌کند ولی احدی او را اجابت نمی‌کند... و حرکت می‌کند به سوی کوفه و از کوفه ۱۶ هزار نفر بُتْریه (طایفه‌ای از خوارج) علیه او خروج می‌کنند، در حالیکه سراپا مسلح، جزء قاریان قرآن و فقیهان در دین اند. با این توصیف که پیشانی‌هایشان (از کثرت سجود) مجروح گشته و لباس‌های خود را جمع کرده (آمادگی کامل برای عبادت دارند) و نفاق وجودشان را فراگرفته است و همه آنان چنین می‌گویند: ای پسر فاطمه برگرد نیازی به تو نداریم. آنگاه حضرت مهدی (ع) در پشت شهر نجف بر روی آنان شمشیر می‌کشد. (آینده جهان در نگاه ادیان؛ ص ۱۳۲) (عوامل جلد ۲۶ جزء ۴ ص ۵ ح ۲۱۸۶) (المعجم الموضوعی: ۵۶۸ ص - ۵۶۹ ص). (دلائل الإمامة - محمد بن جریر الطبری (الشیعی) ص ۴۵۵ - إرشاد المفید ج ۲ ص ۳۸۴)

۲۳۳) بیایع الناس بکتاب جدید علی العرب شدید فان سمعتم منه شیئا فاسرعوا الیه. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّهُ قَالَ لِي أَبِي ع لَا بُدَّ لَنَا مِنْ آذْرِيَجَانَ لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ وَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَكُونُوا أَحْلَاسَ بِيوتِكُمْ وَالْبُدُوا مَا الْبَدْنَا فَإِذَا تَحَرَّكَ مُتَحَرِّكُنَا فَاسْعُوا إِلَيْهِ وَلَوْ حَبُوءًا وَاللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يَبِيعُ النَّاسَ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ وَقَالَ وَيْلٌ لَطُغَاةِ الْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ اقْتَرَبَ. الغيبة للنعماني؛ النص؛ ص ۱۹۴ غیبت نعمانی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم فرمود: «ناچار برای ما است آذربایجان. هیچ چیز نمی‌تواند با آن برابری کند! وقتی چنین شد، همچون گلیم پاره‌های خانه‌های خود باشید و مانند ما در جای خود آرام گیرید، تا موقعی که شخص متحرکی از ما حرکت کند. آنگاه

به سوی او بشتابید، هر چند مانند کودکان با دست و شکم راه بروید. به خدا قسم گویا او را در بین رکن و مقام می بینم که از مردم به شرط عمل کردن به کتاب جدیدی که بر عرب دشوار است، بیعت می گیرد.» سپس حضرت فرمود: «وای بر سرکشان عرب از شری که نزدیک است!»

بیان حضرت بهاء الله استناد به مفهوم این حدیث است. توضیح آنکه در متن کتاب نعمانی و بحار الانوار ۵۲ ص ۱۳۶ و ۲۹۴ عربی واژه «لنا» یعنی (برای ما) صحیح بوده ولی در نشرهای نرم افزاری آن را به «لنار» یعنی آتشی ثبت و ترجمه کرده اند.

(۲۳۴) در "اربعین" ذکر فرموده: *يُظْهَرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيٌّ ذُو أَحْكَامٍ جَدِيدٍ فَيَدْعُو النَّاسَ وَ لَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ وَ أَكْثَرُ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءُ فَإِذَا حَكَمَ بِشَيْءٍ لَمْ يُطِيعُوهُ فَيَقُولُونَ هَذَا خِلَافٌ مَا عِنْدَنَا مِنْ أُمَّةِ الدِّينِ.*

این بیان مبارک هم مضمون حدیثی است که در اربعین شیخ بحرانی و اربعین شیخ بهائی و اربعین خاتون آبادی و نیز در فتوحات مکیه شیخ محیی الدین عربی نقل شده است

للشيخ العارف الكامل الشيخ محيي الدين بن عربي آورده في كتاب الفتوحات المكية، قال رحمه الله في الباب الثلاثمائة والست والستين من الكتاب المذكور: إنَّ الله خليفة يخرج من عترة رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ من ولد فاطمة عليها السَّلام يواطىء اسمه اسم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، جدّه الحسين بن عليّ عليهما السَّلام، يبائع بين الركن والمقام، يشبه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ في الخلق- بفتح الخاء- وينزل عنه في الخلق- بضمّ الخاء- أسعد الناس به أهل الكوفة، يعيش خمسا أو سبعا أو تسعا، يضع الجزية ويدعو الى الله بالسيف، ويرفع المذاهب عن الأرض فلا يبقى إلا الدين الخالص، أعداؤه مقلّده العلماء أهل الإجتهد لما يرونه يحكم بخلاف ما ذهب إليه أئمّتهم، فيدخلون كرها تحت حكمه خوفا من سيفه، يفرح به عامّة المسلمين أكثر من خواصّهم، يبائعه العارفون من

اهل الحقائق عن شهود و كشف بتعريف إلهي ، له رجال إلهيون يقيمون دعوته و ينصرونه ، و لولا أن السيف بيده لأفتى الفقهاء بقتله ، و لكن الله يظهره بالسيف و الكرم ، فيطمعون و يخافون و يقبلون حكمه من غير إيمان و يضمرون خلافه و يعتقدون فيه- إذا حكم فيهم بغير مذهب أئمتهم- أنه على ضلال في ذلك ، لأنهم يعتقدون بأن أهل الاجتهاد و زمانه قد انقطع و ما بقي مجتهد في العالم و أن الله لا يوجد بعد أئمتهم أحدا له درجة الاجتهاد ، و أمّا من يدعي التعريف الإلهي بالأحكام الشرعية فهو عندهم مجنون فاسد الخيال. (شيخ بهائي حديث ۳۶) (شيخ بحراني حديث ۱۷) ابن عربي می گوید : مهدی عج از فرزندان فاطمه است برای خداوند خلیفه‌ای است از عترت رسول الله از فرزندان فاطمه که اسمش مانند رسول الله است جدش حسین بن علی است با او میان رکن و مقام بیعت می شود در خلق شبیه رسول الله است با شمشیر و سیف به خداوند دعوت می کند تا جایی که جز دین خالص نماند دشمنانش مقلدان علما هستند اهل اجتهاد وقتی می بینند مهدی عج خلاف اینها حکم می دهد از روی ترس از مهدی به اطاعتش وارد می شوند ؛ عرفا و صاحبان کشف و شهود با او بیعت می کنند و دعوتش را یاری می کنند اگر شمشیر نداشت فقها فتوای قتلش را می دادند فقهای که دشمنان مهدی عج هستند کسانی هستند که معتقدند دوران اجتهاد علما به سر آمده و احدی به جز امامان پیشوا نیست و معتقدند فقط امامان آنها اجازه فتوا دارند .

و نیز {الإرشاد} روى أبو الجارود عن أبي جعفر في حديث طويل أنه قال: إذا قام القائم ع سار إلى الكوفة فيخرج منها بضعة عشر ألف [ألف] أنفس يدعون البتيرة عليهم السلاح فيقولون له أرجع من حيث جئت فلا حاجة لنا في بني فاطمة فيضع فيهم السيف حتى يأتي على آخرهم ثم يدخل الكوفة فيقتل بها كل منافق مرتاب و يهدم قصورها و يقتل مقاتليها حتى يرضى الله عز و علا. (بحار الأنوار ؛ ج ۵۲ ؛ ص ۳۳۸) و (اربعين خاتون آبادی حديث

(۳۸) و کلهم يقولون: يابن فاطمة ارجع لا حاجة لنا فيك. (عوامل جلد ۲۶ جزء ۴ حدیث ۲۱۸۶ و ۲۴۷۵ و ۲۳۴۸) ای فرزند فاطمه برگرد، زیرا که ما به تو نیازی نداریم دلایل امامت ص ۲۴۱. معجم احادیث الامام المهدي ع ج ۳ ص ۳۰۶ عن أبي جعفر عليه السلام، قال: إذا ظهر القائم على نجف الكوفة خرج إليه قراء أهل الكوفة و قد علقوا المصاحف على أعناقهم و في أطراف رماحهم، شعارهم و يقولون لا حاجة لنا فيك يا ابن فاطمة، قد جربناكم فما وجدنا عندكم خيرا، ارجعوا من حيث جئتم، فيقتلهم حتى لا يبقى منهم مخبر. (منتخب الانوار ص ۳۴۰) و (سرور أهل الإيمان في علامات ظهور صاحب الزمان (عليه السلام)، النص، ص: ۶۸ [كنز جامع الفوائد و تأويل الآيات الظاهرة] عن أبي عبد الله ع: في قوله إذا تلى عليه آياتنا قال أساطير الأولين - يعني تكذيبه بقائم آل محمد ع إذ يقول له لسنأ نعرفك و لست من ولد فاطمة كما قال المشركون لمحمد ص. بحار الأنوار ج ۵۱ ؛ ص ۶۱ [ترجمه] تأويل الآيات الظاهرة: امام صادق عليه السلام درباره آیه: «إذا تلى عليه آياتنا قال أساطير الأولين»، {چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید: «افسانه‌های پیشینیان است»} فرمود: «منظور تکذیب قائم آل محمد عليهم السلام است، زیرا به او گفته می‌شود: «ما تورا نمی‌شناسیم و تو از فرزندان فاطمه علیها السلام نیستی»، چنان که مشرکین از این گونه سخنان به پیغمبر می‌گفتند.». - تأویل الآيات الظاهرة: ۷۴۸ و في قوله عز وجل وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ قَالَ اخْتَلَفُوا كَمَا اخْتَلَفَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ فِي الْكِتَابِ وَ سَيَخْتَلِفُونَ فِي الْكِتَابِ الَّذِي مَعَ الْقَائِمِ الَّذِي يَأْتِيهِمْ بِهِ حَتَّى يُنْكِرَهُ نَاسٌ كَثِيرٌ فَيَقْدُمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ بحار الأنوار ج ۵۱ ؛ ص ۶۲ و درباره آیه: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ» {و به راستی موسی را کتاب [تورات] دادیم، پس در آن اختلاف واقع شد} فرمود: «این امت نیز مانند بنی اسرائیل، درباره (معانی) قرآن اختلاف پیدا کردند، چنان که درباره کتابی که با قائم ما است و برای آنها می‌آورد نیز اختلاف نظر خواهند داشت، به

طوری که بسیاری از مردم آن را انکار می‌کنند و قائم هم آنها را جلو آورده و گردن آنها را می‌زند. « در این مورد روایت‌های دیگری هم است که از نقل آنها خوداری شد که حاکی از این است که موعود با کتاب جدید ظهور می‌کند و علما برای حفظ منافع دنیوی خود شدیداً با آن حضرت مخالفت می‌کنند تا آنجا که می‌گویند ما ترا نمی‌شناسیم و تو از اولاد فاطمه نیستی. و آنچه حضرت بهاء‌الله نقل فرموده چکیده‌ای از این روایت‌هاست.

(۲۳۵) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرَّسُلُ حَرْفَانِ فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا (بحار الأنوار؛ ج ۵۲؛ ص ۳۳۶- و عوالم حدیث ۲۴۲۳) [ترجمه] خرائج و جرائح: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «علم بیست و هفت حرف است. آنچه پیغمبران آورده‌اند دو حرف است و مردم هم تا کنون بیش از آن دو حرف را ندانسته‌اند. پس موقعی که قائم ما قیام می‌کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می‌آورد و آن را در میان مردم منتشر می‌سازد و آن دو حرف را هم به آنها ضمیمه می‌کند تا آنکه بیست و هفت حرف خواهد شد.» . الخرائج و الجرائح (۲ : ۸۴۱)

(۲۳۶) أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (فرقان ۴۴) یا گمان داری که بیشترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند آنان جز مانند ستوران نیستند بلکه گمراه‌ترند

(۲۳۷) وَأَكْمَلُ ذَلِكَ بَابِنِهِ مُحَمَّدٌ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَبِهَاءُ عِيسَى وَصَبْرُ أَيُّوبَ فَيَذَلُّ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ وَتُتَهَادَى رُءُوسُهُمْ كَمَا تُتَهَادَى رُءُوسُ التُّرْكِ وَالْدَّيْلَمِ فَيَقْتُلُونَ وَيَحْرُقُونَ وَيَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجِلِينَ تُصْبَغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَيَفْشُو الْوَيْلُ وَالرَّثَّةُ فِي نِسَائِهِمْ أُولَئِكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا. الكافي (ط- الإسلامية)؛ ج ۱؛ ص ۵۲۸) امام صادق علیه السلام در خبر لوح می‌فرماید: «... خداوند رحمت خویش را به وسیله فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه

و آله کامل می‌گرداند؛ همان کسی که کمال موسی، ابهت عیسی و صبر و استقامت ایوب پیامبر را داراست. دوستان من، در دوران او خوار و ذلیل باشند و سرهایشان، همانند سرهای اهالی ترك و دیلم (برای حکام و ظالمان) هدیه برده می‌شود. آنان کشته شوند و سوزانده گردند و ترسان، وحشت زده و هراسناک باشند. زمین از خونشان رنگین شود و ناله و فریاد در میان زنانشان زیاد گردد. آنان دوستان واقعی من هستند. او به وسیله آنان هر فتنه کور و تاریکی را دفع می‌کند و زلزله‌ها (و ناآرامی‌ها) را برطرف می‌سازد و زنجیرها و بندهای اسارت را از ایشان برمی‌دارد. درود خداوند بر آنان باد که ایشان همان هدایت‌شدگانند». (نشانه‌هایی از دولت موعود؛ ص ۴۴) این حدیث در بسیاری از کتب روائی نقل شده است در بعضی از (ابنه) شروع شده مانند بحار الانوار ۵۲ ص ۱۴۳ و عوالم حدیث ۱۳۹۱ و (سیمای جهان در عصر امام زمان (علیه السلام)، ج ۱، ص: ۱۶۲ و ۳۳۷) و (فی رحاب حکومت الإمام المهدي (علیه السلام)؛ ص ۴۰ و در بسیاری از کتب با نام ائمه روایت شده از حضرت علی گرفته تا حضرت عسکری و (ابنه) را به ابن امام حسن عسکری ارتباط داده‌اند در اینجا باید به دو نکته توجه کرد

اول: اینکه بنا به بیان شیخ صدوق در کتاب کمال الدین جلد اول ص ۱۰۴ اسامی ائمه در این نوع روایتها نبوده بلکه علماء آن را از آنجا که موضوع امامت نزدشان به ثبوت رسیده اسامی ائمه را در متن روایتها اضافه کرده‌اند.

دوم: منظور از (ابنه) به ابن حضرت رسول بر می‌گردد چنانچه بعضی از نویسندگان بدان اشاره کرده‌اند مثل: خداوند متعال در ضمن حدیث لوح حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: «... ثمَّ أكمل ذلك بابنه رحمة للعالمین علیه کمال موسی...؛ سپس آن را با پسرش که رحمة للعالمین است، به کمال می‌رسانم، (سیمای جهان در عصر امام زمان (علیه

(السلام)، ج ۱، ص: ۱۶۲) این روایت را حضرت بهاء الله با توجه به نسخه عوالم ۲۶ (حدیث ۱۳۹۱) و بحار الانوار که بدون اسامی ائمه است نقل فرموده است.

(۲۳۸) در "روضه کافی" در بیان زوراء می فرماید: (وَفِي رَوْضَةِ الْكَافِي عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَتَعْرِفُ الزُّورَاءَ؟ قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ، يَقُولُونَ إِنَّهَا بَغْدَادُ. قَالَ لَا، ثُمَّ قَالَ: دَخَلْتَ الرَّيَّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ أَتَيْتَ سُوقَ الدَّوَابِّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ رَأَيْتَ جَبَلَ الْأَسْوَدَ عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ؟ تِلْكَ الزُّورَاءُ. يُقْتَلُ فِيهَا ثَمَانُونَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ فَلَانٍ كُلُّهُمْ يَصْلِحُ الْخِلَافَةَ. قُلْتُ: مَنْ يَقْتُلُهُمْ؟ قَالَ: يَقْتُلُهُمْ أَوْلَادُ الْعَجَمِ). ولی متن موجود در روایت‌ها بدینگونه است "سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: تَمَثَّلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بَيْتِ شَعْرٍ لِبَنِّ أَبِي عَقِبٍ وَيُنْحَرُ بِالزُّورَاءِ مِنْهُمْ لَدَى الضُّحَى ثَمَانُونَ أَلْفًا مِثْلُ مَا تُنْحَرُ الْبُدُنُ [وَرَوَى غَيْرُهُ الْبَزْلُ] ثُمَّ قَالَ لِي تَعْرِفُ الزُّورَاءَ قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ يَقُولُونَ إِنَّهَا بَغْدَادُ قَالَ لَا ثُمَّ قَالَ ع دَخَلْتَ الرَّيَّ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ أَتَيْتَ سُوقَ الدَّوَابِّ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ رَأَيْتَ الْجَبَلَ الْأَسْوَدَ عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ تِلْكَ الزُّورَاءُ يُقْتَلُ فِيهَا ثَمَانُونَ أَلْفًا مِنْهُمْ ثَمَانُونَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ فَلَانٍ كُلُّهُمْ يَصْلِحُ لِلْخِلَافَةِ قُلْتُ وَمَنْ يَقْتُلُهُمْ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ يَقْتُلُهُمْ أَوْلَادُ الْعَجَمِ" الكافي (ط- الإسلامية) ؛ ج ۸ ؛ ص ۱۷۷ حدیث ۱۹۸) مرحوم کلینی در «روضه کافی» از معاویه بن وهب روایت کرده است که یک وقتی امام صادق علیه السلام به شعر (ابن عقبه) مثل آورد

که گفته است: و تنحر بالزوراء منهم لدى الضحی ثمانون ألفا مثل ما ينحر البدن و در هنگام ظهور در «زوراء» هشتاد هزار تن از آنها چون شتر قربانی می شوند سپس به من فرمود: زوراء را می شناسی؟ می گوید: من عرض کردم: فدایت شوم! می گویند: زوراء همان بغداد است، فرمود: نه، سپس فرمود: آیا به «ری» رفته ای عرض کردم: آری، فرمود: آن کوه سیاه را که در طرف راست جاده قرار دارد دیده ای؟ همان زوراء است که هشتاد هزار نفر از ایشان که هشتاد نفرشان از فرزندان فلان هستند و همگی آنها شایسته خلافت می باشند در

آنجا کشته می‌شوند، عرض کردم: من به فدایت گُردم چه کسی آنها را می‌کشد؟ فرمود: (یقتلهم اولاد العجم): فرزندان عجم آنان را می‌کشند. و از امام صادق علیه السلام روایت شده که شاید این جریان در زمان حضرت قائم علیه السلام اتفاق بیفتد. «مجمع البحرين در ماده (زور)»

تفاوت این دو روایت در «ثمانون الفا» است که در ایقان نیامده است در متن حدیث، آمده که در زوراء هشتاد هزار نفر کشته می‌شوند که هشتاد نفر از آنان از اولاد فلان هستند دو نظریه به نظر می‌رسد

اول: در ایقان آمده که «در "روضه کافی" در بیان زوراء می‌فرماید: (وَ فِي رَوْضَةِ الْكَافِي عَنْ...» دو بار کلمه (روضه کافی) آمده شاید اشاره به این باشد که حضرت بهاءالله متن حدیث را از کتابی نقل فرموده‌اند که آن هم از روضه کافی نقل کرده باشد اگر این نظریه صحیح باشد احتمالاً در آن کتاب «ثمانون الفا» نبوده است

دوم: حضرت بهاءالله ترجمه حدیث را بیان نفرموده تا بمعلوم شود که آیا در نسخه مورد استفاده (الف ثمانون) بوده و یا در آن نسخه هم بدون آن نوشته شده است

سوم: استناد حضرت بهاءالله به این حدیث در باره مظلومیت یاران امام است نه تعداد آنان یعنی به عدد شهدا استناد نفرموده که چون در حادثه رمی شاه ۸۱ نفر طبق این حدیث شهید شدند لذا آنها برحق هستند بلکه بیان حضرت این است که در روایت‌ها آمده که یاران امام شهید می‌شوند و آنها مظلوم واقع می‌شوند همانطور که یاران حضرت باب مظلوم واقع شدند

چهارم: بودن (الف ثمانون) در روایت نه تنها علیه بابیان نیست بلکه بیشتر از قبل موید مظلومیت بابیان می‌شود یعنی کشته شدن (۸۰۰۰۰) بیشتر از (۸۰) نفر بر مظلومیت یاران امام دلالت می‌کند

پنجم: کشته شدن (۸۰۰۰۰) نفر شوخی نیست در جنگ صفین بین لشکریان حضرت علی و معاویه طی چند روز حدود (۷۰۰۰۰) کشته شدند حال چطور ممکن است که در یک حادثه معمولی (۸۰۰۰۰) نفر کشته شوند تا صدق حدیث ثابت شود
 لذا اگر حضرت بهاء الله تعمدًا (الف ثمانون) را حذف فرموده باشند ناظر به این مطلب بوده که وقوع این همه کشته، شدنی نبود.

(۲۳۹) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: سَيَاتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي لَا يُبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَلَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يَسْمُونَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى فَقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فَقَهَاءٍ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ. (بحار الأنوار، ج ۵۲، ص: ۱۹۱) این روایت از حضرت رسول اکرم ص است ولی در منابع روایی هم از طرف حضرت علی نقل شده که حضرت رسول فرمودند: سیاتی... (کافی جلد ۸ ص ۳۰۸ و بحار الانوار ج ۵۲، باب ۲۵، ح ۲۱). و نیز از طرف حضرت صادق روایت شده که حضرت رسول ص فرمود: سیاتی.. (بحار ۵۲ ص ۱۹۰) و (الکافی: ج ۸ ص ۳۰۷ ح ۴۷۹)
 بعضی گفته اند که مراد از فقهاء علمای دین نیست بلکه اشاره به سایر افراد عالم است در حالیکه دقیقاً منظور عالمان دینی بوده نه دیگران زیرا در متن حدیث صحبت از دوران فرتوتیت دین اسلام و قرآن و ناکارآمدی احکام و قوانین شریعت محمدی شده است.

(۲۴۰) فِي حَدِيثِ الْمَفْضَلِ (سُئِلَ عَنِ الصَّادِقِ فَكَيْفَ يَا مَوْلَايَ فِي ظُهُورِهِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي سَنَةِ السُّتَيْنِ يَظْهَرُ أَمْرُهُ وَيَعْلُو دِكْرُهُ).

حدیث مفضل بن عمر از احادیث بسیار معروفی است که در بیشتر کتب غیبت نقل شده است و متن فوق در اوائل این حدیث است که در بعضی از کتب (فی سنه الستین) و در بعضی (فی شبهه لیستین) آمده است و در نرم افزارها کلا (فی شبهه لیستین) را بر (فی سنه الستین) ترجیح داده اند مثلاً در کتاب «المحجة فیما نزل فی القائم الحجة تالیف سید

هاشم بحرانی ذیل آیه صدم ص ۲۲۶» از حسین بن حمدان حاضینی نقل شده که : (قال المفضل یا مولای فکیف بدو ظهوره علیه السلام قال یا مفضل یظهر فی سنة الستین امره و یعلو ذکره) و ترجمه آن تحت عنوان المحجة... که توسط آقای امیرخان بلوکی انجام شده اینگونه آمده. مفضل بن عمر در حدیثی طولانی از امام صادق در باره امر قائم پرسید مفضل گفت: ای مولای من ابتدای ظهور حضرت مهدی چگونه است حضرت فرمود: ای مفضل، امر او در سال شصت ظاهر می شود و ذکر و نامش بالا می گیرد.. (صفحه ۲۲۲) ولی در کتاب (سیمای امام مهدی در قرآن یا ترجمه المحجة توسط مهدی حائری قزوینی) به جای (سال شصت) اصطلاح (فی شبهة لیستین) نوشته شده است

سید هاشم ماخذ روایت را کتاب (الهدایة الکبری) بیان کرده ولی در نشر این کتاب هم به جای (سنة الستین) این جمله را نوشته اند قَالَ: يَا مُفَضَّلُ يَظْهَرُ فِي سَنَةِ يَكْشِفُ لِسْتِرِ أَمْرِهِ وَ يَعْلُو ذِكْرُهُ (الهدایة الکبری ؛ ص ۳۹۳)

و در کتاب دیگر سید هاشم بحرانی به نقل از الهدایه الکبری (فی سنة السنین) نوشته شده است فی سنة من السنین (حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار) صلوات الله علیهم) ؛ ج ۵ ؛ ص ۳۷۳ که به جای (ت)، (ن) شده است و آقای مهدی حائری قزوینی نویسنده سیمای مهدی که ترجمه دیگری از المحجة است به نقل از الهدایة الکبری (فی شبهة لیستین) را ثبت کرده ولی در پاورقی آن نوشته شده که [در متن: فی سنة السنین]. است. (سیمای حضرت مهدی علیه السلام در قرآن ؛ ص ۴۶۲) و باز در کتاب ریاض الابرار (فی سنة السنین) آمده که در پاورقی آن ذکر شده (ظاهر عبارة المخطوط: شبهة لیستین). البته در کتاب «العصمة و الرجعة» شیخ احمد احسائی (سنة ستین) نوشته شده (حدیث مفضل) ولی در کتاب (فصل الخطاب) حاجی کریم خانی کرمانی (فی شبهة لیستین) در متن و (فی سنة السنین) در حاشیه کتاب آمده است.

در اکثر کتب متن آن را اینگونه ثبت کرده‌اند قَالَ الْمُفَضَّلُ يَا مَوْلَايَ فَكَيْفَ بَدَأَ ظُهُورِ الْمَهْدِيِّ عَ وَإِلَيْهِ التَّسْلِيمُ قَالَ عَ يَا مَفْضَلُ يَظْهَرُ فِي شُبْهَةِ لَيْسْتَيْنَ فَيَعْلُو ذِكْرُهُ وَ يَظْهَرُ أَمْرُهُ (بحار الأنوار؛ ج ۵۳؛ ص ۳) مفضل (به امام صادق علیه السلام) عرضه داشت: ای مولای من، سرآغاز ظهور او علیه السلام چگونه خواهد بود؟ فرمود: «مفضل، او درحالی که مورد شبهه است (و آرای مختلفی درباره اش ابراز می‌شود) آشکار خواهد شد تا خود (بهترین دلیل و روشن‌ترین حجت) بیان امرش باشد و یادش بلند گردد. (سیمای حضرت مهدی (علیه السلام) در قرآن؛ ص ۶۳) به هر حال اگر (فی سنة الستین) صحیح باشد اشاره تلویحی به سال ظهور دارد همانطور که در بسیاری از روایت‌ها به سال ظهور امام اشاره شده است مانند: باب سنه خروجه:

غیبه النعمانی: (بإسناد تقدّم ح ۱۸۳۰) عن الباقر علیه السلام - فی حدیث - قال: یقوم القائم علیه السلام فی وتر من السنین: تسع، واحده، ثلاث، خمس. (عوامل جلد ۲۶ جزء ۴ ص ۷۷) یعنی در سالهای فرد مثل سال ۱ و سال ۳ و سال ۵... ظهور می‌کند و نیز إرشاد المفید: (بإسناد تقدّم ح ۲۲۲۸) عن الصادق علیه السلام - فی حدیث - قال: لا یخرج القائم علیه السلام إلاّ فی وتر من السنین. (عوامل جلد ۲۶)

و یا اشاره به یوم ظهورش شده مانند: باب یوم خروجه علیه السلام کشف الحقّ: (بإسناد تقدّم ح ۱۹۰۵) عن الصادق علیه السلام - فی حدیث - قال: یقوم فی یوم عاشوراء. عوامل جلد ۲۶ جزء ۴ ص: ۷۷ و المهذب: (عوامل ۲۶ بإسناد تقدّم ح ۲۱۹۴) عن الصادق علیه السلام - فی حدیث - قال: یوم النیروز هو الیوم الذی یظهر فیهِ قائمنا أهل البيت ... ویظفره الله تعالی بالدجال. در همه کتب غیبت اشاره به سال ظهور و یوم خروج امام شده است و.

اگر (فِي شُبْهَةٍ لَيْسَتَيْنِ) صحیح باشد اشاره به اوضاع ناسامانی زمان ظهور دارد که زمان امتحان و افتتان است. که هر دو وجهش با ظهور حضرت باب مطابقت دارد.

(۲۴۱) إِنَّ فِي قَائِمِنَا أَرْبَعَ عِلَامَاتٍ مِنْ أَرْبَعَةِ نَبِيِّ مُوسَى وَعِيسَى وَيُوسُفَ وَمُحَمَّدٍ. أَمَّا الْعَلَامَةُ مِنْ مُوسَى الْحَوْفُ وَالْإِنْتِظَارُ. وَأَمَّا الْعَلَامَةُ مِنْ عِيسَى مَا قَالُوا فِي حَقِّهِ. وَالْعَلَامَةُ مِنْ يُوسُفَ السَّجْنُ وَالتَّقِيَّةُ. وَالْعَلَامَةُ مِنْ مُحَمَّدٍ يَطْهَرُ بِآثَارِ مِثْلِ الْقُرْآنِ) این روایت در بحار و سایر کتب روایی با اندکی تغییرات نقل شده است در روایت‌ها به جای «علامات»، «شبهه» و «یا» سُنَّة» آمده و حضرت بهاء الله آن را یا نقل به معنی فرموده و یا روایت را تصحیح فرموده و به جای «شبهات» و «یا» «سنت» واژه «علامت» را بکار برده اند که گویا تر از دو واژه دیگر است و این تغییرات در علامت حضرت رسول نیز اعمال شده در روایت‌ها علامت از پیامبر «تبیین آثار» آمده و مسلم است که تبیین باید به صورت کتبی یعنی کتاب باشد همانطور که با توجه به روایت‌ها مشخص شد که قائم با کتاب جدید ظاهر می‌شود و برای اینکه خواننده متوجه پیام ائمه شود آن را بدین صورت که قائم آثاری مانند قرآن می‌آورد بیان فرموده است اما متن حدیث اینگونه است. [الغیبة] للنعمانی عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ ابْنِ الْبَطَّائِنِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ يَقُولُ: فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ شَبَهُ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ شَبَهُ مِنْ مُوسَى وَ شَبَهُ مِنْ عِيسَى وَ شَبَهُ مِنْ يُوسُفَ وَ شَبَهُ مِنْ مُحَمَّدٍ ص فَقُلْتُ وَ مَا شَبَهُ مُوسَى قَالَ خَائِفٌ يَتَرَقَّبُ قُلْتُ وَ مَا شَبَهُ عِيسَى فَقَالَ قِيلَ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عِيسَى قُلْتُ فَمَا شَبَهُ يُوسُفَ قَالَ السَّجْنُ وَ الْغَيْبَةُ قُلْتُ وَ مَا شَبَهُ مُحَمَّدٍ ص قَالَ إِذَا قَامَ سَارَ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَّا أَنَّهُ يَبِينُ آثَارَ مُحَمَّدٍ وَيَضَعُ السَّيْفَ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ هَرْجَاءً هَرْجَاءً حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ قُلْتُ فَكَيْفَ يَعْلَمُ رِضَا اللَّهِ قَالَ يُلْقِي اللَّهُ فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ. (ص ۳۴۸ ح ۹۷ بحار ۵۲) [ترجمه] غیبت نعمانی: ابو بصیر می‌گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود: «در صاحب این امر شباهتی به چهار تن از پیامبران است: شباهتی به موسی،

شباہتی به عیسی، شباہتی به یوسف و شباہتی به محمد صلی الله علیه وآله». عرض کردم: «شباہت او به موسی چیست؟» فرمود: «ترسان و مراقب است.» پرسیدم: «شباہت او به عیسی چیست؟» فرمود: «در مورد او همان چیزی گفته می‌شود که در مورد عیسی گفته شد.» پرسیدم: «شباہت او به یوسف چیست؟» فرمود: «زندانی و غیبت.» پرسیدم: «شباہت او به محمد صلی الله علیه وآله چیست؟» فرمود: «وقتی قیام کند، به سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله قیام می‌کند، جز اینکه آثار محمد صلی الله علیه وآله را تبیین کرده و شمشیر را هشت ماه به فراوانی بردشمنانش می‌کشد تا خدا راضی شود.» پرسیدم: «چگونه رضایت خدا را می‌فهمد؟» فرمود: «خدا در دلش رحمت می‌افکند.» - غیبت نعمانی: (۱۶۴)

و نیز [إكمال الدين] عَلِيُّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ: فِي صَاحِبِ الْأَمْرِ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى وَسُنَّةٌ مِنْ عِيسَى وَسُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَسُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ ص فَأَمَّا مِنْ مُوسَى فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ وَأَمَّا مِنْ عِيسَى فَيُقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عِيسَى وَأَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَالسَّجْنُ وَالتَّقِيَّةُ وَأَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ ص فَالْقِيَامُ بِسِيرَتِهِ وَتَبْيِينُ آثَارِهِ ثُمَّ يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ وَلَا يَزَالُ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ قُلْتُ وَكَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ رَضِيَ قَالَ يُلْقِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ. (بحار ۵۱ ص ۲۱۸) [ترجمه] إكمال الدين: ابو بصير می‌گوید: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «در صاحب الامر سنتی از موسی (علیه السلام)، سنتی از عیسی، سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلی الله علیه وآله است. سنتی که از موسی علیه السلام دارد، این است که پیوسته هراسان و منتظر است. سنتی که از عیسی دارد، این است که آنچه درباره عیسی گفته شد، درباره او نیز گفته می‌شود. سنتی که از یوسف دارد، زندان و حفظ خود از مردم است (تقیه). سنتی که از محمد صلی الله علیه وآله دارد، قیام به سیرت وی و بیان آثار اوست. آنگاه شمشیرش را برداشته و تا هشت

ماه چندان از دشمنان خدا را به قتل می رساند که خدا خشنود گردد.» عرض کردم: «از کجا می داند که خدا خشنود شده است؟» فرمود: «رحمتی در دل وی پدید می آورد که بر آنها ترحم کند.» - (کمال الدین: ۳۰۶)

اما در سایر احادیث علامات دیگری نیز از سایر انبیاء و همچنین یوسف و پیامبر اسلام روایت شده است و اما (علامت شمشیر) که در انتهای روایت و نیز در سایر روایت ها آمده روشن است که زمان آن گذشته شمشیر امام در مقابل مهمات اکنونی جائی برای بحث ندارد حتی در زمان حضرت حسین نیز شمشیر آن حضرت کاری از پیش نبرد تا چه رسید به زمان حال که دنیا پر از بمب اتم و مهمات لیزری شده است. به هر حال بیان حضرت بهاء الله نقل به معنی این دو روایت بوده است.

(۲۴۲) وَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الْعَلَوِيُّ الْعَبَّاسِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ع يَقُولُ وَاللَّهِ لَتَمَيِّزَنَّ وَاللَّهِ لَتَمَحَّصَنَّ وَاللَّهِ لَتُعْرَبَنَّ كَمَا يُعْرَبُ الزُّوَانُ مِنَ الْقَمَحِ. الغيبة للنعماني ؛ (النص ؛ ص ۲۰۵) ابوبصیر گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: «به خدا سوگند حتما از يك دیگر باز شناخته می شوید، به خدا قسم حتما باید مورد پاکسازی قرار گیرید، به خدا قسم حتما بوجاری و غربال خواهید شد همان گونه که «زوان» (دانه کوچکی است که در میان گندم ها می روید) از گندم غربال می شود» (متن و ترجمه غیبت نعمانی ؛ ص ۲۹۳) مسئله امتحان و آزمایش مومنان در زمان ظهور در اکثر کتب روائی تحت عنوان (امتحان و تمحیص) ذکر شده است و بیان حضرت بهاء الله اشاره به این نوع احادیث است که با متن های مختلف در کتب ثبت شده است

(۲۴۳) لِكُلِّ عِلْمٍ سَبْعُونَ وَجْهًا وَ لَيْسَ بَيْنَ النَّاسِ إِلَّا وَاحِدٌ وَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ يَبُثُّ بَاقِيَ الْوُجُوهِ بَيْنَ النَّاسِ بِرَحْسَبِ ظَاهِرِ مَاخَذِي لِأَيِّ رَوَايَةٍ بَا أَيْنَ الْفَاطِ نِيَا فْتَمَّ شَايِدَ أَيْنَ رَوَايَةٍ نِيَا نَقْلَ

به معنی شده باشد احادیث چندی با این مضامین وجود دارد که در ذیل نقل می شود

[معانی الأخبار] ابْنُ مَسْرُورٍ عَنِ ابْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: حَدِيثٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ تَرْوِيهِ وَلَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَقِيهًا حَتَّى يَعْرِفَ مَعَارِيضَ كَلَامِنَا وَإِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا لَتَنْصَرِفُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا لَنَا مِنْ جَمِيعِهَا الْمَخْرُجُ. (بحار الأنوار - العلامة المجلسي - ج ۲ - الصفحة ۱۸۴) [ترجمه] معانی الأخبار:

ابراهیم کرخی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یک حدیث را اگر کاملاً فهمیده باشی، ارزشمندتر از هزار روایت است که (طوطی وار) آن را برای دیگران نقل کنی؛ و نیز هیچ یک از شما فقیه در دین نخواهد بود، مگر آن که معارض و مفهوم های گوناگون از سخنان ما را دریافته باشد. یقیناً هر جمله ای از گفتار ما به هفتاد گونه تعبیر می گردد که راه خروج از هر یک از آنها برای ما باز است. - (معانی الاخبار: ۲ ب ۱ ح ۳) و نیز [بصائر الدرجات] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنِ الْأَحْوَلِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَنْتُمْ أَفْقَهُ النَّاسِ مَا عَرَفْتُمْ مَعَانِي كَلَامِنَا إِنْ كَلَامِنَا لَيَنْصَرِفُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا. [ترجمه] بصائر الدرجات:

احول می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: شما داناترین مردمید، مادامی که معانی کلام ما را بشناسید؛ زیرا گفتار ما به هفتاد وجه بر می گردد. (بحار الانوار . ص ۱۹۸) و مشابه (إِذَا قَامَ الْقَائِمُ يَبُتُّ بَاقِيَ الْوُجُوهِ..). نیز می تواند این روایت باشد [بصائر الدرجات] مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مَالِكِ الْكُوفِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ زِيَادِ بْنِ الْمُنْدَرِ عَنِ زِيَادِ بْنِ سُوقَةَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْحَسَنِ فَذَكَرْنَا مَا أَتَى إِلَيْهِمْ فَبَكَى حَتَّى ابْتَلَّتْ لِحِيَّتَهُ مِنْ دُمُوعِهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَمْرَ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْرٌ جَسِيمٌ مُقْنَعٌ لَا يُسْتَطَاعُ ذِكْرُهُ وَلَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا عَجَلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ لَتَكَلَّمَ بِهِ وَصَدَّقَهُ الْقُرْآنُ. [ترجمه] بصائر الدرجات: زیاد بن سوقة می گوید:

نزد محمد بن عمر بن حسن بودیم و از پیش آمدها برای آنان یادآوری نمودیم. وی به قدری گریست که ریشش تر شد و گفت امر آل محمد صلی الله علیه وآله، بزرگ، قانع کننده ولی

پنهان است که توانایی بیان آن نیست؛ اما وقتی قائم ما بیاید درباره آن سخن گفته و قرآن او را تصدیق خواهد کرد. (ص ۱۹۵ - بصائر الدرجات ۱) و یا شاید اشاره به این حدیث باشد که قبلاً قسمتی از این را نقل کردیم. "عن موسی بن عمر بن یزید الصیقل عن الحسن بن محبوب عن صالح ابن حمزة عن ابان عن ابي عبد الله "ع" قال العلم سبعة وعشرون حرفا فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين فإذا قام القائم "ع" اخرج الخمسة والعشرين حرفا فبثها في الناس وضم إليها الحرفين حتى يبثها سبعة وعشرين حرفا. (مختصر بصائر الدرجات - الحسن بن سلیمان الحلبي - الصفحة

(۱۱۷)

(۲۴۴) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنِّي لَأَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ الْوَاحِدَةِ لَهَا سَبْعُونَ وَجْهًا إِنْ شِئْتُ أَخَذْتُ كَذَا. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (ص) ؛ النص ؛ ص ۳۲۹ ترجمه: فرمود: من به یک کلمه سخن میگویم که برایش هفتاد معنی وجود دارد و هر کدام را بخواهم بیان می‌کنم حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّا لَتَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ بِهَا سَبْعُونَ وَجْهًا لَنَا مِنْ كُلِّهَا الْمَخْرُجُ. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (ص) ؛ النص ؛ ص ۳۲۹ ترجمه: حضرت صادق فرمود: ما به یک کلمه ای سخن می‌گویم که هفتاد معنی در بطن خود دارد که از هر کدام برون رفتنی دارم. منظور حضرت بهاءالله از نقل اینگونه روایت‌ها این است که اولاً: با توجه به این روایت‌ها به معانی ظاهری احادیث نمی‌توان بسنده کرد چنانکه امام فرموده که برای یک کلمه هفتاد معنی در نظر دارند تا چه رسد به مطالب و مفاهیم عالیه که در دل احادیث پنهان است. دوم: حقایق بسیاری وجود دارد که وقتی موعود بیاید آنها را بازگو خواهد کرد

همانطور که حضرت مسیح فرمود گفتنی های زیادی دارم که به شما بگویم ولی الان وقت آن نیست

(۲۴۵) وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (زخرف ۳۶)
و هر کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می گماریم تا برای وی دمسازی باشد

(۲۴۶) وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا (طه ۱۲۴) و هر کس از یاد من دل بگرداند در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت. انتهى

کتاب شناسی

- ۱- ایقان، سایت آثار و نوشتجات بهائی
- ۲- اناجیل اربعه عربی، کتاب العهد الجديد لربنا و المخلصنا يسوع المسيح، چاپ بیروت سال ۱۸۸۴، طبع ۹
- ۳- اناجیل اربعه فارسی، کتاب مقدس، و نسخه ورد کتاب مقدس در سایت های مسیحی
- ۴- اربعین، بهاء الدین محمد عاملی معروف به شیخ بهائی، نرم افزار جامع الاحادیث ۳
- ۵- اربعین، کشف الحق او الأربعون، محمد صادق خاتون آبادی، نرم افزار جامع الاحادیث ۳
- ۶- اربعین، علامه بحرانی، الأربعون حديثا في اثبات امامة أمير المؤمنين عليه السلام للعلامة الفقيه المحدث الشيخ سليمان بن عبد الله الماحوزي البحراني، کتابخانه مدرسه فقاقت
- ۷- المحجة فيما نزل في القائم الحجة، سيد هاشم بحرانی، مؤسسة الوفا، چاپ بیروت
- ۸- الفطرة السليمة، حاجی محمد کریم خان کرمانی، جلد اول، کتابخانه الابرار
- ۹- العصمة و الرجعة، شیخ احمد احسائی، کتابخانه الابرار
- ۱۰- الهداية الكبرى، تالیف حسین بن حمدان خُصیبی، نرم افزار جامع الاحادیث ۳

- ۱۱- بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی، ۱۱۰ جلدی، کتابخانه دیجیتالی قائمیه
- ۱۲- بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی، ۱۱۰ جلدی، کتابخانه الکترونیکی شیعه
- ۱۳- بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی، مجلدات ۵۱ و ۵۲ و ۵۳، المكتبة الاسلامية، چاپ

طهران

- ۱۴- تفسیر "های هذه"، حضرت باب، مجموعه جلد سبز ۶۰
- ۱۵- ترجمه المحجة، نشانه های امام زمان در قرآن، مترجم امیر خانبلوکی، نشر وحدت بخش
- ۱۶- جامع الاسرار و منبع الأنوار، سید رکن الدین حیدر بن علی بن حیدر حسینی آملی،
- ۱۷- سایت گنجور (اشعار)
- ۱۸- شرح خطبه تطنجیه، سید کاظم رشتی، جلد ۱ و ۲، کتابخانه الابرا
- ۱۹- شرح حدیث فضیلة، حاجی محمد کریم خان کرمانی، کتابخانه الابرا
- ۲۰- صحیفة الابرا، علامه محمد تقی مامقانی ملقب به نیر، جلد اول (در ۵ جزء) و

دوم، شبکه الفکر، نرم افزار جامع الاحادیث ۳

- ۲۱- عوالم، عوالم العلوم والمعارف و الأحوال، علامه شیخ عبدالله بحرانی، جلد ۲۶ در ۵ جزء
- ۲۲- فصل الخطاب، حاجی کریم خان کرمانی، کتابخانه الابرا
- ۲۳- قرآن کریم، سایت پارس قرآن
- ۲۴- قرآن کریم، ترجمه، سایت پارس قرآن
- ۲۵- قاموس ایقان، عبد الحمید اشراق خاوری، موسسه نشر آثار مبارکه

۲۶- قیوم الأسماء، حضرت باب ، سرالمسطور، تالیف پ طالبی ، نشر کتابخانه تلگرامی نور

بھائی

۲۷- کلمات مکنونہ، علامہ ملا محسن فیض کاشانی، ترجمہ و تحقیق رضا جلیلی، انتشارات

مستجار، زمستان ۹۱ چاپ اول

۲۸- کتب فکّر، معروف بہ توحید مفضل، نشر دلیل ما، چاپ اول ۱۳۸۵

۲۹- ملحق نہج البلاغہ، تالیف احمد بن یحیی بن ناقہ کوفی، مترجم سوسن عباسیان، چاپ

اول ۱۳۹۴، ناشر سنا

۳۰- معجم احادیث الامام المہدی، موسسۃ المعارف الاسلامیۃ، عترت، چاپ اول ۸ جلدی

۳۱- مائده آسمانی، عبد الحمید اشراق خاوری، موسسہ نشر آثار امری، جلد اول

۳۲- نجم الثاقب، میرزا حسین نوری طبرسی، ناشر جمکران ۱۳۹۵ چاپ ۱۷

۳۳- نرم افزار جامع الاحادیث، موسسہ نور الانوار

۳۴- نرم افزار مہدویت، موسسہ نور الانوار